

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبرہاء

۲۱

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیداللہ ارکانہ بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبہ امری نمی باشد .

شہر البہاء ۱۳۳ بدیع

لعلم الله ان هذا هو افضل لعظم نعم الفوز بالدين ووجود
 القديم اذا شكر الله واحمدوه على هذه المنحة الكبريا
 والمبرورة لعظمي وحبب عليكم ايها الشاكرون
 على شياق الله رب العالمين
 بموافقة ط. جناب ميرزا ابوالحسن عمير بهار الله الابهى
 هو الله
 اي سنده حضرت دست. الان لعبادت جناب
 محمود پز فروغ آدم ذكر استعال و فرط انجذاب شما
 نمودند كه اكنه كه در محبت جمال قدم روحى لاجنا
 الفدا كرى پانى خاك دارد و در ميدان عرفان سمنند
 چالاك قلبى نورانى دارد و روحى رحمانى لهذا

اينكه به سبب انچه شما را برود خسته چه كه بس شهادت
 عين حقيقت بود و اين روايت جوهر صدق است
 اى متوجه بمحكوت ارشادتون ناسوت پز فرود شده
 بنسيم كوى الهى هميشه مهتر و ترو تازه و زنده
 و لطيف و ازاده باش و انجا عليك ع ع
 بموافقة ط. جناب ميرزا ابوالحسن عمير بهار الله الابهى

به الله
 اى تازه نهال بوستان الهى رقيه بود بواسطه
 جناب فروغى عليه حبب الله الابهى و اصل
 تا تم قرائت كرديد في الحقيقه خط بعين در
 نهايت از عيت و عبارات فصيحش در نهايت

اولاد فی حفظه فی سفره هذا عکس اولاد
انکانت حافظا کما کانت لکرم ع
منجات قلب مغفرت بجهت عبده جناب انا مهدی

هو الله

الحی الحی بده اتمه من انکانت انجدت نفعات سگ
و اشتعلت بنا بحبک و استجارت کوار جمک
ای رب اعرقهما فی بحر العفران و ادخلهما فی ظل
شجرة الحق و الا حسان و ظهرا عن و ضة العصیان
انک انت الکریم الرحمن ع ع

هو الله جناب اقا علی کسبه علیه السلام

هو الله ای علی اکبر هر که خادوم اجابت سرور
اصحابت هر که چاکر دوستانت بشیر بار هر دو جهان
خدمت یاران خدمت حقیقت و عبودیت است
سلطنت شرق و غرب طوبی کحل خادم

لا جباه الله ع ع

هو الله جناب اقا میرزا محمد خیاط علیه السلام

هو الله

ای بنده استان حضرت دست شمس حقیقت چون
از افق فیض اقدس اشراق فرمود و با فاق پر تو
جمال مبدول فرمود مرایا کائنات هر یک
صافی و لطیف شفاف بود انوار لامعه و اشعه سا

در او جوده کرد و نور جمال نمود ایش پس بر یک
 از نفوس مقدسه ائمه حقیقت است که منطبع از
 انوار جمال احدیت است چون باین نظر نظر کنی
 جمیع دوستان الهی را مظاہر الطاف سنی و طالع
 اینها و صفیات نیست که مسفر باید فاحصن جنابک
 و در این کتب مشتمل بر بیست و پنج باب
 در بیان دوستان ضعیف و در بیان غریب و غریب
 ای ابا و الرحمن شک کنی به حضرت حق قریب که
 بخدمت موفقی گردیدید و در سبیل الهی کوشیدید
 خدمات مشکوره بشمارد در گناه اخذ است مقدمات الهی

طوبی لکن ما یماه الزمن من ابدان
 لکن من هذا القور بالکتابین
 هو کما یجاب انک علامه ابوی خادم ایسان مقدس آقا مهدی
 علیه السلام
 ای پسر من باین چند خوشوقت بودی که بنویسد
 بدی مهدی گشتی و سحر بصفیا مقتفی شرف
 لقا فاشد شدی و نداه کبریا از سر دره منتهی
 استماع نمودی در ظل الطاف داخل شدی بجز
 در بلاد اختیار نمودی پسر را بخدمت استخوان
 برسد پس منتهی بختی و شب و روز سفر را بجز
 از هیچ آزادی پسر را بگریزانه این بخشند خداوند

بوالمراد

جناب قاسم محمد هاشم اقا مهدی الان چون طلبکار بود
 اذن دریا محصل دیوان حاضر و وقف و استعدای تحریر
 این درجه مینماید هر چند مرا شغولیت بی پایان ولی
 الامان الامانی از محصل کاشان نه از ربا سپان چه که تا
 یک دو کبرتری کشید بگویند دولت همنده ولی این
 محض نرم نرمک طلب نماید مکن طلب استر و خدمت
 منقطع کامی بزبان اندک کمی بنگاه طلب نماید کمی رو برد کمی
 بگویند بر و کمی بوجه دل کمی سخنین روح کمی بغیره کمی
 بعشوه کمی بنماز کمی بنیاز کمی ببار بار بی بهر قسم بود
 مارا بکار داشت تا اینکه این نامه نگاشت پس
 ملا حظه کن که در نزد اقا مهدی چه قدر سزای و یاد

بویادت جوهر مذاق سنجیده چه قدر لذت که با وجود
 عذرا کمی چند بجز این بقیه چون سینه پر و ختم
 پس تو نیز باید بکمت را در خدمت دوستان بکار رجا
 و شب و روز کرا بر خدمت بنده بندگان جمال مبارک
 روحی لعباده الفدا را خادم کمترین کردی تا فخر
 جمیع ملوک و سلاطین شوی عازع
 بوالمراد جناب اقا فرج بنویسند بوالمراد

بوالمراد

ای رب هذا عبدک القدیم و خادک منذ ابد مدید
 قدرم بابت احدیتک و قام لدی عقیبة ربانیتک باجر
 سبک الی ان دخل فی بدنا استخف الامم و اعظم لطف الایضیق

ای رتب ارزقہ لبسات لغت علیہ بالبرقات فاضلین
 فی کف حما یکتا رب الارضین و بہرات و ارزقہ
 یحفظن من سہنام الام یصومن من سنان الصلوات
 ای رتب با عظمتی فی ہذہ الامام انتہ بدیہ لبسنتہ لغزہ
 خضرہ یانہ سہما فی ملکوتک سکنہ لیکن ہوا قبلہ
 یرتاج بہا رجبہ اکتانت اللواتب ع ع
 ہواہ ورقہ ناطقہ امہ کہ خست نیز سنیہ عیہ ہوا ہوا ہوا

اللہ اعلم

ای ورقہ ناطقہ حضرت تیر و سینا و در مرغ خوش
 مرغزار وفا و حدائق محامد و نبوت بایع الحان در ترنم و
 مشغول و تو نیز اختان و در نجم افوا محبت اللہ تی و این

و این را ثابت نمودی از عنایت جمال قدم امیدوارم کہ
 چنان تأیید رسد کہ طبعی شکرش منسوب تہم شود
 و در ستایش و مجاہد و نبوت حتی فصاحت و بلاغت
 او غنائی و جہب علیک ع ع
 ہوا کہ جناب شیخ محمد حمید احمد علی ہما ہوا ہوا

ہوا

ای شاعر ماہر نظمی کہ چون لسانی در ملک سلوک بدیع
 ترتیب نموده بودید فی الحقیقہ بایع تنہیں و ترصیح بودی
 اگر چنانچہ جمیع الحان و انعام و آہنگ و ایقاع صرف
 از حقیقت عبودیت محضہ کرد و بسیار خوشتر و شیرینتر کرد
 و چہ کہ مسیح قدس و بگری بجلادت شہد عبودیت در مذاق

این عبد چاشنی بخش نمید پس اتنی ناظم کاظم توجیه میکند
غیب ابھی کن و خام بدست گیر و عبودیتی محض تصور نما و
از هر شش تغذیه کن و آنچه روح القدس تلقین نماید او را
ترتیب و حقیقت قصیده بسیار پر علاوت و شیرین بود
و حضرت فروغی در نهایت حالت و انجذاب تلاوت
مینماید و بهای علیک و علی کل عبد او آب ع
بروئے عشق البجانب حسینه جناب ارباب جناب بشیریدی
علیه السلام سوره سوره اللاحی
ای شمی جمال قدم روحی لاسمک الفدا الان و منزل
جناب حاجی سید جواد در محضر جناب فروغی نشسته بودم
ذکر شما که نشئت و سخن بهم پیوست و در جناب آقا محمد رضا

رضای ارباب سلسله کلام بدگر مشدی بویف کشید
و نطق سربیع جناب فروغی بتعداد اسماء پرداخت
و چون نمند با و پیمان رسید ان باخت زود من جلو
پر فتم و الا انرا این اسماست می شد و نمند جناب
فروغی از جوان باز نمیند و این صفت جمیع ذکر همیشه
و حکایت و خطابه و شکایت و عتابی و شکر و مدحتی
و نصیحت و ولایتی باسی نمیشد خدا رحم کرد که زود گفتم
صبر کنید باری حال این مکتوب را حصر در شما که
مشکلت الشکل و ترتیب الوضع و مختل لیسینه و کل المسکت
شد ان شاء الله سوره در شمنه کردید ع
بروئے ط جناب آقا عبد الکریم ارباب علیه السلام

رتب درجائی و بیعی و رجائی انی بکل ذل و اکنس ستهل
 الی ملکوت قدسک وافق نیز رجحانیتک ان ستمول لولها
 العبد قبلها صائها و صدر امشروها بغض الطفاک و نهها
 سببشرا بانوار اسرارک و نیا فالصفا فی امرک
 و روحا مسترجا بسجودک و احسانک و مستقبلا حسنا
 بملکت و اگر اک رب ایزه علی ماتحت و ترضی انکت
 الکیم الوکاب ای سنده الکی خدمات شما در نزد این
 مشتاقان معلوم و واضح و مسلم از خدا منتهی انهم که کل
 احوال شما را مؤید بر خیر خواهی عموم بندهگان خدا نماید
 و موفق بر خدمت سروران عدالت پرور ع ع
 حال حضور مقتضی نه خدمات شما حکم حضور دارد حکایت

حکایت علی بن یقین را البته شنیده اید که چون از حضرت
 در رجعت از حج از مقدار حج در سال سوال نمودند
 فرمودند که صد هزار حج اسال بود ولی کسی که حج نمود
 من بودم بیشتر من و علی بن یقین در یوم عرفه در بصره
 بود و والی بود ولی چون بجایت اجباء الله مشغول بود
 این امر اعظم از حج بود حال شما چون بخدمت بندهگان
 خدا مشغول و خیر خواهی و خدمات فائده بسروان
 مالوف استبته این حسنات را مشروبات عظیمه موجود

و الهب علیک ع ع

هواله لا تخمزلک اقا میرزا ابتراب علیه صبا لاله

هواله رب یا ذالجلجله العفو والاحسان

ان هذا عهد انتب لم شملتة بمخاطات اعين جماعتك في
 عالم الانوار ليتغيب بك عن شر الاشرار ويستمر الى
 كيف رحمتك محطه حال الامل يستعين من حولك في
 يا ذا القوة المتين والعزة القاهرة على العالمين انك انت
 خير المصطفين اجمعين بك على الثابتين الراحمين ع
 مولاه ابا جناب صاحب طاهر عليه السلام

هو الابهي

القصيم يا منور وجه الثابتين بانوار الاستقامة الكبرى شرح
 صدره والراحمين سفحات القدس في مشهد الفدا ان عبيد
 بذات وجهه الى المنظر الاعلى والافق الابهي وسفحات بعثت
 اممته النبوا ان تحب من سلطان الهدي في كنفك

حفظك وجماعتك يا خالق الارض وسماها اي رب
 احفظه من سهام اشبهات ولسان الاشارات وسوقها
 التاويل بقوة التنزيل واثبت قلبه على المشاق كبنيان
 زبر الحديد وانظر اليه منظر جماعتك يا رب العجيب
 زحاجة فؤاده بمصباح تقديك يا مولاي الفريد انك انت الله
 لا اله الا انت العزيز المقتدر المهيمن الفعال لما يريد اجمع
 عليه على كل مرتبة ونبت ونبت بك المشاق العظيم ع
 عموم اجزاء الله در مرتبة عشق عليهم عباد الله

هو الابهي

رب ورجاء ومهرب وعاذى ان هو لاء المؤمن الممدود
 اسماءهم بالهام لك في هذا الظور التي هي اية الكتاب المستوط

والبرق المشهور قد ارادوا وجهك الكريم و يدعونك لعيشي
والاشراق تسويجين الى قبلة الافاق مستلين بذنير رداء
كبريايكم متشبهين باكمل ملتسبين لعونك صونك عطايتك
ارزب قد قاموا واستقاموا على ما امرتهم في محكم زبرك
وصحفاك والواجب من تعليم وتدريب وتربية ولدان ولدان
في ايامك وضعوا من يدى محبتك ورتبوا في مهدي رعاي
ونشوا ونموا في حجر عنايتك ونشوا في حصن حمايتك اثار
ايدهم على ما ارادوا بحوك فضلك وشيدهم بما فصدوا
الوصول الى رضاك ووقوم على ما شرعوا في ترقية ابناء
ملكوتك اى رب اقم على وجوه هؤلاء الاطفال ابواب الفلاح
بطلبك وامنك واعرج بهم الى ابي سراج التبحر بوجوهك

بجودتكم وانعامكم شرح صدورهم بزهر العرفان
ثبتهم على عهدك عيناك يا رب الرحمن ع ع
هو الابرس جناب الامير احمد بن منزه الخبز بالنداء الى
الاقى سيمتقصد صدق عند رب هو الله الاقوة والاول
ايضا اشهر المشتهر بنسبه الله طوبى لك بما جئت به
الهدى اشرف الارض منور جماله وضاء ولاح ملكوت
الغيب شعاع جماله تضائلت العقول والافهام لذاته وذللت
الرباق فصنعت الاعناق خيشت الاصوات عنيت الوجوه
سطا ز قويم الارض والسموات ستوح فردوس رب
الملا والاعلى وميك ملكوت الابهي سبحانه وتعالى عما يصفون
ومن خلقون ينعتون و بعد يا سيني قد توت بملاوتك

آیات شوق الی الله وبنیات توکف الی الاقوال الاعلی
 وطلعت بروح قدیم ونبوت قلبک ووزانه فکرک و
 راهت تذکرک فی امرک و سکوگک فی سبیل هدایتک
 یعنی بده نصفه بشی لایک منتب الی بده استدره
 المبارکة الی صلها ثابت فرعها فی سماء سبحان ربی الی
 سوره مهر جناب آقا سید علی علیه السلام الی بده
 رب فتح ابواب ملکوت صحتک علی وجه جنابک و
 صدور او ذاک بظهور آثار الطهارتک و نور قلوب صفیایک
 بانوار قدس موهبک و قرائین صفواتک بقرة اعین تذکرک
 فی ایام ظهورک و غیبتک ای رب اجعل لكل عبد من عبدک
 ذریة طيبة و صفیات مقدسات بایات تو حیدرک لیکرک

لیذکرک و یذکرک بتسبیح و التمسید و التهنیل اجلا
 نامرک و اعزاز الکلمتک و اشراق انورک و اعجاز الظهورک
 ثم اید عبدک بذاتیک شئون الاحوال بمضاهیر الاطراف
 من بکوت عظمتک و جبروت سلطنتک و انظر الی امکات
 المرحمة الیک تجلات عین رحمتک انک انت الکریم
 الرحیم الوکاب المهبس علی کل ثابت علی ایام شوق
 مولوده جدیده نام شوق کهنه باک لتشتد بنا شتیاق

فی حب مولانا اعظم

مولانا حیات اقا سید تقی علیه السلام الی

مولانا

یا مجوبه سلوک و ایسی فی حقی و سلوک فی بیان اسک

و تضرع الرعزة قیومک ان تحریر عبدک الذی قام علی
خدمتک فی ظل جناح رحمانتک و تصون عبدک لطالع
لکنتک فی حصن جرسک ای رب کان و کنته ارسال
زبرگ و الداحک فی ایامک و قام علی خدمتہ امرک بعد
صعودک و هجرانک ایدہ فی جمیع تشون و الاحوال یا
و اسبکال و الاکرام انک انت العسیر العظام جمیعاً
الحقی فرداً فرداً کثیر برسانید و بجهای علیک ع ر ع
پاکتہا کی کہ نزد حاجی فرستاده بودید رسید و خصوص
آدن شما نشاء الله من خودم شمارا خواهم خوات مرطین
باش از فضل و عنایت جمال مبارک میدوارم که نیاید
بشمارسد ابداً محزون باشم بگر حق مشغول شو

شده علاج جسمیج در دنیا و مرجم ارز نعمتات فضای حرم
رضیہ مبارکہ را طلباً و عرفناً اندازہ گرفته ارسال دارید شرح
هوالمہ مصر جناب آقا سید علی علیه السلام
هوالمہ

الاراکت لتعلم ان الالاسمین الاکرمین لم یخصبہ داء
اکظام و الکتب بزخرف دار الالام بل قصدوا کتفی
فی جوارک و نشر ذکرک و شاک فاشتر و ابین الالام
بمجتہ الالام و شاع و ذاع صیتهم بہذا العنوان فی
اکثر اسحاء العالم فالان ترزعزع بنیانہم و ترزل اركانہم
و شئت امورہم و تبدل بالبعور مسویرہم ای رب احم
عن شامت لعدائک و احرسهم عن لائتہ المہینین

خفك وتهيالهم من شدا اي رب تراني فوجدت
 ووضعتي حرة وكرتبي وخرتبي انا جيك في هذه احوال
 التي تين لها الصخرة الصماء استجب دعائي واسمع نداي
 انك انت مجيب المضطر اذا دعا ع ع ورقة
 طيبة امه الله ضلح محرمة را كتمير برسانيد وورقه مهر انگيز

و امه صغيرة دست بروي بروي بماليد

هو الله سرودت جناب الاحمر مصطفي عليه السلام والاهي

هو الله

ايها الثابت الراجح غي غمده الله وبياتة قد قوت
 اكتبنا بين المرسلين هما صهيقتان ناطقتان لغرط فخلو
 في امر الله و عظيم شوكت في ميثاق الله زادك الله قرآ الى

الى ملكوته و انتعاش من ثم تمر من جدتيه قدسه واني
 اتمس اليك احمي اقسيم ان يحبك نجما بارغانا فوق
 الوجود و شهاما باقيا في اوج اشهد و قبل من
 قبلي و جنات اشبال و جناب طسم له اذن كصفو
 بشرط ان يكث في ثلاثة ايام لاني مغرب في طبريا
 و الهجاء عليك و على كل ثابت على ميثاق الله ع ع
 هو الله علكا جناب حسين انا ابن محوم حاجي على عسكر

عليه السلام هو الله الالهجي

رب شف بصرك و نور بصيرة بمشادة آيات
 قد لك و اسعد من اركان طيور ابراهيم في جدتيه التوحيد
 بفضلك و وجودك جعله خالصا مخلوصا لوجهك الكريم

انکانت الرحیم تفصیل چشم خود تا نزارم قوم نمید خبری
 کامل منتقل رسیده امیدوارم بعنایت الهیه که بکلی مرض
 زائل گردد و شفای کلی حاصل شود احوال جناب امیر و والد
 اطفال و خود اطفال را یک یک از قبل منعید پرسیدم
 هو الله عفا جناب شیخ علی اکبر علیه السلام

هو الله

از فدای راه حق و سبیل ان شیخ شهید در سبیل جمال مبارک
 آن پیر صبیله ندای است را جواب بی گفت و از سخنانه عشق
 جام بلا کشید و سرت مخمور بیدان حد اشتافت و جان
 در ره جانان بیاخت تو که نثره آن شجره هستی و یاد کار نام
 پیر سالخوده حمد خدا که سالهای زیاده شرف لقای جمال

جمال پروردگار شرف بودی و با صفای کلمه عنایت
 فاش کشتی و در درگاه الهی مقبول شدی و بعد پیمان
 یزدان متمسکی بنیای تک بندگی انکاس لطافت بر حق
 مویبه الهه قصیده قرئت کردید معاشش در نهایت
 بلاغت است هنوز وقت تعبیر رؤیا نیامده است فکر نما و سخن
 و مشهور گردد همیشه روح متعلقین را کبیر بران همه با علیک
 هو الله عفا جناب قاضی اکبر حاجی علیه السلام

هو الله

ای متمسک بنیل عنایت شعار ابدار ملاحظه کردید معاشش
 نسیمی بودم شمیم محبت الهه داشت و مورث روح در بیان
 بود از آثار تائیدات ملکوت الهی اشتغال بذكر الهه است

وتمسک بعهد میشتاق آله اسجد لکم که شب و روز بذر حق
مشغولی و از دانش بزار پیغمبر الهی حصن بین اقله
میتن هر نفسی داخل متمسک است محفوظ بصحبت محظوظ
و نامون هر نفس خطوه تجاوز نماید مالش خسرا ن مبین است
عاقبتش حال خراطین در تجاوز عدم تجاوز از ذات
منصوص داند نه هر نو بوس مخصوص تو شکر کن خدارا
که بذیل عنایت متمسکی و در حصن عهد متوجه قصیدت در
ارسال دار باعث روح و ریخت لبثیا به چون از
در روضه مبارکه زیارت نمودی من نیز پشت آله بالو کاله
از تو در شب مناجات خواهم نمود امید دارم هر دو در درگاه
جمال مبارک مقبول افتد جناب حاجی جناب آقا میرزا

و دیگران علیهم صلب آله لاجبی را بکسیر برسان و بهر علیکم
و علی کل ثابت علی العهد الذی اخذت آله فی ذالک المقام باکم علی
هو آله ارضی بیه جناب آقا محمد و جناب آقا مهدی و جناب
آقا محمد صالح علیهم برآله بهاء آله لاجبی
و است الذی یا لاهی انظرت کسک عظیم و نورک الانور
هدیت به الامم و اشرقتم به العالم و انزلت من السماء
رحمتک یا عفوک و غفرانک و صمک و طرت به هذا الماء
المکروب الطاهر العطر خبث العصیان و بس الطیفان و بضر
الذنوب و درسخ العیوب کسک بر جماعتک المتقی
احاطت عوالم الغیب بشهد و در صمک التی سبقت
الموجودات قبل الوجود عن تعفون عن عیبک المتوفی ارضی

هذه الفروع المتميزة بمفحات قدسك المنصرة الرائدة بفضيلتها
غفرانك اي رب ارحم الاصل كرامته للفروع وعطف عن
الاب اسنانا لابناء المتشبهين بذيل جمالك المحبوب
اي رب عبدك لغني بالظلمة هو اشجع لمشفع في باب
احديتك لذلك العهد المستغرق في الذنوب فانزلة
في بجا رحمتك يا كاشف الكرب ورحم لعبدك المستغث
في غمات الخطوب انك انت التواب الرحمن

الكريم العفو لعفد ع ع

برهانه يرد حضرت افغان سدره مبارکه جناب الامير اقا

عليه صبه الهه هو الهه الالهى

الهي ورتبه ترقى بملكوت الهى تشوقى للتصديق

الى عبتك هعين تشوقى لمث هده اياك كبرى تشوقى
جوار رحمتك العظمى اي رب قد ارتفع منى اضحى شتد
في قلبى الالهي صعد منى الرزق والرحيم دار تحفت اركانى
وارتعد عضائى وذاب بسى وبنى عظمى واضطرم
قلبي واهجم ومسى نصرم صبرى في فرائدك وقد اقل
انوار الوفاء واحاطت ظلمات الجفاء من كل الاسماء
وتزلزل النفوس في عهدك ويشاهاك يا حي ويا قيوم
اي رب قد اخذت لميثاق باشر من قلمك الاعلى
وقوة نافذة في حقائق الاشياء في ذر البقاء وذكر
باوضح بيان واختر بيان في جميع الواجك زبرك وصحائف
ملكوتك هدايا لثاق العظمى والعهد القديم مع ذك

ترنزل المرتابون وقاموا بكل قوة على دم هذا ابي سبيان الرفيع
والاساس العظيم لامرك لمسين اي رب ايد الفزع الرفيع
من شجرة رحمانيتك على الثبوت والروح وكل منسب
اليه على هذا العهد القويم الذي اخذته من حقائق اهل اسرار
العهد سر في فسطاط عظمتك يا كريم واجعله مرد جلالك
ومشيما لميثاقتك ونديعا لعهدك وداغما نعزم شهيد
ع ع اي رب وقام رجل من اشراف خلقتك على
ذواق كلمة احبابك واذية عبادك تعرض بهذا الفزع الرفيع
من شجرتك المباركة واطلق لسان الفخيار برنفا
لمن آمن بك واياك اي رب خذة بقوتك وقدرتك
اغذ عزيز مقتدر ليترج قلوب احبابك وتطهر نفوسهم

نفوس او ذاك انك انت المقتدر المنتقم لكريم ع ع
مولدك علكا حضرت خيام عليه السلام الالهجي وروضه مباركة
قرئت هو الالهجي نمايشه
الهي ترى تو خدي و تخرني و تحسري و تمنيني و تهدي في هذه
البيداء من حرمانني عن المشادة واللقاء و هجراني
عنتك العيا و تعنتك النوراه و حد تعنتك لغنا و غليل
وعظيم توفيق الاله و الالهجوار رحمتك الكبرى و تضمن الغناء
جسدي تحت اظفار تمدلا لعظمتك العظمى و تسرح تسرحي
وصياحي و صيرتني فهذا الفضاة متهدا اليك متضرعا باب
رحمتك التي سبقت الاشياء اي رب ترى مدا معي تجري
كفيعض الشجائب تتلثب نيران حرمانني كلضى نار موصدة

في مناجاة شجرة العوضاء لقلب شكوا نجوى ويخبر الى ملكوتك
 الابهي اى رب ارزقنى كأس الردى بعد ما اذقتنى ثم
 اننوى بعزتك انما اشهى واحلى ليس له من مناص من
 البلاء والاسى الا الوفود بيا بجمتك يارب الآخرة
 والاولى اى رب ان قدرت على البعاد عنك الرضية
 المهدية مطاف الملاء الاعلى لا تحرمنى عن نجاتها ملعطة
 للافاق ونجاتها المنتشرة فى سبع طباق اى رب
 ارحم اقمى وتهدى واحزانى وتوقدى بنذر حرمانى
 وتوقدى فى بهرمانى نسنى فى حوشى وارحنى من هوشى فاجنى
 من عذابى والقذنى من عقابى فوعزتك ليس لى شفاء
 لعنتى ولا رواء لعنتى الا الموتى فى مفارقات متباعدة

بنا را لا شتيق باي محبوب الافاق ادر كنى بفضلك وجودك
 ونجنى برحمتك وهون على مشكلات خلصنى من المعضلات وا
 شرفى للموفات واطمنى للتبريج كأس الممات فان العظم يا
 قد وهن وباسم انى من عظم المحن والبلايا ترا بعثت فى
 اشروا لعن انك انت لمقتدر الكريم ع ع

هو الالهى

حضرت خادم عيونه سبار الالهى را سبحان و دول مشتاقم
 و شب و روز بيا دشان هم از درگاه اهدتيت متمم هميشه
 در نهايت روح و سبحان و اشغال و انجذاب شبنم
 خواش من بنيت كه از قبل سنجيد در روضه مباركه اين
 مناجات را در حالت بكار و عجز و اقبال بصورت تضرع و ا

داه و زاری و فغان تلاوت نمایند مستمین استغاث

اجابت کنند ع ع

سناجات برالله الاله

الهی انت الذی تقدس ذاتک عن کل النعوت والاصفا
واقرب بالعباد عن ادراک کهنک کل عارف من اهل الوجدان

والانصاف ولم تجب بصیرتہ حجبت الالف کل القبول
ذممت وکل الشمس احتارت فاختارت یا الهی الاقرار

بالعجز والذل والالک لعظمتہ جلایک یا ربی العزیز المختار
فبغرتک لم تعدتہ عن درک الایثار ان قد حضرت عن الاغیا

ووجهت وجهی لک یا فاطر الارضین وسموات شمسیت
بذیل حجتک و توکلت بعزیزه موسبتک تعلقت باهداب

مرحمتک ان تشملنی بجنات عین رضایتک و تغرقنی فی

بحا مغفرتک و تشر فی عن کل امر مخالف رضاک ای رب

ادعوک فی هذه البقعة النوراء وانا حیک فی هذه البقعة المبراء

وطلب غفوک فی هذه العبودة الحمیلة استجب دعائی و اجاب

وادرکنی بغضتک و جودک یا الهی انت الکریم الرحیم

الودود

برالله مصر جناب جابر علیه الکریم علیه السلام الابرار حظه مناه

مواته

الهی الهی انت الذی تجر سلطانتک و ستور بانک و عظیم

قدرتک و شدید قوتک انزلت امرک و اخلت سلطانتک

فی ملکوت الوجود و جعلت سلطانتک حبروت الغیب و شهود

و ارسلت عن مهيب غنائك ثم الرحمة التي سبقت وجود
 اهل السجود ومنهم هذا العبد الذي توجه اليك تشبث بك
 ما جاك في خفيات سره وكون كينونة ان تحفظه عن كل
 ما يخالف رضاك ويا بين رضاك اي رب حفظه في حرماتك
 وصدقه في كهف غنائك وجعله آية موبتدأ وراهب
 وسراج معرفتك وشهاب بدائك مشعل لطفك و
 احسانك واهل سيده الذي آمن بك واياك محفظا
 بحفظك وكلامك مصونا بقدرتك وحمائك متذكرا بذكرك
 مبتدئا اليك متصرفا بباب احديتك منقطعا عن دواعي
 ناطقا بشاكر ناشرا لثقتك متبشرا باطاعتك
 متضينا من نورك متفتيا اليك متبشرا بابائك

انك انت المقدر العسير الغفور الرحمن الرحيم جناب قانيرنا
 علي محمد و سرورستان عليهم صلب و الهه الابهي از قبل
 انيجه بكمير اربع يحي اربع فرماي ع ع
 هو الله جناب آقا علامين عليه صلب الهه الابهي حفظه نمانده
 هو الله

الهه هذا عبدك وابن عبدك الذي اشتعل بنار محبتك شجوب
 بنفحات قدسك وقيل كل بلا في سبيك و ذاق مرارة
 كل مصائب في محبتك حيث اسر في اياتك نهب في
 بلادك و سخن في حبه لجهالك واخرج من الاوطان لشغفه في
 هيمانه لطلعتك اي رب قد قبل كل ذلة في قبوله لامرك
 وتحمل كل مشقة في اعترافه لظهور سراك الاله الان صمد

فی جوار رحمتک و عرج الی ملکوت البقا بفضلك و مویبتک
و وصل الی مقعد الصلوة بعونک و اسکنک و ترکک و العبد
تذکاراً و ودعاً اثرًا و خلفاً ای رب حفظ خلفه فی جمیع المراتب
و احرسه بطولک و جودک و انعامک و ثبت قلبه علی امرک و اذ
بشاکک و قدسه عن دنسک و قطعہ عن سواک و اشغله عن
غیرک و اطفئ به فی عوالم الوجود و احفظه و ادمه علی وجوده
ایت اکتب بیننا و الغیب و شهود انک انت الیک المقدر

المیزان المحبوب ع ع

موالده مصر جناب حاجی میرزا حسن علیہ السلام

موالده

وانت الذی یا امرضت فی قلوب حبیبک و محبتک

محببتک و اخذت منهم زمام الارادة و تصبر لا تجذبهم بنفقت
قدسک و امر ازهم من ربهم متب عنایک ای رب لیس
شقت جیوبهم فی حبک و حرقت قلوبهم بفضی اشواق
تسرین ذکرک و خلعت لحم العذار فی عفتک و اشتبه بهم باسک
بین عبادک و علیت اسهم فی کتبک و زبرک و حفظهم من
شر اعدائهم من خلعتک و احرسهم بعین حمايتک و
رعایتک و صنتهم من سهام ظلم الالذی و قتم من سنان غدر
الاشداء و احکمهم فی حمی عونک و صونک یا ملاذ المضطربین
الالقیاء و اشهدهم خطبات عین رعایتک یا منجی الضعفاء
انت احمقنا و اسرارنا الدافع القوی لعسیرنا ای رب
هو لا حبیبک الذین تسکوا بحبل توحدیک و شبرنا بذیل

تفردک منع عنهم کف السوء برحمتک ع ع

هو الله جناب میرزا محمد علی محمد علی الله الابرار

المرات المحمودة في فعاك وانت المقصود في مملكتك بين عبدك ارباب
توجه عبدك بذابذيد رداء كبرياك يسترزق من خنوخم جوک عطاك

ويسترضيك يستيز من انوار كوكب افق حماك ارباب سيرك

ما يربد و شرح صدره نور التوحيد ع ع

هو الله جناب نوروز عبيدك الله الابرار

المراد عبدك الرقيق قد تعلق باهاب ردا و قيويتك تمك بذيل
وزار عصمة ربوبيتك يستغفر عن الذنوب والاثام يسترضيك في

جميع شئون يارب العظام ارباب قدر له كل خير و اذ نع عنده كل

ضير انك انت هو الله العفو الغفار ع ع

الله يا الهي هو لاء قد امنوا بك لعلك العلياء تشبثوا بديك

في المملكت الاذ في موجهين الى ملك الا على متضرعين باب حيد

مستمكن بعروة قيويتك ناطقين ثنايك مستملكين بوجوههم

انوار احديك ارباب حفاظهم في صون حمايتك و اسكنهم في كهف

حفظك و كلاك و انظر اليهم تحفات عين رحمتك و وفقتهم

على رضاك و ايدهم على مرضاتك شيد ظهورهم ليوك و وفقتهم

انك انت الحق العزيز الكريم الغفور ع ع

هو الله جناب رخصي عبيدك الله الابرار

هو الابرار

يا من تمك بذيل العطار قد تمك الاسرار بشرق لمعات

الاسرار و احاطت الانوار و عمدت الفصوص و التيد و الثمنار و اياه

ربيع الابرار وتالفت حديقته الاحرار وقد فقت حياض الانياس الكبري

لعمري سرور وحبور وعزة وشمار
ع غ

هو سرور حضرت ان سدره مباركه جناب صاحب ميرزا ابراهيم

عليه السلام هو الاله الحبيب
الابحيا

احسن كنه الذر ذراة ذرة برضاء وفريدة نوزاء وجمرة علاة وتمية

عضاه متسلسلة متشعبة ساطعة لامعة درهبرته كالزهره الزهراء في

الافق الصفاة باهرة بالاسماء الحسنى باهرة بلبل الاله جامع للصفات

وهي خافضة للجلال الاحمر خاشعة خاضعة تراكعة ساجدة قانتة

مبشرة بظهور المعجزة في التصفح الاول فابرت واشرفت

لاحت وضائت تحلت بكنز الشئون والكلمات والاسماء

الصفات على الكلمات وافاضت بكبار الفيضات على الوجوه

الموجوه فكانت آيات باهرات بشارات وشارات ومعاني

وكلمات وحقائق وذوات جمعت وكانت اللوح المحفوظ والكتيب

المسطور والرق المنثور والتورات والزبور والفقران والقران
شاهد المنصور

بحروف كيونى ونهوش توينى آيات ايجاديه كلمات رحمانية

وتحيمية وشفاء وشفوة وحبس على كينونة الربانية وذاتية
الصفوة

وهي الفردانية وشجرة اللاهوتية ودوقد لالهية وعلى افان

داوراه وارماه واثاره بدوام ذاته وبهاء صفاته وظهور

وشيع شئون وظهور وطلونه التمس ارزقنى من لطفه ونور

وجهي بفيض النواره وشرح صدر بر نور عرفانه وفرح قلب بر تجلي

اثاره ودير ل امر باعاده وكفر عنز سيبان بغيرانه وحققت

عز صبي بانه واهل مستضيما منوره مستغنيا من ظلمة وريانا

من عذبه و فرلته و خضلاً نصراً من فضيل غمامه و مستبشراً من نفيحة
 و مستبشراً من نسمة و محاطاً بالطفاه و مستنقفاً في بحر الاله
 انت انت الكريم الوهاب ع ع سبحانك اللهم سبحانك
 انت الرحمن وانت الكريم لمنان قد مهدت الصخر سهول الوهاب
 و قومت الطرق ببيت سيد و زينت الوهاب و انبت الاحبار
 اجنبت الارض الهامة و افضت من سحاب حرمك غيث فضيلك
 على كل بلد ميمته فاده و ارتفعت خيمه مجرك العظيمة و اجاءت
 الرفيع و تهلل وجهك المنير و اشرفت تاثير فركك من طع
 البسين و اشرفت نيزك الاله القديم و صلح شعاع بركك مع
 المرضي فاشرفت الارض من بركك اشديد و زلزلت زلازلها
 و اخرجت الثقالها و صدمت اجنابها بالهياك المسديع في

في كورك اجديد و نظرت الرخفة الكبر و تبعها الرادقة العظمى
 و قامت قيامة الموتى و انكشفت عن الطامة اجلي و شراب ط
 استرطمة العين و شمر من في الارض و سماه بقدرتك المحيطة
 الاشياء و اشد صراهاك استقيم نصب نيزاك القويم
 و حوسب كل عبد منيب و كل شقي زيم و ازلزلت جنتك
 للمتقين و سرت نيزاك للمؤمنين فزيت فاز بنفحاتك في
 جنة النعيم و فزيت سقط في اسفلك فليس يصلي نار السحيم
 ارب لما ارتفع خيام مجرك العظيمة و تجلج اجناب غزك القديم
 جمعت كل عمالك في ظلك الظليل و رفعت علم بيتك الرفيع
 دلواه عمداك القديم جعلته يخفق على اعلام الوجوه و صروح
 و انزلزلت حتى يجمع لك في ظلك و حده انك تنفقوا على

لواء فوجیک و یوا کنگر فی نشر نفحات قدس ربانیت
و نشر انوارک فی مشرق ارضک و مغرب بلادک اربت
ترتیب اقامت قوی ملک برومک الوتقی و ترزل ارکان
کلیت ضعیف فی اشک اضنی اربت بشید از زرعی بربانیت
قیمده انشسته الکبر و ثبت قدری صراط امرک یا معنی ان

این است القادر القهار

افروز جدید سوره مبارکه مرتبه است از آن حضرت خیر
رسید و آنکه قمیص کرمی رسید چه که افغان رسیده
حاضر انتمی هستند و پیران کنهانی را برید بشیر ایوم باید که در آن
زیم و شب در روز شغری بصیانت امر الله و محی فطرت اجساد الله و نشر
نفحات الهیه و اعلام کبریا حکمت برگزیده در کتاب الهیوم چه که این کتب

کوکب فیض امر الله هر چه عاقبت انوارش ساطع کوه عیش
لاسع پرورش جهانگیر گردد و صیقل بزرگوارش لشکر اشرف
اما ما را رزق چنانست در افغان سدره نسترد و این خدمت خادم
و اعلام با شیم در اسطیقه اشغال ناراحت گنیم تار و پیمان در
بخیر متوزر گردد در اسطیقه خویمان در ملا اعلی مشام معطر کند
پس تا ایام باقی باید حکمت جدیدی منبج ^{جهت} تا چون از عالم
فانی قصد ملکوت باقی نمایم چهره چند مظفر و شکر منصور که
از حد خود تجاوز نموده مرکز سلطنت شهر یار غیور نمایند با شرق
و سرور کوشش و سپردار و شوند مایه فوقات جعسوی غصه
و کشور دلهما کشته منصور مظفر طهر و علم از خیز اوزن بمکوت انجا
صغیر نمایم در دلاء نوبت سبحان رب العالمین ع ۱۲ ص ۱۳۱

ط جاب استالاقا عليه سبب الامه الاكبر

هو الله

استر تكلاني كما في سبيل الاستياق ومحرقا بغير ان لغلاق قاست
قيامه الافاق وناجحت النار الاحراق فاسع عبراته وداك كزفراته
وخفف حسراته وفتقر من كراتي بصعوبة العكس تفديك
وعرجي الة عتبة توحيديك ودخولي على حضرة تفريديك ووفوي
على جمال اشرف سنوره عوالم الغيب مشهوره ووروه بساطه
فلت عندا رقاب المالك والمملوك خضعت غنائق كل جبار عند
هوقه مناجات مصحبت كبر ووزيه غنم شماتت شهيدى خمس
ارض تربت حضرت آقا يزدان غلام رضا حضرت جبرائيل حضرت
استال غلام حضرت استال مرعي حضرت استال محمد حسن رضى

وهر لهر الله امر قوم كشته القدر كحضر بهمن يار محمد محمد حسين ارض
حضرت افغان سنده مباركه خات آقا ميرزا فاعليه واهله

هو الله

ايها الفرح الكريم من اسرة الرحمانية قد قضت سنون
وشهور بد مضت احقاب دهور ودارت ايك قميصا
ابشير بر يد غياية ربك العفو تال الله الحق ان لقب لفي سخن
وان اكب لفي سخن وان الروح لفي اسف وان لقب لفي
لهف وان الاشياء لفي زفات وان الاعين لفي عبرات
وان الاسدة لفي حسرات من ظلم اورث لظلام من ذاب
ضاربه وكلاب عقورة ساطية على جبار الله وامنائه واداء
وحنف وخبه قد تجبو ايجوم الهنود وصالوا كما ليصول الدب اكتنو

ولد نوحا لذهبة أخته الرقطاء وعلثوا باجبار الله كالذب الكاسر
 في جبال شمالي هضبة تاللان عين حوريات القدر ^{نفت}
 بالدموع في غرفات الفروس والنفعت منهن اصوات الرثاء
 ونحيب البكاء كالامرأة المشكوة وضجت قلوب الامراء على وناج
 وصاح ثم ندبهم اهل مكة بالاسف على اجبار الله ويا حسرة
 على الاقبياء بما همكموا حرمة الله وفكروا بانسائه واقربوا الله
 وسجوا لهم في الكثرة من قلة هباء وتوهم لعذاب الهم ^{تذامع} بسبب ما لا
 من جديد ملك ثم اخبروهم قتلهم اربا اربا ونحو عليهم
 وسهام ورمح وسنان وسوا طير خطبات جعلوهم مقطعة الخصال
 والابحاج والاعضاء وحرقواهم بباربعضها ^{العداوة} وخرقواهم بيران
 الكبري واعدوهم في ليلت ياتلفي اربابا مع منهم اية ^{لنعت}

في تجم الاليم ولا صعد منهم اكنين تحت مقام من جديد ولا رجا
 منهم الاين تحت سيرف كرجاء عبيد ولا ارفع منهم ^{بعض}
 في ارجع النار اشديد رضا بقضائك وتيمنا لا اراوتك
 اخذنا بالملكوتك شتما لا نبارح منك وشوقا لملكك
 ارباب لما اخرجوهم من اسجون تحت تسلل والا غلال في
 الاعناق وفي ارجلهم الكبول وشاهدوا اجموع عصاة تشرد
 صائفة ساطية بهمام وسنان نصال وخطبات ^{مستول} سفيا
 طفخت قلوبهم بالسرد وتمثلت روحا وريجانا وجمورا وناجوا
 بسانهم وجانهم اربابك كعقبا نعمت علينا
 بهذه الموهبة الكبري ^{كذات} علينا عبيدك لعظم شرفنا
 بهذا الفوز العظيم واهرت دماننا في سعديت محبتك يا ربنا

الكرمير ارباب الارواح مستبشرة بصعود اليك القلوب
 طاقته بسرد للوفود عليك لصد وشرقة للخصو
 بين يدك فاقبنا الدم المهرق في فراقك وثار
 المسفوك للسدر في مناجاك به الام المنطوقة على التراب
 في حبتك والاكباد استمدقة للسمام في بيك القصد
 الشبكية بستان في طاعتك والردس المقطوعة باس
 في عجبك و الابد الموقرة بالغيران في غيبك هذا
 ناهوك به يا يحيى عند صعود ارجلك الى ملكوت تعديك ^{في خروج}
 الابروت تنزيك ارباب الفس على قبي من فوضات
 انقض عم عين دونك شرح صدر بنفحات عبقث ^{صداق}
 قلوبهم وتزجرهم بالندى سطفت من رجوهم طرعا على التراب

الشرب شهيداً بين الورق قتيلاً مجذلاً على الشر مستقطع ^{اعضاء} الا
 لرباً ارباباً لا فوز بما فازوا والود بما لا ذوا و شرب الكاس
 الطاقية بالاطراف كما شربوا وانما لنا اهل يا يحيى تم
 الرد في حبتك وما الذر الفناء في سبيك كانه من شرب
 يد يدع شمانين جياض ورياض وثمانى عشر بارك على
 ببركتهم وارزقهم تحتهم و اشركهم تحت لوامك وادخلني
 في زمرة من في جنة لقاك و انسى بحالهم في حديقة عطا
 انك انت الموفق المعطى الكرمين الرحيم المنان مع ع
 سوا الله جناب يحيى عليه السلام
 سوا الله
 يا من اشتد بالنار الموقرة في سدرة السميناء ^{فرضضنا}

عطر الارواح فمقطر الافاق من نفحات القدس ودمج ابواب
الفردوس وتزيت رياض محبة الله بازمار الانس تفننت ادراك
حديقه معرفه الله وادانتهم من طيب الفاسما القلوب وشرح
من عبوق ریح زهوره ارضه ودر دانك انت يا ايها المنزه باله
استبشر روحا وادانتهم قويا واهتر فوادا بما ترعكيا. هذا ايم

الذي طلع منه شمير الروح ع ع
هو الله شمع جناب شمسك شكر الله عليه يا اية الانجي

مواته

يا من سبحان في سبيده مع من استشهد في سبيده ان الزم مثل
من سلاف الشهادة الكبري في طلبك من الرفيق الامير ويقول
يا صاحب خديز وقرنيز في شجر عليك التختة همتنا وديك

وعليك الرحمة بهجاء من هذا الملاء الا على قبيد الشهادة ودين
الاحياء فوعزتك لما نصبتوا على الفناء وعاظوني باجتماع واخرج
من سبحان العظمة العظم ورايتوني فيهم حتموني ناري نيفت بالسير ان فاق
ملك المواد الكريمة النجار كهنم اكرام واعدت كصوت الرعود
والاصفا وظهرت في الالهة كالكرة المنذفة الى العلى وتلاشت
منى الاعضاء وتناثرت منى سوارح والاجزاء فمرك ما ادرت حال
الادان في الافاق الاعلى جالت على سير الكثرة الكبرية المملكت
الابدية مكنولا بالعيد والظلمة العظمي ومثلها تبايح الكبرية الكبر مستالا
بنظام حمة ركب الكريم متمقا بالثبوت والبقاء كعرك خليا
المجرب ان اسواريات من بركة الفردوس اخر جن رادس من
من المنزلات وبتفنن بابداع المنفات فطقن باعلى كلمات وقول طربا

لك يا يحيى شهادتك يا يحيى لعمري
 سيد الله الحق ان احد حظائر القدس
 هذا لقب الانس استبشر ابو فوره وهو الان
 بين حياض درياض نيف آيات الكبر
 العظمى من السلام على يوم
 ويوم شهيد في سيرة الله وقال
 لبالاتق الاعلى فيض السدة
 ازجهت شهت عشرت اقوم
 بابتق مفتوح مسكود و بدون
 ما در خونه مبارك دعا تو ايم
 بهر نامه كه در جنب جوار
 ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

الهى و عيسى و ملائكة ابراهيم
 بتسبك تامة و شرحا بحضرتك
 بذ العبد الصغير قره عين عبدك
 و تربيه في جفن غنايتك و حجر
 الطائفك و منته بنا تاسنا
 له شرحا و نوره وجهه نور
 و اجعله محضرا تحت لواء
 الكريم ارباب ستمه في ملكوتك
 عهدك حبيب من جنته يوم
 في ملكوت الانبيا انت المولى لمن
 على شاه و انت الكريم المتبارك

بروت مشر جناب خندان لب چه تو چه مجید بانه الاله

برالله

اگر سیر راه غریب کل ظان من عین غمایت و پشانی
کف عین من دریاق حنک و یکنوا کس تیر کجای غمایت
قدرت اگر که غمایت منسج حنک ارفع تنزلاً بیارید
خاضعاً خاضعاً بختی از غمایت متضرراً لیک ان غمایت
دو قینی و تجدد و خودی غمایت حضور ای سید یک لا شکر
شیر و حرز و ایک غمایت و روی غمایت الباس الغفور
الضعیف اکثر غمایت غمایت من غمایت المارقین من غمایت
المسکین بعد غمایت المزلزلین و غمایت القیم بعد ما توارى
جماک بغمام جلاک العظیم ارتب فوقت اشمام و

و صوب آستان قطنی نیران لطیفان فابعث من حنک
سویة بقوتک القاهرة و قدرتک الباهرة حنک
سیناً صمیمین زبر اکھدید ما جزاً بانفاً دافئاً لیا حوج
اشبهات و اخرج الاشارات الممتسکین بالمشبهات ای
احفظ و حنک لمسلمین من مشرکها جمین المارکین ان غمایت
بوهامه فی ایرکما حنک غمایت خواصه ایامیر غمایت
بوتله یا مرتشد من نار محبت الله و رضت نده من الزمان و
الارواح من غمایت مرتب قلوب الاجباء و کمال ان غمایت
فیما نار الاشراق و لا تخفف نیلان الا حراق لولا غمایت
جسیبی لمرک ان الارواح من غمایت الی الاجباء و ان غمایت
الادواء و کادوس القلوب طافحه بصهباء محبة الا صدقاً الثمین

راحتة قيص بن كلاب و استبشر و ابورثو المشير لم يقرب من
 فارتدوا بصراء الا انهم من احد الملاء الالهي فوف قضى و جهم في
 الاسر و انك انت فاشكر ربك بجلاء استرور بما شئت من جازية
 في تضللم الديكور و ايت حيت تلك الارواح من جنات الله و البها في كل صياحه
 ع ع

هو جبار الله في انك عليه السلام يا ابراهيم
 هو الله يا جبار الله ابناء ملكوت الله ان اسماء اجدية قد
 و ان الارض اجدية قد حيت و المدينة المقدسة ادرشليم اجدية قد
 من اسماء من عند الله على ائمة حوزية حسناء بدقية في كتاب فرية
 بين ربان كمال متفحصه في انجيام مهياة لوصول دنادر ملكة الله
 الالهي بصوت عظيم ران فراذان اهد الارض و اسماء قائلين
 مدينة الله و مسكنه في نفس زكية متقدسة من عبادة وهو يسكن فيهم

فاتهم شعبه بهو لهم و قد مسح دموعهم و اودق شموهم و فرح قلوبهم شرح
 صدورهم فالهوت قد اتمعت الصلوة و اسرنا بوج و صخر الشرح قد زلت
 شؤنة و قد جلس عليك اسجروت غنى سير المكلات و جد
 كل صنع غير مسبق ان هذا هو القدر الصديق و من صدق و روي
 يوحنا و التيس حدشا هذا هو الالف و الباء و هذا هو الذي يروي
 و عقيد من ينبوع ايموة و هذا هو التيز و شفي العليل من درياق النخلة
 من يؤيد فيض من هذا الملكوت فهو من اعظم الوارثين للرسول
 القديسين فالرب له اله و هو له ابن عزيز فاستبشر و ايا
 و شعبه و ايا بني الله و حوزبه و ارفعوا الاصوات بالتهليل و تسبح
 للرب المجد فان الانوار قد سطعت و ان الآثار قد ظهرت و ان
 البحر قد ترحب و قد فرت بكورثين ع ع صنف ١٣١٤

بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت آقا میرزا محمد فرزند علی صاحب الزمان علیه السلام

هو الابرار

یا مریضه و جبهه من فوق الثبوت والبروق علی میثاق الله بیننا وکینه
الکائنات فی وجهها رحمة الله منساک فی الماء الذی فاض من شام
موتیه همه لیرک ان لعل الاله علی منصفون با سنا و کل ثابت را سنج علی میثاق
و شکر در کل ناشر نفعات التبر و سجون کجه تبریم و العشر والا شراک
یکدیگر نه بجا بست من عجزه رجلا لا یمیر شمول المنکبات ولا تنسها
ولا تصد ممر ملتش بهات عن التبر لمین الصراط المستقیم الا ان یقر
وانک انت یا ایها المنجرب من الاثمت طقة من شمس کلان
العذب فرات مراب حرمه رکت استبشر بما آتیک من ربک
علی اعلا کلمه الله و نشر نفعات الله و ثبات القلوب علی میثاق الله

لیرک لیصنین علیک ملاکة متقون من السماء الاعلی و یدعک جنج المصن
ملکت الابرار فاشد دازرا و نشر صعدا و استبشر قلبا و
واخرج فوادا بما فاضت علیک رکت استبشر بما آتیک رعا ما عدا فاجلاد
و قد کلمه الله و فخر لهذا و انا اول من کون ع ع ۱۳۱۴

هو الله و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

هو سید المرسلین اللهم انزل من السماء ماء و انزل من السماء
العدل و انصاف و نزل من السماء ما یسقط فی مهادر الا ان یوقن
من ربک علی حمایة تصفیایک و حق و ما در قامک و صحن حجابک و یون
او دانگ از رب محفوظ کل حافظ الخیرة ضلک و من کبر صائن لبرة
بریتک شد دازرا کل خیر المخلوقین و تو ظر کل خیر المخلوقین و شرح
صد کتوزیر علی لواء الانصاف و سید امر کل امیر نشر رادیه العدل

و طوبى لظالمات عتق في وجهه وبين ملاحم الافلاك و جبر ما هو اوسع حسنة لظالمات
 ارسب اية من كبري ملكوتك و فخر على ضحك يا مفضلت الاعناق لمجدك و كبريتك
 انت محمد العزيز سلطان المهيمين مستودع ع. م. م. شرح ١٣١٢
 برهه همیشه رزاده جناب ناظر علیه سب آره تبرک براته
 ارسب اية من كبري ملكوتك و فخر على ضحك و هند بر اندر ليرة في سدره خيزر
 و قنطرة ال ملكوت تجريرك برتقالبك و باياك متمشك كعب الطمانك راجيا
 عو نك و صو نك لباب ضحك و اعلا العافية من فضلك ارسب اية من كبري ملكوتك
 اشرور و بدل كنز مسوره بيمر و جعله مراخان في جميع مشون يارتب اكنون
 الرحمن براله جناب كاسح عا من ابرك الدر الهمج ع
 اشهد انك عودرة في سدره بره لاجي مشاق الله عزه بره لاجي
 يا من توجه ال وجهه شرف ال ارض و السموات طوبى لك برتبت

يا ميثاق بزرگ ببارت قراک عی عهده آله الهی ان حقان
 و هیما کما التوحید من یطقتک لباشتنا علیک و کبرون و یصلون ما جبرون قراک
 صفا طاب لمن وقع ال انعام من سوا و س اهل الاموی و ان من مظاهر ايات
 الکبر بر مصراع انوار الحمد بقدر و کما حق قراک و یخبرک حق التفت بحالم
 تاخذک في قلمه لونه لائم و لم تمسک و ال حکم العنصره بره لاجي
 ارسب اية من كبري ملكوتك و فخر على ضحك و هند بر اندر ليرة في سدره خيزر
 و قنطرة ال ملكوت تجريرك برتقالبك و باياك متمشك كعب الطمانك راجيا
 عو نك و صو نك لباب ضحك و اعلا العافية من فضلك ارسب اية من كبري ملكوتك
 على عشيرت و ال استقامة عا ما هو عليه بقوتك القاهرة و قراک ال باهر
 انما کمن حلاوة حبه من برودة الهمز لیلین و لا یخمد سراج شوقه
 الماردين برز في حلاوة قلمک خین و اجمه کما بارخان ال افق
 و مشهبا باقبا عی المجدین و رارک فائق ال مرجین ال کنت
 همقو القدر ناره کما جناب صدر مضمون حکمت مشهورش کشف

شورت و دال بر سرخ بود چنانچه در کتب معتبره بر آن قاطع بود
 و لیس واضح و بیان متین بود و معنی بسین و الله هو العین و له چه بود
 و اعینه شرد و اکتانت لانتند من است و لکن الله یهد من یش
 با وجود آن نصیحت و دلائل و براین کامیاب با استاد آقا دادند
 در این سفر مرتبند لکن کتبت لیسند عن بسید الله در این سفر کمال
 فی التفسیر علی و لا یدر و لا کتاب من سیر با چون که سلو آن باد را باید
 چشم نمایند و معاشیر را جلا بکند فلما قرء عیسر و غیره و حضرت
 ان بیچاره را بکافری که از آن کفر پیش از ظهور جاهل مبارک در غمنا
 میان بنویسند نام از او نبرد و اگر چه کسر عبادت از او نمیکرد و بعد از
 ستم با مراد گذارتم غبار بر او نشیند و بعد از ظهور هرگز از انبیا
 اظهار خلوص با او نماید دیگر کند در من همان شخص چه طور در حق بر
 پیچازه کمال این چیز را خورده و زلفه از خسران بسین و

القاب و غیره و در کتب معتبره بر آن قاطع بود

در کتب معتبره بر آن قاطع بود

و این است دعای لزلین در خوشی معیشت
 هرگاه این مناجات دریم و در شب بخدمت نذر عالم را در ذکر حضور
 مشهور فتاح و لا محمد ابراهیم امیر علیها حرکه که بحسب کرم حضرت
 از قدر مبارک صلوات بر او در مرقوم گشته
 اگر و محبوب تر از عبادک ای مجربین حاضرین در محفل استبد الکی
 از قاتک المجاورین شهیدین الاحقره و حمایت با لکن علی صفا
 الزائرین المتوجین من اقرار است الاکاء قاصدین ان یخفوا حل
 بقعة نور انک و انک من یک قد اجتمعا فی هذا المحفل اکافه و
 اجماع شهیدین الاحقره و حمایت متضرعین الالهوت ربنا انک متیقین
 الابرار فدر اینک متیقین بنا محبت منقطعین عن غیر متیقین
 بزرگ و مناک متیقین بزرگ و او کبریا یک متیقین کبریا یک
 تا نظیر الالهوت ان ابرار و فقیر لایع لیرثا عبادک لم تصعد علی

وجباك المتعرجين في هذا المجمع الروحاني يستموا ذكرك وثنائك عليهم في
هذه المحفل الروحاني ارب رب نحن على خضعت منا الاعناق لقد رتب القاهره
وذلت منا الرقاب لعظمتك الباهره عمنت منا الوجوه لسطتك
الراهره قد جفنا عن كل الجهات الاقبره بانبياتك ونقطتنا عن كل
في الافاق متوجهين الوجه الاوجهه فدانتك قانطين عن كل الحلق
عن كل صون حمايتك ما يوسين عن جميع الجهات متوكلين على حفظك و
كلماتك غافلين عن كل الورد مشغولين بذكرك وثنائك ارب رب نحن
ضعفاء اجراء في كهف عزك وقدرتك وقراء اغنا بكنوز لطفك
وجسك وعجزه لانا بباب احديتك ورضاء قر العجايب الامعاء
شفائك ارب رب اينما هي التبت في امرك والتخلص مما لا ترضى لطفك
والاستغناء عما حزن والانتصاب في نشر لطفك والانتظار في اعلاء
كلمتك وانزوجهنا بمرحمتك وديك وعطرت منا بانفاس
طيبه شر آياتك حبل الصبارنا بمشاده خفق آياتك واخلص
وجوهنا لوجهك الكريم وجمع قلوبنا سر سطرته ذكرك البديع
واردنا من مطلع انوار عظمتك جلالك القديم واهدنا بمنجذبه

منجذبه بمشقة ساطعه من نورك المقدس العظيم ارب رب ثبت اقدارنا
على عبودية عبتك اميد ونور سائرنا بانوار سراج رقيه حشرتك
الرحمانه وجعنا مستقرين على هذا المركز العظيم وثابتين على هذا
المقام العالي الذي ذلت كمينوته لعظمتك لعزته وخضعت ذائمه اكل
لستوا عظمته وناظرين الى ملكوتك الذي تجلده بجلد النقا في غيب
وتظن في ظله ملكوت الله وان انت الكبر الرحيم لئلا ارب رب
نور محضنا هذا بذكر عبادك الذين آمنوا بك واثابتك واثبتوا بنورك
وسطتك وعرفوا جلالك وجوا انوار وجهك واثبتوا لئلا
و ما جردوا اليك وجاودوا اليك وودعوا على سجوننا في هذا الجحيم
العظيم ومنهم يا نبي عبدك لفتح الذر فحمت عليه الواب العرفان
واعتمته في بحر الفضل والودع نورته فواده بنور الايقان حقي
استظن في ظله كلمته وصدانيت وودع في رتب بذكر نبيك جابر
بيت ربانيتك وضر رضائك حتر صدك وودع على جوارك
ومغفرتك وناز باللقاء وشرب كأس الوفاء ومنهم يا نبي
سري حجتك وسير كلف ذكرك وسير آيات ثنائك الذي ارب رب
بالنار النورقة في سدره محبتك استغناء بانوار طبع ماضق
عنايك مستحق من سبح فضلك الكامد استعطر من كثر غنا

انت مدد استیغ در موطنة بظن الباب و انظار و قدره در وجه
 سبیلک و وقع تحت محالب صقور صاقره و ابی بیزان سباع صاریه
 حتی بختی بختی بقوت القاهرة و اخصه بقدرت الباهرة فزا ربا الی
 مدینتک التوزار و تفرخ لورایک الکبرار و استجار بک متوجها الی
 طلعتک التوزار و خدم جمناک سنین متالیات تم باجر معک الی
 المدینة الکبری شیا خادما جملا متصرفا متذکا و قام بکلتیة عاقله
 الی ان فر معک و جادک فی هذا السجن العظیم و انقطع عن کثیر لوی
 و جهک الکبری و وقع فی ديرة الفراق بعد صعودک الی ملکوت غیبیتک
 یا عطی لعطاء و اشتغل بنا الا شواق و کما جسمه و ضعف بدنه کانه دم
 و خیالک و اعکس خلال و صعود الی ملکوت غفرانک و عرج الی
 افق عفوک و جانی ارتب اگر مشواهما و انزلها فر نزل
 جھوک فی الرفیق الایحی و اسمعها نعمات طیر اللقاء و اذقها
 حلاوة اللقاء و ارزقها ثمرات شجرة الطوبی و جعلها فائزین
 بوعظمت العطاء انت انت الکویم الرحیم العظیم الیکم العفو

بسم الله الرحمن الرحیم
 اراد بستان الجمی ملکوتی متعده و حضرت
 و رضایت سبب جریشه در اجار الجمی چه شد است در این مضمون
 در امر جزای موقوفه و از نشر نجات الهی بازمانده کند و این مباحث را بسین

لا یسمن ولا یغیر لطفه لکنه ایما حاکم وقت صحیح بنیات و زمان ان بود
 لا داله لا داله بلکه با یک جمع این سخن و با حاکم قصص غافر و بزار کشت و خزار
 بقسیمی که در هر یک کویته سخن میان آن آیه خانیست چه در مختلف ترا بد نماید و
 و غوغا و اشتداد باید و صدمه متقدما از بیان روح و روح در میان کتب تمام کرد
 و اعلا خارج سرور شوند و خصماء و دشمنان و شیخ و قسطنطین قدس در این
 مختصات از نفس طایف و بکلی نوعی مابود نموده در جبهه کینه انقدر غوغا و غوغا
 بنه بنامیه در نمیه سولو شامت و موقوف است که صحت یا قضین و بیجا کشین
 و اذیت مناجین کفایت موقوف جزان شدیدا لام کثیر و بلا بمتسایبه در زاریا و سید سوله
 متعده و سهام سوره و سنان مشرود بسین شیب در این امواج ختلاف نیز اوج گرفت
 یا سبحان سبحان الله کجوار بران بر خود کم کنید از سخن بر فرستم نماید از
 برار که نموده نماید این در خلاف بود این چه صوفیانی است تحت امر شیخ در شرا
 اختلاف نماید بین منصوص و فرسوال موقوف بر کفایت موقوف تراغ للزومند
 حال کثیر موقوف شد حضرت ای باید متفق الکلمه باشد و متحد الراء
 و با هر یک حکم محبت و یگانگی و در هر عقوبت و اعلا و بلک پیچید بر کاره اذیت
 نمایند و آنچه در مرقم مینماید ترویج کنند و در جمیع احوال نگویند ترجمان
 ک شعیبه کونه علامه کنید در الراجحی و در شیخ شعیبه کونی غایتی و لغت
 الطاف مذکور علیه بیان این شعیبه را ترویج کنند و ان است جمیع ابیات الهیه در الراجح
 و بر حاکمیه و در شیخ شعیبه نازل کلمتی عجب و جز این معنی ندانم و غیر از این ترویج

مؤالفة

جناب آقا عبدالمجیدی جناب آقا عبدالمهدی جناب آقا
رحمت الله جناب آقا نعمت الله جناب آقا امین الله
والله آقا عبدالمجیدی و امته الله همیشه آقا عبدالمجیدی

علیه السلام
الحمد لله
چون کسی تعریف بجزئی قصودی نه کلمه فلاحی قدر حتمتها علی
عبادک و کیف لا اذکرک و ستری و کسینتی و ذالک لا یستریح
الا بکرمک و شانک و لایرتاح الا بروح منا حاکمک و لا
یفرح قلبی الا لذیذ خطابتک ارشاد ان عبدک الذی شراب
رحیق عرفانک و اشرف صدره منور الیقان فی امرک محمد
الیک و ترک عاقده فتم مستعین بنا بحکمتک و مقبول من
نور معرفتک ای ترخیر من فی بحر الغفران و ادخله فی فکرة شجرة
المبارکة فی الجنة و جبر عاکمة ملقته بالفلاح انک انت
فائق الالهیات و اهل بیت الکریم الغفار ع ع

مؤالفة

بر کتب جناب ثریا علیه السلام
مؤالفة

ای ککب برج بلاغت ابر بحکم کوبینه بغیر یا ضریف قدیمی
هر ککب بلاغت و فصاحت و بیع و بیان عطار دست و جرش
جوزا جناب کوشش و عرب کفنه انا صحوة الواد و اذا ما ذ
حمت و اذا نطقت فانتی اکوزاه حال معلوم شد متعارف
فصاحت و بجم بلاغت و برج نیز معرفت نه عطار دست نه جوزا
بلکه نیز تابان نظر و نثر و ککب ساطع شعر و انش و ثریات
و جرش تیار کا ای قطعه آسیا کوی غنچه اردو و امید دریم
عاقبت میرش استقرار در افق حکومت مهر و بهما علیک و ع
کفایت راسخ می یافت الله الصبح اعظم ع ع

المعبر

القیام الهمر سید و مولای مولای کینونات رقت صفت و طافت
و تقابعت شمس امینیک و ترجمت الی نیر سماء و نور
و لطیفت و در شمت فیها آیات توحیدک و انوار تفریح
و حکمت عن عظمه قیومیت و جذب مجرب تکیه و تقویت
بشایسته ربوبیتک و شدت بالنار الموقرة فی سدره رضایت
و انجذبت بنفحات آیة حکومت الابر و دخلت فی راعی
محببت الغناء و ترجمت که ایثار القدر من فی غیاض معرفت

الغیبا و روحا حضرت فی جوارح اسرارک الواسعة المیمیقة العدمية
 القدر المنتهز و توسلت بالعودة الوثقی و تمکت بسبب الاقوی
 امرت جعد هولا و عبادک الامناء بجو ما زاہرة فی الافق الا
 و مشہبا ناقة رجوا للما رقیں فی الملاء الادنی و اعیننا نایبہ
 بمیاء العرفان دافقة بالغذب السجون و الحمد لله رب العالمین
 المستغنیة عن العین و اسبغ بہم نعمتک العاتة لا ہر الا یقن
 و تم بہم کرمک لثام العاقر فی عالم الالہ ان ابد بہم ہدای
 و الامم یارتی الرحمن و توار بہم افاق الالکوان و مطر بہم شمس
 و تبدل بہم اسراب بالبارد و اثراب و نعت بہم حدائق
 القلوب و ثمر بہم اشجار الوجود و عمر بہم البیان المرصع
 و دثر بہم الاس المطمو و اودیم فی جنک الممجد و ثبت
 اسماہم فی لوحک المحفوظ و اثن علیہم فی رفاک المنشد ای
 رب ارفع بہم علمک حیث انک و تم بہم آثار اسرارک و روج
 بہم دینک الیقین و اشر بہم انوارک لثام طعة مر ملکوت
 فضک انت انت القدر القدر اسر و دستان راہ
 دست بندیشیق زیند و از محبوب افاق استمداد نمایند
 تو جہات بملکوت غیب ابھایش نمایند و تو تمہ بندید
 کبر یا لش جویند جنود علماء ای ظلمت جمال انجم مجید
 حضرت کبریا دست کیرت تایید شدید است توفیق عظیم

میدان

میدان و اسرار جولان نافع است اشغال لازم است انجذاب و جرات
 فصد کادت فیض شاد است و ہبنا علیکم معراج
 رجای فصد و عنایت و تأیید و توفیق در حق اجاب و اولیاء
 قدم کلتمہم اجمعون من الذکور و الاناث و التصغیر و الکبیر خصوصا
 جہات و اشطاری در سیر شدہ است و مفصلا مروض بشیو
 و ہو تسبیح الحجج رجی بعینہ الفدا
 ہندوستان بندر ابوشہر دارالہدیہ شہزاد و حوالہ و اطرافش
 شمس آباد فتح آباد علی آباد زرکان صبی آباد زکی آباد آباد
 ہمت آباد درغوک دارالعبادہ بزد و توابعش بلدہ کاشان
 و توابعش مخصوص قصر و بازارکان باجمعہم بلدہ قم فارسیان
 بہمن و رستم و سیاہ و شمش و مہربان و سیرین دارالخاندانہ
 خندان و توابع از حضرت عبد العظیم و غیرہ فیروز کوبہ و شہ
 میرزاد و سنگسہ و سمنان و توابعش و دامغان و اطرافش
 و شاہ رفو و میامی و کوشکباغ و ارض خضر و نازان
 بلدہ میثا برد و نواحیش بجنورد و دیربک و توابعش خراسان
 و تمام اطرافش مخصوصا تربت و زادہ و حصار و فرغ
 و فاران و جہا و ارض با عشق آباد باجمعہم بلدہ کوشکباغ
 باطوم آستانہ علیہ و اسکندریہ و کفایان مصر و ہنہ
 و پورت سعید و حیفہ و کتا علی زارک و طائف طوافنا

و بوجه الف تحيته و سلام و ثنا و ضياء صانها الله على كل مكره و اذنه
مصر اجبار الثابتون الراسخون خديهم سهار الله

الشمس بالمركب المحمدي و كذا ما بعثت من بين عبادك صفوة طابت
سراهم و حسن مناظرهم و زينت ظواهرهم صفت لوطنهم فضات
و جوههم و اكفرت نجومهم و استبشرت قلوبهم و كشفت كروبهم و اذنت
صدورهم لتاسموا نداء الميثاق و قد ايدت آيات الوفاق و رردوا
نور الاشرار و لتوازي الافاق و تحللت وجوههم بنور الهروب
و تملكت وجوههم بنور الهروب و تهللت استنهم بذكر رب الرقاب
و نظقوا بالثناء و استضافوا بنور الهدى و استعدوا بالنار المحرقة في
سدة الشياطين و اتبوا على العهد القديم و سلكوا في الصراط المستقيم
و تسكروا بحلالتهم و توجروا الى الافق لميسين و تاتوا بغير خلق
عظيم و اتبعوا في كفاية الشفاء سبيل الرحمن الكريم و تذكروا الميثاق
الغليظ و اتفقوا على الراجي السديد و تأيدوا بروح جدير و انشروا
صدرا بقرئت العهد الوثيق و اتبعوا الكتاب المبين الناطق
بالشعوب و الدال على الرنوح و اتبعت بالعودة الوثقى بشر
لانقصا م لها و استبشيت بزير الكبرياء ارباب تزد و جوههم في
الابر و اسعهم نداء التمسرين الالهي و اجعلهم من ابيك الكبر

و قمر لهم

و قمر لهم خيرا لاخرة و الاول و دار فرح لهم معانها في الرفرف الالهي
و جسد لهم رب ان صدق من شاء الله و اذ ضمير في حنة اللعاف
بعد تصحوا الى الرفيق الالهي انما انت ملقمة على ماشاء و انت
انت ابر القدير حضرت في الغضا على ميثاق الوفاق ع
هو الله يا من ثبت على عهدك و حي ميثاق الله لعوك ان ملائكة
القدس في الفرج سلاهم يصلين عليك يا علي القندار طوبى
لك ثم طوبى لبشر لك ثم بشر ربما و فيت بعد الله و ثبت
على ميثاق الله و نشرت على الهدى و قدت نار الحجة في دادها
البحري نطقت بالحق و تكلمت بالصدق و ناجت ربك الكريم في
التقيد بهمير حتى شفى لفظا عن امين الرضاء و انظر المنور
المبين و علم ان شهر القويم و اشهر الرمز المصون و انشأ الدر
المكنون ان ذلك لهم الغضد العظيم و احفظ الوفاء و انت
ايها الناشر للواء الحق و اسبح للفقته فتر قامت على اعلان شعوب
على العهد طيبا و استبشرت قلبا بان آية الميثاق ستحقق في
قرب الافاق و تمس الميثاق يستطع بشبه اشراق على
مشرق الارض و مغاربها و ان هذا الحق محكوم على ٣١٥ صغر

هو الله

الشمس يا امير و محبوب
هو لاد عبادك الذين سجدوا لك و لقبوا
لخطابك و اجابوا دعاك و آمنوا بك و يقينوا باياتك
و اقرروا بحجتك و اذ عنوا لبرائك و سلكوا في سبيلك و اتبعوا

و لیک و خلق با سوارک و ادو کو رهنز کتا بک شادان صلیک
 و بش تر بزرگ و انو اهلک و سکو اذ بیدر و ادک متکوت ابا
 انوار کبریا یک و ثبت اقرام علی عمده و سخت قلوبهم علی
 میثاق ای رب اضر من قلوبهم نار الا یکناب و غیره حدیثی
 صد در سر طوبی و عرفان و غرور فی ریاض نفوسهم و ترقی محبت با برع
 الا یقین و الاکان و جعلهم آیت حکمت و آیات مشهورات
 و کلمات تامات و اعلی سراسر امرک و ارفع بهر اعلامک
 و اشهر بهر آثارک و انصر بهر حکمتک و اشد بهر اوزار حکمتک
 و انطق بهر جنانک و اجمع القیام علی رضانتک و اوزر و جویهم فی
 ملکوت قدسک و تکریم سوره بیا میدهم علی نصره امرک ای
 رب سخن صفا و توانای نشانی تقدیرک و فقره غنی
 خزان تو حیدرک علامه لبنا من ضیع کرمیک خطاه اغفر لنا
 ذنوبنا بفضلك و جودک و غفرانک انک انت المؤمنون
 العزيز القدر القدير همجبار علی الثابتین الراستخین عرع ایا
 دوستان صبر و یاران معنوی صلاهی ایهیت در ملکوت غیب
 اجهر بر خاموشان وادی انما میرسد در ای خفگان سوار
 گوید و ای محرومان شیار نشید امر مردگان زنده نشید ای
 پشردگان تر و تازه گردید ای مالکان ناطق نشید ارضانتان
 غره زنید بانک یک میثاق است و اشراق فیض
 الطاف شیر آفاق نسیر ریاض احدیتت در در دست
 شمیر نفحات حدائق موهبت است در سطوعت شمع عنایت
 جمال قرم است در روشن در هر سخن است و فیض سحاب جبروت است
 در طراوت بخشش هر گلزار چمن است آیت توحیدت در سطوع

کتاب

کتاب مجیدت و صی الف ملکوت رب فریت از ناطق با بر
 بله من لبس من خلق جدید است گوش بکشد مید تا بانک
 سر دوش بشنود جشس با کهنید تا مشا هده الوار نماید
 لطف حق عمیر است و فیض قدیش مستدیم گوشش همه
 انوار و درش همه آثار مایوس نگزید نومید شوید روز میداید
 و قرن خداوند مجید نشد ادیست و قرن جمال امیر و جی
 لعنته المقدسه فرا در هر فکک لوزش با هر و در هر ای فیضش
 ظاهر صیبت بزرگواریش مشرق غرکفت و آوازه خداوندش
 جنوب شمال احاطه نموده و دوله در ارکان عالم انداخته و زلزله
 در اعضا آدم اکنده عالم از این تجلی در کفنگو و جسیع ملک در تجو
 شعده ارموده و کله جهات بعنان آسمان رسیده و ندای
 قدر انور شود از ارض بگوش مکان جبروت رسیده همه در گوش
 و فرودش و سرمت باده بوش شما در انبوت سدره
 مبارکه ای و سوطن حضرت به شکر چه چله باید خاموش نشینید
 بگیرد باید چنان برانزد و زج و زهرات نار شما ولایات مجاور را
 مستعد نماید و نفحات حدائق قلوب شما مشام مرطوب را
 معطر نماید سید فیض از آن بشت و کسار بر آفاق جاری
 گردد و انهار عنان از آندین بر آودید و صحرای شومنی
 علی قنبح حریق معنند و عظیم حریق التور همین حریق الفوز
 اجمید حریق القصب الوفر هجبت علیکم جمعین عرع
 اجبار الهم علیهم برب الله
 هو الله الهم الهم انت تعلم اسرار و تطلع بسر الرزق و ضارک

و تعلم بتراحت من سبک و شتت بنابر مجتهد مرتبه قد نیران لوجه
 عشقک فو عانتک ان احشای مرتبه قدره بنابر الولد ان جنابک
 و ان قلب ممتنا بشعف ان ادعایک و در سببش آبا نارا از قانک
 ارادت بر لب بر لبش بره و جبهه نورانیته و فرخ فراد بر عوانته
 مطالعهم الرضایته و از قدر صلواته مسرتهم الرضایته و اسعی
 لغوتهم و محامدهم الرضایته ارادت نبت اشجارهم و از هر فغانم
 و اثر فرعونم و شرح صد و درم بفضلک و احسانک ان نبت
 و القوم القدر و بالا جابه حدید رعاع اسرار جبارهم ارادت
 بشدت و دریمی نبت در وصف نزلان نموده قدرش نبت نماید
 و قلب را رخ در سید الهی سلوک نماید و در طریق رحمانه سیر
 کنسید و در صدق عرفان در سید و از نو که ایقان تبادل
 نماید از معین عدب حیوان بر سید و از بکر به بیان غیر
 نماید و در ظل شجره عنایت سار سید و در حینت احدیت
 بیاید نبت تو به مملکت تقدیس نماید بتسبیح حق قریم
 کسان بکشت نبت خدا با شامات دیگر چه ارزو دارید و چه
 میجو امید بهیمنه عیسیک رعاع عتره شهر ۱۳۱۵

عشق اباد جبارهم
 هو الله ارادت قدر نبت کف القراءه الی ملکوت توحیدک
 و توجیهت الی وجه وحدتک در جبروت تقدیرک و اند
 الاحضرة عزک بحال عنایتک ان توتد عمادک المخلصین
 علی استلوک فی ملک رضایک و اشر فی طرق رضایک
 و اسخوض فی بحر توحیدک و الاغتراف من نهر تقدیرک و التذلل

فی جنة تفرزک و لنطق بذکرک و شاک و انشوة من جبر عرقک
 و الاحبتنا و انشاده حقیقة حبک نبتی ان لم یعطی الکریم الوجود
 و لک سحر یا مجرب به خلقت وجودنا نورانیته و حقائق رحمانیه کنیزت
 ربانیته و قلوبا سبحانیته و هدیه الی صراطک المستقیم منهدک
 القیوم و در جنتهم الی نورک اللاحق است طع فی الافق لمبین
 و سفیتهم من المایه بطور الکاس انهم لاجها کافور و ادخلتهم
 فی حفرة النجی و اددرتهم نور کجور منهدک است و ان نبت
 العزیز الغفور ارادت کشف الغطاء عن الالبصار و ازل کجب
 و الاستار عن البصائر فی عصر الانوار طریب استدارت بتجلی
 اسمک کسفی علی القماری ان نبت استشرق علی الکائنات
 بانوار لاحت فی حقائق الموجودات و بحیر الاحجام البالیه
 و بعظام المنجزة یا مالک الارضین تسبوات رعاع عتره شهر ۱۳۱۵

عشق ابر حضرت افغان سدره رحمانیه خاتمه سیر احمد
 هو الله الهی سیر یا غافر الذنب و یا قاهر القلوب یا حرم الدنیا
 و الآخرة و ان عبد لیس له رب براءک و الذنب لیس غافر ذنبی
 و اذ لیس له جبار غیرک و العبد لیس له شف و دواء
 و الفقیر لیس له کثر الا ان نبت و استخلف لیس له ما من الا ان نبت
 و الهائم لیس له معاد الا ان نبت انت ملاذ المضطربین و ما دما
 المضطربین حصن الموقدین و معقد البارین عالمنا بفضلک
 و عفوک و عفو لک و لا توأخذنا بما فرطنا فی جنبک نبتی ان نبت
 العطر الغنقد و ان نبت تقدیر یا کبر مشددة تعلقی غظی لعلتی
 بانسان سدره و حد نیتک و فروع و دقه فوایت و

ما حبت لغيره الا ان يخيفه او يغيظ صاحب رحمتك ويزهدا بازار
 قدس توحيده ويزهدا با شمار حبه تفردك حشر شرا في حد تصدقك
 ويزهدا في رضى ترويهك وبعين منهم نفحات القدس فر الاقطار
 ونبشته منهم روح الاثر في الاقطار ارب رب ثبت قدم عبدك
 النذرنا جاك بالاستغفار على عمدك يمشا فاك النذرنا لعد منه
 فلو لم يكن عذر محال ارب رب سكن جابسه وضمط ارب وارج روجه
 من نفحات العفو والغفران ونبات طيور صدقة الان وارج
 عن غلظت انك نزل الغفران الثواب ع غره صفر 1310
 سبح سعيد جنابك على اكبر ازم عليه بامر الله الابي

هو الله
 رب وبعين موعود هذا رحمتك قد هرتة الاعمين رحمتك ونبوت
 عرفان في بردية نشنة واد ان نعمته اظفاره ارب رب سقيمة لك
 التوحيد و اسكوتة من رحمتك التجريد ويطرت ارقا قلبه فر ارب رحمتك
 ياز في لعبد فاحفظه في قدر جناح احد بيتك صفة في حرم حرمك
 حلا سلك اناك انت لمقتدر القدر بحفيظك ع

هو الله
 الله وبعين تعاليت ونبوت لعزة الالهيتك و عظمتك و رب سلك عن
 شأنه و شانه كشي و قد نزلت و تزيهت بحقيقة احد بيتك عن
 محامدي و نعمة بغوت كشي فاصلى اليهم موارد العجز الا عجزا
 بالذل و الا ر و اول حتمنا ب العزة و الا سلكا كفا في يا ابي
 عجزني و فكري و ذل و هوان و فناء و ضحلا و حسبي يا محبني
 اطفاك حسابك و جوك و الكرامك ارب رب غنيتك و غنيتك
 السدي

العجز و جوك لمسين فضلك العظمي غا رواك بما ينزل الاعمين رحمتك
 و ارب رب في شرتية فمغنايتك و ارب رب منزل صدق بسلك
 و هيك و سقيني من الكس العطاء من يد ساق عنايك و زفتني
 ما نوة السماء على نوان موسيتك ارب رب كك كك عك عك
 و لك اشكر على ذوق الهمة ارب رب خصصت بها مخلصين من ارب رب
 و شيد رحمة و ذاق كسيتك ارب رب كك كك الرحمة و كك كك
 الهنعة و سبقت على اعطاء و الكرت عا نعماء و لكن يا ابي
 اذ تار اليك و تهبت من يدك ان تشرح الاملوك ارب رب
 و ارب رب من سلطان جبريدين اسمي ان تقدر لي غايه من ارب رب

رحاكي و ما هو حلا و بصير صفاء قلبي و راحة روجي و اعظم فتوحني
 و مشرة فوادى و الكبر رش دي و بوز حسيني و ارب رب سيني
 و هو سلك دمي و انفاق روجي في محبتك و حتراتي
 بنا عذاب اعداك في سبيلك و ذل و تبديت حسي ع
 التراب اشتياقا الاملوك لقابك ارب رب قدر لي هذا

البنى و اسقني هذه الكاس الطافية لصهار الالطاف من
 فيض حرمك و الكبر و طعمني من هذه المائدة ارب رب رقت كما
 الاث و توج را رب هذا الكليل الذي تتلوا جواهر هابرة في
 قطب العوالم كلها و ارب رب جعيني من عجاك المخلصين المستهدمين
 ارب رب انت الرحمن الرحيم ارب رب ان عبد ان نسا ارب رب
 عندك النذرنا خبز بنفحات قدس احد بيتك و اشهد بنار
 محبتك و ارب رب من اسم ارب رب هجت من رايض معرفتك
 و ارب رب انوار سطعت من شروق هوسك و ارب رب

اشرف جمالك وتوعد في ضمراء اصباح وناح فيه شاتون لزيارة
 سجع طلعك ثم من كاسر عظامك حتر الى مشهد الفدا بجهك
 ركض الاميدان الفدا جانا لجاك والفق روجه شوقا الى لقاءك
 اتر حست عليه بطن بطن جعته حنيه غنا وروية غلبا لبقدر
 وبركك واستقامر فيه سنين متواليات تحت اسلاسل الاغلال
 المشقات وبعثت بشركك يستج فليد ذلك الى ان ابدت بفضلك
 وجوك ان تصيا على ملكوت قرك فاجزو بطنات صلفك من قهر جوك
 الى انضواء الفدا في سبيك حتى يقيروا فطرب فاك يا ايتها اسي خرون
 لقتنى فرسيد ربه الحبوب ليس لي شبي ابرر كرك لهند البش وانه تتر
 بها الا هذا الغطاء الراسر فادير كرمق لمر كرك فخطا بهر سير كرك
 اشري وطار فرستما تر جبا الى الافق الالى وصعد روجه الى
 ملكوت الابر وجردك ولا سر طوبى له ثم طوبى اتر ببد ان لفتك
 اليه ايتها على اشبهت على عهدك وشاكرك وفتقنا على اطاعة امرك
 واخلصنا في ريك امتك انت الكريم الرحيم الوهاب ع ع

هو الابر
 الامير قرضه عبد المعبودك الى عبد عبدك وبعثت نفس من جبارك
 الى اخضع رقي من فاكك ويريد ان يسبح كله الرضا بطريف
 القاميان اسر وما مضى اتر ببد هذا العجز المسكين بفضلك
 من خطاياك مستجير من ذوب ظواهره خفاياك انه له ان يخلق الحكيم الرضا
 اذ يا ابراهيم بفضلك وجوك وركك ادر خنته وركك لطاك
 رضة لاله الا انت انت انت الكريم الرحيم الرحمن ع ع
 هو الابر
 ادر معتبر انت اله در جبارك ودر جبارك خردت ان

بدر

يزدان نيا ودر دستان شاق اديت تقرير وبيان كور در شوق
 آموز در سبق رموخ طفل خود بهار را بتعبير كتاب مسين عقده ووش
 بزدان بخورده ودر بختون سار خورده هوش ووش جوانان
 تر و تازو هو الابر
 جمال فاضلك نقص وخرالى المدبر كمي عاشق با وفا استخفته بر صفاك
 فتور و حاله قصور و دلاله اولماز بناه عليه بيك وپامانه و نامر سلامنه
 مقصده و كفو بن بر جواب لمغز موفق اولم اسير ده مينه در كمي جوين
 سيد كبر طاشقين طاش كبر رنگين تو شكر كبراه دانين لفتين
 قرين اولور روح جگر منجذب جمال حق ميرزا محمد عليه بها ورتبه شهد
 وعر و جيل نامه كره جواب وپا كره صد و خطاب اولم اسير ده لفت
 كستان حقيقت نسبت بوستان احمد بن حمد اولسون باقر و ستر در
 بنانه كمال اتيمي حال بولمى فخر ازهار دن وسمه اسما دن
 تاف و تر و زنده در روح پر در اولم فيض نيت غنا ستر طوبى مينه نيت
 و لطافت و نصارت و صديقه نيت بجز باسلانه محضر خوانه صلوات
 و جوارزه ذكر شتر بفر و لونه بن صداقت نش ندر روبر الطاف حقيقت
 و غنايات بديه سنده منظر برون مستان ع ع

هو الابر
 امر نظير ادات جناب تر بر عترت بر بخت ستر عظيم
 عترت بر ايت در ذخير معرفت در حمد اولسون و فيض عظيم صدر اولم
 خطبات لوزايم غلر سدر و ايل سدر اولم در بلاك نجات اولم شيبا
 ترقات كور نر سجا كتمه حقيقت كدر امني بر لوحه قيه رحمانيه زلال
 ذكر الاله تازك و ترادات و نصارت و ريك لازم در او عاشق نش
 عشق اولسون در ستر شمس كيان ايله بولايغ و بوستان صود و يور

دو بخش کلمات باغبانی لیر جان شاد و سون و ارا و سون کا کار و سون

هو الابر

از جمله ایها من بند بستمند مکر و ادر ایکن سراسر کشتن تو حید الوب
چونکه روشن الیر لوزها سینا حق تجلیات فیوضات ربانیه مطلع کانی
بستوه کانی بو تو لامکانی لایع درو شینا حضرت یزدان الیر مطلع
ایله حشمت چنا عمو اولان مقام شهنشاه نام و کوشش شهنشاه اولان محضر خطا
حضرت بجمعه صدر الودر و غافل اولان کانی فیهذا معنی فصول آخره امر
مبعوث اولدر سن بصیر بنیاد و سبب کوشش محموز مبعوث اولدر سن
جناب کربانی شکر الیر برتیش بر در کار الیر اهدم همراه اول در جم
دوساز اول همان کونکون شاکا ان یوزون پارلاق الیر عزیزیم ع

هو الابر

یا من انجذب بنجی الیر طوی لکن بما استغنت ثبوت و توجیه
الارکن شدید و کف منبع و ملاذ رفیع کن سببشرا منجی اللفه ک
و نهات الروح تترهیمتت فی بحته الابر عاض حرمه رکت الای و غیا
موبته سواک ذر العایج الابر و اطنن بما عدک رکت فراتر اولدی
و تصحف الترت لا تقابل منها کتب المتسار الترت سبب فی انشاده الفای
تمن اصطفی و استبر فاعرف قرأ و عظمش نما و جعلها حره الودک
و ثبوتة لغواؤک و انشاده لسداک و حدتبا لقبک و شرفا
لکینز نکت و فرقا لفتک لوز الیبرک لاکت خوطبت بها قرینک
مور فرسده الت نیاد و شجرة طوی فر و ادر طویضحان تبالک ع
هو الابر اریعشقان جمال رحمانی و اریعشقان صهار و حمانی مشان
در نفی کشتن الیر سوط الابر و قوتبان بقلیات انوار جمال الیر سوز

ارکوه

از کوه الی متعان و افتتان محمود نشوید و ارشید اید و رلازل و زوابع متحرک
نکویر چون درختان حننت توحید ریشه در ارض تقدیس و اطمینان کمانند
و چون شجاریه فرخ کس اهر شافه و فرود بلا لبنان آسمان سببند زاری
عنایت الهیه در سراز و حیف شید و از فیوضات غما را صوبت
بر برک و شکوفه و ثمر لطیف بر یک در امر الیر چون کجی لامع باشد کلا
ساطع و غما را صوبت و در شربت بر امر الیر چون جدید راسخ و در عرفان
جمال حسن چون بر موج بی پایان و در شنا جمال جانان لایع ناطق
و در کتب تصایر الیر شهنشاه افق و در تبلیغ امر الیر منار بین ارض و سما
و در اخلاق الیر حکمت بر جانان اریعشقان الیر لکرتی بعبودة لقی بوسید
و ثبتت نذیر عنایت جمال الیر بجهت پیمان الیر و صیتت جمال رحمانی
چنان ثابت و راسخ باشد چون شهبات تصور خلاف نتوانند
و در امر الیر تفریق نتوانند در جمیع صحیف الیر الیر م در این مرت
بطراف اراک شده بصیر عبات و لطیف ارات مذکور و کسطور
در چون نفس حقیقت غروب نماید طویل الیر لیر ان انید این تحقیقا
چون شهباتند در حقیقت حرکت نخواهند آمد البتة قدر اثبات
کنند و بار را راسخ قلب را مطمئن نمایند و روح سببشرا خورشید
تصور برستند و مخالف صریح کتاب تقدس کتاب عبد پیمان الیر ان
حرفه رنند امر الیر ارجع بقر معلوم شده است و ای مقام موجود
بجسم ششون از جمیع مرتب الارض چون اقباب ممتاز و شهود و مشهور
لکن و حجابین چون شهبان بجلان غلامند ع ۳ ریح الابر ۱۴۱

هو الابر

ایرینده درگاه الیر انجرا ز خاخره محبت الیر جبار قرأت کوبه در این منشی
معانی و منشی ادراک کوبه بتید از روستت در تجدید چنانست در کل

احوال منجات هرگز نبرد و ترازه بشید و هر صوم سواد تا پنج مرتبه نموده
 این عقاید تا پنج از عقاید قدیمه اکثر اهل مد است ختر فلاسفه یونان
 و حکما رومان و مصریان قدیمه را بشود و عظیم و مکن در نطق حق جمع این اقوال
 و ادغام هر حرف و برهان عظیم تا سخنان بعد مقتضای عدل الهی است
 که در حقیقه شود حال است این بیاید مبتدا شود گوئیم در کتب هر مکتب است
 و مکن طفا در هنوز در حرم است و لفظ اش تاز و لغت کوه است کرد که
 و شرف و ناقص مکتب است آیا که کتب هر مکتب است چه نسیم جز بولد که گزار
 شده است پس این طفا که در نظر هر در هر کجا در خطا است مکتب و مکن در این
 در قابل قدر هر که است و چه نسیم جز بولد شده دل این نفوس در این
 نکته غافل گشته اند که خلقت بیک منوال بود قدرت محیطه چگونه خواهد
 میشد و حق چگونه بقید باشد و چگونه باید یکیت با در در کتب
 در کتب الهی مذکور و این مقصد جمع شود آثار و کمالات حقایق و آثار
 در هر کور که میباید به مقصد اشیا من در ادراج مخصوص است مثلاً
 گفته میشود در این سراج در شب عمو نموده است و یا که کتب الهی را
 در کتب ان رجوع که است در این مقصود حقیقت شخصی و عین نامیه
 و کینونت مخصوص است نیست بلکه مللوان شلوان و کلا برت در آن
 سراج و در آن کور موجود بود حال در این سراج کور شمرود در آن کجاست
 و فضا کور و در این سراج سابق در بهار لاحق عمو نموده است مثلاً این
 شرفان شرفان گفته است در این مقصود نظر لطیف طراوت نصارت
 و جلالت آن نموده است و الا الله ان حقیقت منبوعه و این مخصوصه جمع
 نموده است از کبریه و جو در این عمو شمرود اولیا الهی غیر در در حرم
 در متصلاً عمو رجوع و کور نموده اند آیا کبریه این مصداق بلایا و ضمایا
 و صدقات و کمالات کفایت میکنند که کور این موجود در این عالم خواهند

این کلام

این کلام چندین جلاد و نه نوشته دارد و تراجم و کور نشود پس در
 جمال کور نواید و اجزای مقام شایده و لغت در مکتب هر مکتب
 و جز با دیدن صید بر حرف اعلی بنویسد نعمت باقیه خواهند و مکتب
 در مکتب سزاوار کمالات امکانیه است چه در هر مکتب هر نظر فرای جمع
 در این عالم ترا به سعادت میسر نموده تا ثواب الهی است مگر سابق نمیدانند
 حال نیست در مکتب مشقات ماضیه چسبند و اگر حیات است از بوجوه روحانی
 محصور در زنگنه و نیز بود ایجا که چه مکتب است بلکه الوهیت هر آثار
 و نیمه هر مکتب بلکه موجود است ممکن است عالم کمالات که مکتب است
 عزیز است و در خطا عظیم هر چند که ثمرات و نتایج حیات هر در آن
 عالم تکرر و تکرر مکتب و جوهر شفاک است این عالم وسیع نماید فوائد
 نشود و آثار آن عالم واضح و مشهود سکریه و بهسم چنین ثواب و عقاب
 و غیره و مکتب و کمالات و مجازات عمال و افکار انسان در این نشود
 در نشود هر عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم سکریه و همچنین که اگر
 نشود و حیات هر مکتب محصور در همان عالم رحم بود حیات و جوهر حیا
 مکتب و در این مکتب بهمن پس اگر حیات این عالم و عمال و افکار
 و ثمراتش در عالم دیگر نشود بلکه مکتب و غیر مکتب است پس بدان
 در حق اعمال عظیمی است در افکار امکانی از در کاش عاجز است
 و عقیدت شریف از تصورش قاهر جوهرش روح حایز از هر طوبی
 امکانی که مکتب فرای لغات قدس حدائق رحمانیه انوار الایمان
 رسد و بعد از عمال و مکتب ناظر و متوجه الاله مکتب الاله
 قدس الله عنک و در کافیه فلین و در این مکتب عمو بهار عباد
 هر کس است از مکتب این مکتب تو نیست ملاحظه کور مضامین
 مدون روح در میان کور و موجب لطف و انعام است

ولا حقه مطهر بن شهر و چشمه عکس بر امیر و جمیع جمله کشت و طلب تا بدینما
عزیز است و جنو صفا مویته نفوس شایسته را سینه بر پیمان با آن توکل
برضو کن و توفیق بپوش آلاء و یا از زبانان از فضل حضرت سسته عیبه و جمیع
اهل بیت استقیم بنظر برده و نظر حضرت امین بن شهر بر تزلزل
در استقیم نماز این است ایام است انجا حاکم مبارک سکا تیر این ایام
مصیبت است ع و لا شایسته بر افروا فورا از قبل استقیم

اجمع بهر ابلاغ نماید

هرگاه اسرار این همانست چه بند نیز و دلیل چون در امر کوفه
توکل افکار بستیر بر پرچم است ای و دستگیر شد بلکه شکر خیر گوید
پسر تو کوش و بجایش در منبایا و کوش شتر از بر آستان و فستق
شدیر است و قشیر قلوب تجلیش از آن عظیم از ضوای صلابه محفوظ
و مصون مانده و مظهر بر حضرت حق قیوم در سلسله روح ظاهر در دگر
احیان در محضر حاضر یقین کس در طوطا منظور و انواع عنایت شکر ع

بر آن

ایها العنان البازغان ضراف حق محبت الله قد حرم الوطیس و فالتی و قشیر
الطی و سن و لغز العراب و حفر العفان و خضوع العنان و ذلت التی
سبح قدوس رب التسمی المصون و الرمز المکنون است و ذلک لایة
لقوم یعقون فانظروا الی الیقولون الغافلون التناکرون التناکصون
عی عفا بهر امیر و فضل و کمال مجربون در هر فرقه غمهم بهر استحق
یا تیمر بنیامان که از استیرون بیستد چه بهتر مر جیث انشیر
انظنان انشیر بقرین او بر کون کل ان سیر الا بهر و حق
بگو عمو لا یعقون است علیکم مر کما یعقون ع ع
بر آن است سخن با آن حال استان الی و در

در شهر

در شوی سجده طریبا مقیم و قصد نذر الورد و العطر العظیم و الامین
الواد و المقدمه شایسته و لیسیر الی سیرتیک با در کتب شایسته
منوعه و ابغ غورا فکر گرفته و دیگر شایسته شد مر از بند استحق
این نامیر از راج فستان در صورت و عوصف استخوان در شدت
همید قدر را راسخ نما و طریبا ثابت و بر شرف لغز القیام
تا تأییدات حکمت بر مینی و اشواق استحققت است بر کس
و بهما علیک و علی کفر است مقیم ع ع حال عظیم امور
شرف لغز القیام است و مغرب عید و حقایق التی شرف است است
و قشیر حیدر میگرد

هرگاه جناب ممد تو کید است در ابیاب و روضه مبارکه هر قطره
از آن آب ما حیات و جودا و سبب که قبول امر سجد و خادم آن
تربت مقدسه و ساعه آن و ضه مبارکه است سبب است حال تو کید
و امین هم بر شرف قدر باید شکر نما و مطالب کتب ابو را بر نویس قیام
از جناب شایسته خواه در بنویسند و لغز تا محترم گردد و بهما علیک
و علی کفر است ی المیشاق ثبوتاً سینه المضمون الکتب لا ثبوتاً
سینه کفر و حاتم مرتا بهما علیک ع ع

هرگاه از شرف عید راسخ پیمان جناب ممد را کتبه مستقیم بر آن
و مشیت بعودة و قشیر روزگار در تصدیر رضا است از او
را هر سینه بکمال است در ضوای شرف مطهر بن شهر از لطف حضرت
خضر الالطاف سطلیمیم و الد و الدله اشیرا نیز در و قدر خدام است
سبب نماه است سینه بکمال است اگر نظایر به سینه علم سستی و آنچه علمای
امر تصدیر نموده اند کتب بنمونه و الی حکم خدا را بر بر عیش
نور عظیم مستقر حضرت عا روح العالمین الی الفذامی فایده در

محمد حسن با وجودیکه سه جره فقه مرقوم نموده بود محروم شد و لا یندم
 اصفهان ثوب نقابت پوشید پس خوش بجا تو هم باطن بنای
 حق گشتی و خوش بجا نفوس در استماع شایسته نمودند مگر خسته
 بوی مرقوم شد و اراک گشت از خدا بگو امیدم نفوس بیدار شوند
 چه که ادراک او نام در است آید و امتحان در استان جهان با احوط
 نماید نفوس از شدت ارباب ریش کن چون برک درخت بریزند
 و بیاشند خوش بجا نفوسیکه چون جبر را نسخ ثابت و مستقیم
 قسیر کمال قهر که هر سلا اعی افکار بود این نفوس نمایند همه علیک
 نیز هو قبه جناب شیخ علیه السلام
 رتبه در جلال و موطنی دلاوی قریبیت گفت بقراعه و الا بهما الی
 غرة قیومیت و عظمت بود بگفتند از منزل کمال سوره و تفریح کفر صبر
 علی قلب عبدک الذرا جاب نذاک و استمع دعایک و استغفر من ذنوبک
 و انشرح صدرک بمعرفتک و اخذ نصیبنا من بسببک بما استقدرت
 علیه الصلوات و الثقیات علیه شاد الا بصلوات و جابته لمصابک اطالته
 معضلات تشدائد و حرقت علیه کما و الا قارب و الا باعد و ما
 من الامین البحر و تبدل نور استر بظلام الی سحر و نوح صام الاعوان
 بالحق بحسرات و ضمرت فی القلوب بحسرات و دعوت النفوس فی الحسرات
 و تلاطم امواج العبرات عند ما استاصبت علی صیر قضاک المحترم
 اشجار فرخ مس عرفان مظهر نفاک استسیر و حضرت منهن اوراق
 صدائق الایقان و تناثرت اثمار ریاض الایمان و ترلزت ارکان
 الوجودان از ترزا که مرثیه زمین فدوا علی باب احقریک از لیم
 نزل امباگا و ادخل فی فریقتی قدره من منتقم بمواعده انفس فی فریقتی
 اصدتیک و از قهر لقاک و شتره فخرت بدو جهاک

ازین

ازین مرتبه بعدیک قدر اشتاق لقاک فرسنگت ابرو و نامور زینا الی غیرین
 محرق القلب و الا از ترزا در کز من الاحراق بنار الفلاق و
 نیران الا اشتیاق و از غمزالیک و حضرت بن بریک و اسقنی
 کأس اللقا و مرید ساقی اعطاء و تجزیر من لیسب نام اگر بر شد
 الاصف و الا سراسر است انت الکرم الوهاب ع ع هو الله
 از محاط بمصائب سببی آن نفوس متمصاعد بملا الی ع
 اکفیه آیات کبر بوعون و افاق امکان بنور روشن روشن
 بوعون چه منطوق الزار محبت الله بوعون و شرف آثار معرفت الله
 و البته غرث ان از افاق جهان سبب حسرت حرقت و جلال
 شدید است و له چون آن اشعه نورانیه رجوع لشمس حقیقی بوعون
 و انزغان حمین عرفان بکلزار احدیت پر دواز کون و انشا
 رد و حق بدله حقیقی پیوستند بایستگی شد و متذکره جمال قهر مصیبت
 گشت و از خدا خواست هر مایه بر نور از کاس بدر مزوج بکار فور
 از پر عنایت نبریم و چون پیشان این نور عظیم فخر لولیم چه
 در اکمله بحسن ختام موقی شدند و جواب ندا و هم دادند و
 بعرفان جمال قهر فخر گشتند و در سید رضایت سوار گشتند
 و بعد از شرفش بکار قوت متمکن بوعون لعمره ان بنا بوعون
 هو الله جناب لا اله الا الله علیه بهاء الله الابرار
 هو الله الابرار کشف المضطربین و علماء المضطربین و ملاذ المقربین
 از عبدک البائس الفقیر الثابت علی عهدک القدیم و القراط
 المستقیم المنقطع الیک المتذکر بین یدیک قدر قدر کلین
 فی سبیلک و قدم رده و ذاته و کسینونه قربانان محبتک
 و جان فی الدیار و تصح الاودیه و القفار و فاض البحار و ابر

حضرت تعجب عليه سيب راحة الله اليه
 ارتب ومولانا ان هذا عبد صفتيه من عبادك واخترته من بين الناس
 وجعلته آية توحيدك وسنة تقديرك وشرف صدوره من نور نورك
 ونعت فلقه روح حياك ونطق قلبه بذكرك واظلمت اسراره
 شغفا بحبك واشرف كبريائه باسماه اسرارك سخرت جهه
 فطرك بنبوته على ميثاقك وموت اجرك عذابه بابر حجبك خجسته
 مستبشرا لقلب ايات رحمتك طلق قلب بين حجبك و
 برناك لفضله بنبوته ربانيتك مشرق الصدور بعنايته فوالت
 ارتب اجعله كوكبا لامعا في افق ذكرك ونورا ساطعا في فلك حياك
 ونفحة عابقة مرصفة ضوائك وسنة آية من ميثاق حياك
 وثمره يانعة من شجرة احديتك وورود موافقا مصفيا في رايك
 مؤسبكا ارتب اشهر بانك من برناك وثمرتك حياك
 وضع العذار في عشقك وشوق الالمه به جلالك ارتب عالم
 بما يتحق بانت به اليك ونفحة على ابروكمه عليك وافرح على الوفاء
 الفلاح والنجاة بفضله عن بين يديك وجعله لنا بين حياك وناديا
 بعدك وميثاقك بين صفوك وعلم ارتقا على اعلى القدر في
 ارتضك وصحبا صدقا في سائر حشر نبي ابرك وبعثا ذكرك
 ويشفي صدور الكفرة من نور بصيرة الطالبيين ويفتح اذان الصم
 وينطق الالسن البكم ويرفع لغشا عن الاعين العمى ويهدى لظلم
 العتاش الى فوات حياك ويدل بجماع الى حياك ما لك
 يولب العمارة شيا بعتك وارديه حياك وصر استك ولكن
 اسخا لفين في كلف صورك وكلما لك ويتن المنهج القويم والهدى المستقيم

ويهدى

ويهدى الى كثرك بقدير غناك العظيمة وانت يا ليل تعلم شدة حياك
 وعظيم شغفي به وكثرة تعنتي وفضط تذكر به قر عزمي مث به توفيقا
 وروية تايدك له في جميع اشؤون بله يكون وجعله اية تخضع
 له الاعناق وراية تخفق فوق ارجل الطبايق ونور اشخص في حياك
 وسد جاتنور به بالافاق والى بعرة قوتك لم اجد سلوة
 في فرقتك وبردة الموعظ وشفاة لعنته وروا لغت الا ان ارتقوا
 مقدته قائمة بعوة ربانيتك على اعلا كلمتك ونظا هر حياك
 ساعية لشمه فحماك ومطالع نورانية تتللا من جوههم النوار
 مؤسبكا وموارد عذبة الهياه ومناهل من بارود وشرب عند
 ذلك تقري عجزه وتشره جرد ويزيد قوه ويهدى وجهه ويهدى لسانه
 من ضمير حياك واشكرك على تلك النعمة التي بعة واكتمه اللدا
 والقوة الباهرة والقدرة الزاهرة واقدم لك كعبا على ما
 امكن نعمتك ولبتت مؤسبكا واحاطت حياك وحياك
 بحجر عنايةك وناجت اراج حياك والى انت الكرم الرحيم العفو
 حياك يا ليل عجزه بانه الاله الا انه لا اله الا هو وحده لا شريك له

اراك برالته دارته
 اتم وسيد مولاي فاليك اجتمع وافزع في قهر حاله وانو
 اليك بطولك التواقيتهما على الاجار فانفجرت وعلى الاجار
 فاخضرت وعلى الفروع فامرت وعلى الارض فربت نعمت
 وعلى الاجر فدر بهرت وعلى السماء فرت تبت وعلى الكواكب
 فاكفرت وعلى الوجوه فاستبشرت وعلى القمر فالجرت
 وعلى القمر فاستبشرت وعلى اجراس فضطقت وعلى الاموات

فعلت وعلى يقين فادركه الرشد في قلب الطائفة ان يستعمل
 حافلاً لظهور آثار حيايتك وهدى المستدرش فينا لصدور
 الموصفين ببروز آيات فوهيتمت وتجدد الاجتماع لكاتبنا محمد بن
 وهذا المجلس ان بانوار طعة من طاعتك هذا الذكر لوجهك الكريم
 وهذه الالفة للقلوب بزرگ لمسين ارباب ان عبداً من عبدك الذين
 سقيتم من حكمة المشهد وكرهتم من كائنكم الكافرة وعرفتم حيايتك
 فمؤيد فلورك وشوقه الى الرفود سباب الطائفة وقد قطع السبب
 واقضار والادوية والجماد ورد عليك وخبرنا باب احسنكم حضر
 بين يديك تجليت عير بانوار لفايتك ونورت عينه من بين حيايتك
 وشرفه بالاصفاء وفرحت فقله لضياع طاعتك المنزلة فقيام
 بتبابة عرفت من عبدك رقيقاً لا يملك امنكم وانكم
 وصدق بجلتكم واشتد نار موقرة في سدره وجمائيتك
 وشرف لمشد في حضور حيايتك وخبر عليك ودفد عليك ودر
 على معين حيايتك وندد هذا لب الى الرحيم وربت هذا المحدث الوسخ
 وبيات كاشر مما تشتر الارواح وتلد به اعين حيايتك وتحظى به اذا
 ارتقائكم ليذكر كل ترفيع عوايا الطائفة ان لفتة لقر خير لعبد
 الموكلم ورفيقتك مستهد واشتد نار حيايتك الرزير شرح
 صديقه هبة خلوات اثار تايبك ونور بصرة بملا حظ آيات ورفيقتك
 ودرج ضمير وكصعد انا لفرلادك وبتله لقر عسيرة وكثر لقر سير
 وارفع بقدرتكم ونوره بنور فوكتك وشهد وازر لظهور يدك في
 خله بكنه لقرك جعل آية عن حيايتك وراية حيايتك وكنه في ايام
 الطائفة ارباب احمد عبدك الوكيل عن مؤيداً في جميع المشرون
 وترفقا على الثبوت على امرك خير يسير واعد اسى ضرب من ضربه

المحضر العظمي

المحضر العظمي ناظرين الى افق ملكوتك وتوكلين على ما سيد ملكك وتوكلين
 الى وجهك مستبشرين بظهور اسرارك والمخلصين لوجهك الكريم
 ياربا هو عظيم ان انت الرزق الرحيم ع ع
 هو الله جناب احمد فندرس عليه حب الله الاله الاله هو الله
 يا ايها المنجد بنسب ميرت من باه من موهبة الله فترسخت عطفك
 منه كانه صديقا وراية الله فينا فخرنا لك بما ايفضتك سماواته
 وحيايتك ارباب ارواح مرهدين احقق انك تترفع بهارج
 القدس فترتب حيايتك ويا سروراً كما صلاتك عنانية
 ربك وشملك لحظات عين الرحمانية وقرت بصيرتك
 آيات مولاي سالت فركيتك بهتسنا عن مرهك الذر
 رباك وسمعت اذنك لبتداء من شجرة الناطقة في ايام
 وتوزر على سبابة آية حيايتك المتعجب فيضها من حيايتك
 وفزت بما اتفاه المقربون تمتعت بما تمناه المخلصون اذا
 ثبت قدمك على عمدة المشيئة تمسكك يا حيايتك
 استضيء بالتميز المبين تشتت بالعودة اليقر وتعلق باجرا
 ردا الكبرياء ودع المترزولين والمذنبين فخر انهم المبين
 تالمة من ترر على المشيئة خافقاً على الافاق وراية العمدة
 على صرح العبد ونفحات الله بهتزت منها من ريق الارض
 وسغارها وانوار ربك سطعت وشرفت في الامكان
 وسبول الفيض انحدرت من تلال الرحمن ونجوم الهدى رغبت
 فرايق الاله والشمس الشاقبة تشارت على المترزولين الاله
 وهدى الله ان حيايتك ثابرا سجا مستقيماً على هذا العهد
 المترزلة منها الافاق وشارت فيه الاحداق وكنت

الالاق من ابر شفاق المصعب عليك من رزق الميثاق ع ع
 والآن حضر حضرة الاخ الامين وقع تحت يدك المشاهير والاعوان
 القلم وحررت هذا الكتاب بسبب عليك التهمة المشتهرة وعلى
 جميع اجراءاته عن ابي هو الله في تلك العهود المقصود
 حضرت افغان سردار جهان نير جهان نير جهان نير جهان نير
 هو الله الامير انت تعلم في نفس خفي سردار و خفا سردار
 و جعفر و فرزند و جعفر و فرزند و جعفر و فرزند و جعفر و فرزند
 الحمار الاسير من اذ الف البلاء و تابع الارزاق و اشتداد البلاء
 و انقضاء ارباب ارحمن بفضلك و جوك و عفت عزت جنتك و حياك
 ارباب فرج كوي و استر عيون و بدل عسر و تيسير و افخ ارباب
 البركات و اشرح صدور و تنبذ جمع و اخرج جلا و اخرج
 ابتلاء و اشمن خطرات عين رحمتك و القى درازة و جنتك
 بصفتك ان يارب المستعان يا رب الرحمن و غفر من الامير
 و انا فتان و تزلزل برمش يده آثار غفوك و طمانك و ارجو
 اية غفرك و راية برمان احب بك دستم و جوك و غفرك
 و جبر و رفقا و فضلك و اهدني الى سبيل نقتد في كل حسنة
 و خلت من الصيابة و يفرج كوي و يرحم من تعبر و يفتد من عذرات
 و يرفع من دمة خطيئة و يقرن اليك و يكره من رحمتك
 عفايتك و يبتغي وجه من يريك و يفرج جسر لوك ارباب
 ايت كوي و تاب و ايتك اذ عطف على فوات ارحمن يارب
 الارباب ع ع هو الله و جسيم اوقات در استان مقدس
 بدعا شمشع ستم و از نايد حق بطلين و بر جزانه و برت
 بل لوزانه در بلاد اسير و اسكان فرمايد منعبد حكام حب را بجا

هشتاد و دوام

هشتاد و دوام و انوارت ب سدره مبارکه روز بروز افزون
 گوید تا بستغات بوقت انجاب برتر نزل ثابت و راجع بود ع ع
 هو الله جناب پير زنجير علي عليه السلام و انه الامير هو الله
 يا من اجاب لتسده و اشتد با نثار الموقرة في سدة الشيناء
 قد حضر و هو من العموم و القرون و الالاق و ان تصد سمات الاشواق
 الى هذه الرياض المستحبة بغاوية مواهب رتب الهدي الحمار لعمرك
 ان القلم لفي و ان المنقوس لغو جرم من اشتياق و لا يكاد الالاق
 تسد بصفاقت زرعاً فيما بينا صفحات الالاق ارباب عبد الله
 الى ملكوت توحيدك و اشتد و تستر عيني نامحتملك في جبروت
 تفديك و ضلع و هبه لوجهك الكبر و نورك المسين و ثبت بذيل
 امرك الكبر و عظمك العظمي و سرك البديع ارباب اشراق ع
 بصيرة جزالهدر و ايدية على التمسك يارب زير و ادا الكبرياء
 و ثمرتها ما تحت و ترش و افتح عا وجه باب البركة و التقدير و اجمع
 تناسيا بحقائق مرتقده عن شرايب لغف و الهوم و حقيقة تجتد
 بنفحات قدسك من طوارق و اجمع سجداً في الاخرة و الالاق
 و وجهها في هذه الدنيا بين المصعب و جليليا في اثنتا عشرة
 ايتك انت ملك اعطاء يا رب الارض و اسماء ع ع
 هو الله و جليليا و جليليا و جليليا و جليليا و جليليا
 يا ضيق اكبير قر قوت آيات شر كك ليد بما اوقد في زجاج
 صدرك سراج حبه الوداج و افاض من معصرت فصدرك

ع درض فوادك الماء البتاج ودر غرق فیض سحاب عطار ربك ربوة
 قلبك البتاج فانما فیضه اشهد صوته الواهد فاهترت ودرت ودرت
 نباتها باذن تها ودر دست وناقتك كالحديقة الغناء ودر شقيقة الرخا
 لعرك قد بران بهر معانیها وحقی است تا قین من سلاف الاكخذاب
 صابینها فترخت عطار فترت كالبتهما وتمرزت بصدرهم مشاة
 انطلعه النور ان شمس حوت صدوسم بالمهوبة الكبر والغالغون
 لغی حجاب ظلما وكمون لغرد كالتضلع ع مكنو كوكبه كحضرت
 ابن ابرهه مرقوم منجوب للاحظ كوكبه از حدائق معانیست هم حقائق
 ودر سبب لبو واز بدایع مرضیش آثار نبوت ودر سنج منتشرا لول
 لك ثم زد خالك الیوم علم عتیق در سنج آفاق مرتفع وشرع
 عمد منتشرا پیمانته در درجست وایات ملك وحيات
 ودر سنجست ودر ایات جنود ملكوت است مشهور است جلوه كنه
 در زینت حكمة تجلی است وطلع انوار كوكب است در درجست آفاق
 ودر اجات واما سكوت است حیات لرض مجرب است وندای
 ملكوت است اوشیا كرسند هر چه شست پس انقضت عظیم را
 باید غنیمت شمر در این بر حسب ترقی عمل باید قدر در است با شکر
 بر نعمت بفرزاید كیفان نعمت اینیم نسبت را غائب بفرزاید حرف یا را
 در كنه خیدرا صیحه ودر سنجست است صید ودر ضج كود ودر سنجست
 وضع خلد شود علت متانت جنیان ایمان كود ورضه را راه نماد چو در
 عرفان افزون صد نشود لهذا وچو در الضمحات وحب لازم ع ع
 هر چه جناب اسسین نوزین جناب كره علیه با وانه الابر ودر سنجست
 هر انه یا من وقع في بلايا شتر عليك بالقبير كجید ودر سنجست
 الرب كجید ودر سنجست الابر ودر سنجست الابر ودر سنجست الابر

والرضا بقضاء امر الله لطلعت على بلاي من تروا تبالا لنسبت ضحك
 وبلانك ودر سنجست عرتك بشته مشغاك وان جركت
 ساقه التقضار جردته من صباب البلاء فخذ من كور من سنجست في الايام
 والليل والوطلعت لكيت على حاله ودرت له بر موع مسكوبه كالفيت
 الهامى ودر سنجست من زفراته واجج ما حمراته وكن احترق في ذل
 وازوب كالشمع فترت اليل والى اسكت عجزا عن امور كثيرة ينطق
 من كسر ودر سنجست قلت ولا ضر ان يطلع عليه احد من مستر واول
 ودر سنجست ودر سنجست حمرته ودر سنجست زفراته ودر سنجست ودر سنجست
 مرتفع بحاله ودر سنجست ودر سنجست ودر سنجست بالبداء
 المتوالى ع ع انچه سنجست ودر سنجست مرقوم منجوب معدوم كوكبه لسنك الابر
 القدير ان بيد النفس ليهده لقلب ودر سنجست الابر ودر سنجست
 اسخطاه واما در سنجست ميرزا مجر كوز حفيد جناب فخر سفارش
 مفضوح خد كجست ان خواهند نوشت اخبار جميعا كجبر باند ع ع
 هر انه جناب منان كره على تير بهب رانه الابر هر انه
 يا من خلق بكرتبه طوبى لك ما نطق بالصداب ودر سنجست
 الابر ودر سنجست لصفير العقاب تصمت عن صوت الذباب ودر سنجست
 اذنيك عن نغيب الغراب ودر سنجست كجست كجست مراتب كجست
 ركب على ما يدرك سوا الابر الابر العظيمة ع ع
 جناب كجست كجست كجست كجست كجست كجست كجست كجست
 يا من تبرع بسمع النداء قد ارتفع النداء من سدره كجست كجست
 على الفلاح حركه الصلاح حركه البتاج فاستمع الزنيم في
 جشتم خال دون قاله ارتيا ان سحفا مثلا يا نياور للابن

ان انما برکتی فاشا و اما مملودون قالوا معنا و عصفيا و زمره فرختمون
 هو الله جناب ابي ميلان عليه السلام الابرار هو الله
 يا من تشتت بالعودة التفراتيا كجيب الروح و عليك بالثبوت
 على امر الله و الترويح في و بيم الله و الاستقامة على الصراط و الرجحان
 في الميزان و ركن الكون التزم هو صراط مستقيم عند ذلك تملود
 السنة حويات سبحان بلوك فر فر فر حسن الرحمن ع
 هو الله جناب محمود و غيره في جناب ابي عبد الله و الابرار
 هو الله يا من تشتت بغير المقصود عليك بالثبوت ابرار الرقام
 المحمود انت المشهور النور اللاح من افق الوجوه الهادى الى الصراط
 المدعو الناطق بالحق و الصادق المقدر على الوجوه تامة من تشتت
 به بحر و من تشتت بك في النار للوقود و هو الله و كثر ثابت محمود ع
 هو الله جناب ابي الاقطب عليه السلام الابرار هو الله
 يا امين الاله ان لطلب امر قد وضع ايام هذا الفضل و الاله
 و ضرب الظناب فر سهوله و حروفه اتسع احوال و جلت تحت خباية
 المعتمد مسبو الرضمان و لقمانه الوجوه و شخص مرض ميكال العالم في
 و استعد الدير ايق الا عظم الرتبة و يكون الابرار و هو الله و كثر ثابت المقدر
 و العهد العظمى و التوراة المسيس و علاج الوجود لستمر العالم و كثر ثابت محمود ع
 هو الله جناب الامير هو الله عليه السلام الابرار
 ترتب جمالك الضعفاء على حمد الاله الكبر للثبات و هو محفوظ مشك
 التذرة افزته من ابرار ملكوت الابرار ترتب في الابرار المشهور و كثر ثابت محمود ع
 و تشتت النفس من طلوع ميثا ك فرين فرين مقيم فرين فرين محمود ع
 هو الله جناب عزيز الله هو الله عليه السلام الابرار
 يا من لظن بسير الله قدر ترفع لتداء من سدة استيناد و
 القوم توارى في كجاب قدر طمع النور الفعيف فر مطلع الابرار و انش

عميت

عميت منظر الابصار قد توج بحر اللطاف و قرف الاصداف مملوثة
 من دوار النور هو الله جناب هو الله و ربه تارة بشعاع الظهور ع
 امين اشدات عليه هو الله هو الله الابرار ملاحظه ما بين
 يا امين ابرار توجه الى ملكوت ربك و قد بين قلبك
 ارتبته و جهت جبرك منقطعاً عن جبرك تروى لا بديل
 رداً عظمتك قهرى امرك و استقنر على ذلك و شين على عبدك
 و ميثا ك و فخرى جبرك جعل من غيرك لصالحين و هو الله
 هو الله جناب عبد الله خان هو الله عليه السلام الابرار
 يا من استضاء وجهه بنور الله فشرح صدره و استخرب قلبه
 بهذه النجات لترتفع منها شام ابرار الشراق قد تامة
 احق ان هذا السيم من نسيم مرت في امض موهبة الله الا فضلوا
 الا فقرضوا و لكن الشرايين لفي سكر عظيم ع
 هو الله جناب اشرف هو الله عليه السلام الابرار
 يا من اشتد بالنار المحرقة فخر من حدث و الامكان برقر الادل
 و الاموان و استنشق نسيم كجيات راحة الروح النجات و استنشق
 بفضله سواك القديم و اشتد بنار مومبت ربت العظم
 و ثبت قديم على سوانه الصراط مستقيم ع
 جناب علا سبع نان هو الله عليه السلام الابرار ملاحظه ما بين
 الابرار عبد شتبه من نسيمات كجيات و تحفظ من نجات الايات
 و توجه الى جهات اصوتك بوجه طالع ايشارات و قلب طامح
 يمشى ناس ارتب تورد وجهه بنور الثبوت و الترويح
 على اميشاق انشانت مالك يوم التطلاق ع
 هو الله حطب سنغرت بجهت تجمعا الى الله جناب ملاحظه ما بين
 انور جناب بسيز زعيم هو الله عليه السلام الابرار

يا لهو مجرب ان عبدك الذي انجذب بسبب سبب من غير الوهيتك شقيقا
الموقرة في سدره رحمانيتك قد صعد الى ملكوت توحيده وعرج الى
جبروت تقدليك ارتب خضرت في بحر غفلتك وادخل في
صدائق ملكوتك فظن عليه سدرتك المنتهى وادخل في جنة لفاك
يا مولد مرغ الارض وسماء وارضه مائة وصالك في جوار رحمتك
الكبر انك انت المحمدر على تاشا وانك انت الرحمن الرحيم شام
هو الله جبار يا سيدي يا سيدي هو الله عليه ما وكم ان يا سيدي
يا من انجذب باقرب خلقه محبتك من رايض المشاق قد استند سدره
الان بنا توخرت في طور العبد سينار القدس بربية الفان
وانك انت صمد هذه النار واطل من الهدر من هذه النار المستوقدة
في قطب الاكوان تامله حتى اننا نولنا تبتن ويزان على المترولين
الهامين في فيان تشبهات واسباب الذل والهدان يتك بهذا
الحمد الهدي و استظف في ظله هذا القواو المحمدر الذي عهده الابر
ربك الرحمن وقد اطار الزلزال و اسرار الالهة الهدى الابر
وهدى التنزير ما ظهر لفضل والاسان وهدى المشاق ما اخذ حول
النصر ووضح وهدى الصراط ما امتد يا حيا وهدى الابر ما
وهدى الابر ما برزت هو الابر ما استهدت يا حزب الطغيان
ايف اللذات لزل وغمير اللذات مضطرب ووديد اللذات متوقفة مع
هذا البرهان لعلمه ان المنقوس لفي سكرات وان المترولين
حسرة و عذاب وفتا تون لفرس دور جهور خلود و سرون
وغيرهم سلام استون كبد تهر على ما صطفا هم ثبت اقرا هم على
الصراط وانت يا ايها الموقن بايات الله وبع كثر مراتب و
تمت بغير رب الارباب وادع الناس الى دين الله و بشتر
بفضل من الله يوم الاياب مع ع تبريز مولانا

تبريز

تبريز

جناب الامير خفيد هو الامير عليه ما وكم ان يا سيدي
انها انجذب بحكيد قد نزلت آيات شكرك قد ترتب استوات
والارضين بما كشف لخطا و اجزل العطاء و ارسلت سماء مدرا
وانك من معصرات احميات او اشجاء و امير لذة طيبة ننت
باذن عجا و اهترت و ربت و خضرت و ترنيت لكثر زوج بهر المشاك
ينغران يستبشر بثبات الله في هذه الايام التي فاضت بفيضات
ربك القديم تامله حتى ان الاشعة اساطع قد سطعت وان
سالم رايض الاحدية قد ثبتت وان بجزر كبريت قد اجت و
مناجيع حكمة قد نعت وانوار العرفان قد لعت و نجوم الهدى قد
برزت و مطالع الايام قد ضارت و رق المشيار قد نزلت
بالنور المبين و ابواب الملكوت مفتوحة على وجوه الابر استوات
والاحسين وانترانت يا ايها المتمسك بذي الابر الكبرياء و اب
بالعودة الالفر و مع المترولين الضعفاء المستغفرين من ذنوبهم
الغافلين عن الرجوع الوحيد المنصور المشاق من ربك الكريم
لانهم في منزل من لا يهرب من في عبيه عظيم تامله حتى عرف
شرايته المشاق تخفق في اعلى قدام الافاق وان تر عبدك
يشرق اشراقا تشخص منه الا بصار عند ذلك تر المترولين
في حذر من الغافلين في حيرة و يا اس شديد ع
ار خليل كروب انجاب وادع لفتات رايض معاش
جان مفهوم شد بعضر مستفرد في انبغيد چه مقام
طالب و عمر قبحه قد من انبغيد لوز اسحة و بجا
ادقا نايد متنفر و در جميع كلاب ذرة لزر عجمت را
بجز الوهيت و در بويت تبدي تمام چه اخلا الوهيت

و در وقت بسیار نمودن حضرت قمر بنی هاشم و در الفذایک کتاب تفسیر
 صد ذوال قمر نمودن از عهد کتب تا بنامش آنگاه آیت حجاب
 ظاهر آیه انا الله را در بدشت تا غایت آسمان با علی القدا بلند
 نمودن و همچنین بعضی اجزاء در بدشت جمله مبارک در قصیده و در قایمیه
 میفرماید کلمه الاله من رشح امر تا آیت کلام از رب بر بلع کلمی
 تربت و الکنیس را نفر نمودن به بیعت کجا حقیقتا قیام نمود و اگر چه
 متعارف است با آنچه خدا نموده از بر بلع خویش چه بقا را عظمی از شرح است
 صد قدیم تا آیه الحق فی رقاب کبر مقام خضع عنان کبر مقام
 و رتبه لهذا مقام بیدان العظیم ع ۱۳۱۳ رمضان

هو الله حنا ربهم و هو الله علیه السلام
 در تالیف حجت بجهت حضرت اوصیاء و التوجه الی نورک البین
 و شتمی علی هر اهل استقیم و اهل هم فرستادند القیم و حفظهم
 التزاول فریستادند العظیم و التذنب فرمودند الحکم المبین
 انک انت اکافظ اکامر بیدان الی غیر الکریم ع

هو الله جناب الامام محمد بن علی علیه السلام
 یا من یخرب بینه نفی من حدائق ملکوت الاله الشاق الاله الاله
 اشتیاق الشقان الی کوشه کیمان و اتوق الیهم بقرب ط فرج ذکرت
 و آنگاه الی ملکوت الاله جبروت رب الیهم ان کیم قلوب الابرار
 بانفس طلب حقیقت من رضی عنده الاله و یوایدک علی لیس القنیت
 بقوة من الاله فراتر از کان هو الله ع
 جناب الیهم از کوه فرود هو الله علیه السلام
 یا من یخرب منجات القدس الترتیب من مهت موهبت ربک الیهم
 الترجیح المشاک سبغ هذا الاله اب المشاک من هذا الاله

والمشاک

والمشاک جدید در الورداء فرح حقیقه التوحید و الاقوال مبارک
 تا آیه الحق ان جنود ربک فیرک و ان بولاک میجرک و مجرب
 سیرک لا تبتر من قصور الافهام و لا من قصور اللسان و لا من
 قلة شعور الالام فاطلق لسان و اریخ لسان فرح حقیقه الاله
 لتحرر قصبات استباق فر الافاق و تأیذک قوه الیه شاق
 علی تشدید شداد الیه الشاق تبید صنف النقص و التفاق
 لعربک ان قبید ملائکه ملکوت الاله لیسحجم و ان ترابک لیسحجم
 حرب الازراب فوف تراریات الایات مر لطفه و اشعره
 الیه نیات تشده و نجوم الاله ساطعه و درجهم سما شاقبه
 و الاله الشاقه و غام الیه فالنصفه لب تم الروح فایه و شام
 المفتوح عابقه لعربک یعبث الاله نفوس علیهم کاللیب و انهم
 حیات دم لشدید و ارجلهم من حیدیه یحسون جمی الیه شاق
 و یافعون عن حصن الاله یمنون بنجوم المارتین و تحریف
 الیه تدعین و تملین التاقضین انک کن فاند هذا بحیث العزم
 و قوه هذه لعصبة القائمه بقوه الاله العظیم الیه ع
 کثر ثابت علی العهد الیهم من ۲۰ شعبان ۱۳۱۳ ع
 هو الله حضرت علی قده کلمه علیه السلام الاله لا یحفظ من الیه

ارزین تشید و تر عیدک الیهم فریداً بین ملامتشی سیر
 بین الیهم الاعداء و لیلای بین الیهم الاحباء طریحاً علی الغرأ صریحاً
 علی تراب المذکة و لیسنا و هو یناجیک فر کفی و یلایک
 با الیه الیه یاری الیهم مجرب الی الیهم الیهم الیهم الیهم الیهم

الى عنتك عليا حوار حركتك الكبر ونجته من التذلة الكبر والمنة
 العظم وشمت الاعداء وشتم الالغيا وشبهات الاخبار وتزلزل
 الاوداء وتذبذب الكلباء وسفاه العفماء وارتب ما تحلفت بهام
 الغيب وتحتجب بجاب كمال الغيرة وبعثت عن علم الرب
 وغبت عن البصائر عزير تخبى فظنوا بك فقيدا وزعموا به جديا فزاد
 فضالوا على عبدك حقا شديدا وستروا على قبيحك سيفا حيدا
 وصوبوا الى السهام طعنوني بلسان الكفر والحق باللسان فانها
 باليد ورفعا العيون ونجا جميع الاسير وظنوا عند كل خدين خصيم
 وافردها بهتانا على هذا الضعيف اربابا ليد الذاب والاسير
 بشمن نجس في الكتاب كبر عند الالاب وخرق جميع الذباب فانها
 يوم عقاب ارتب بسنك برحمتك انتراحت النار وانما طحا
 وشملت لمطبع العسر والقدح المالك والعاله ان تغفر ذنوبهم
 وترحمهم وتهديم الاحرارك مستقيم وتوفهم على اشرك
 في نهجك القويم تكشف النوا عن الصبار هم وترفع لغث عنهم
 بصائرهم وتغير حكمهم عزاء انهم وترفع به ما عن اقدتهم وتلين
 قرة قلوبهم وتشرح ضيق صدورهم وتبهم من غنظهم و
 تخلفهم محققهم وتوفهم على اخوهم في امرك واجود لك في حيد
 واتصعدوا الى افق تقدك لشبهت على عبدك ومناياك
 وعلى الرنوخ فرحك وتبركت في يدك كبرياك والرجوع
 اليك والرجوع فكيف منك وانما ك ارباب قور لم التوبة
 مما فرطوا في جنبك انك انت الغفور الرحيم ع ١٣١٤
 هو الله جناب الى جستان ع ١٣١٤

سنة

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم
 يا من انجزت يا نور طلعت اشرفت على الافاق يا ذا كبر من فضل
 ربك ويا سرور الكرمين ويا هيب مولك اشهد انك قور
 كسفت الغطاء وازلت القناع ورفعت النقاب عن وجه الابرار
 لما سمعت النداء وحببت الدعاء وانجزت من يغيب عن
 حديقة الظهور ورويت من الماء لظهور وان شئت من كما كان
 من لجا كافر وخطت قمر محض النجا بلك جبر وسرور سمعت
 نعمات تطير الصادقة على شجرة الظهور وانما تنصرع الى الرب
 الغفور ان شيمك بعطف الطافة انتراحت قلب
 المستنة بالنور ويحك مودعا للميثاق وناشرا للنعمات
 في الافاق وشعالك نار محبة الله فقلوب لغافلته عن ربنا
 الميثاق المترزلة فرحمه الله نور الاشراف واسكنه ان
 يبيض وجهك في ملكوته ويبرز جسميك في جبروته ويهدرك بك
 عبدا الكثيرين فملكه ونمالي بعدد بين خلقه انه لك ذلك
 لقدير وانه لهوا لطيف الكرمي ع ع
 هو الله جناب الى جستان ع ١٣١٤
 يا من جنم اولياؤه ان ابرك قد ظهر على توهمين ذ
 اجد وتضييع ذلك جسم المضطهد فضاقت على ذلك
 اليك المظلوم لرض الهمد بوسها المشهور من ظلمة ظلم
 غشم الالسا ما هم يفعلون فلم كلفوا بدعا قرا ذلك
 انفس بكليد التضر صبره لطيف الفتنة من كبر جناب
 وارادوه بالاخبار الى الخلق بسلك البرية والى العراق بريد
 الاتفاق ان لا تدعوا ان يتوارر ذلك كسبه فر التراب

مدينة

و جردا علیه کفر عذاب و سوء العقاب و اجرة العظام و استغوا الراد حتى
 يكون جبارا منبسطا و ان يرتب لنا اصداف فوفى علينا من بآية عدا
 تخزيه و يجعده عجرة لاول الصب و انما ذلك كسب المتكلم
 لشكر الرب العفو بما جعلكم واسطة حتى تضمنتموه الضمير المعمر في
 اشرف بقعة نورا و ابرك حطة برضا و طهرت الهة نراه بصيب
 رحمة اكبر و جبر انما تلك الرية غوثي الا نوار ذلك اسجدت
 المعظم من الملكوت الالهي و انتم انتم فاشكر الله بما ابرك شئ
 المعور فوفقت بهذه الكثرة اكبر فوفى تذكرا تذكرا و يعبر
 في انما فقيين مفاخر كسب الله لك صدق فر الاخرين
 و ابركته رب العالمين و بينه
 ع ع ۳۰ رمضان ۱۳۱۲

هو كنه نعت ايزنا من هو الابر عاينه بآية انما
 يا منبت على الشاق و تخارج اجدت شرب و راية
 الروح على عمدت لقمته يوم قدر لقمع لواء الشاق على
 قلد الافاق و طول الاسواق و الشاؤون لبعضهم و بعد
 في حوضه و يتجون كجهم و يقدرتون و تراهم كحقون حول
 حرم العهد و يطوفون و على سراج ذكر ربهم يتهاقون تهافت
 العزاشن و يتشرون و انك انت شبة المخلصين منعمة
 برح الغفور و ذكرهم في كل حين يا ربك و انك عليهم كرم
 اشبرت و شربتم بعضكم مولا هم الله عز وجل من خلق المقام المحمود
 تحت هذا اللواء المعقود الذي عقدته يد ارادة ربك العبد الوجود
 و يفتق نسائم العبودية الصرفة و الرقية المحضة و متموج باراج
 الفقا و فرساقه الكبرياء لعمري هذا مقام لا ابد له با مرتبة عليا

في عالم

في عالم الاله
 ع ع ۳۰ رمضان ۱۳۱۲
 حمد خزارا احبها عراق منك ممسبا فقد استعد بنا رحمت
 محبوب آفاق و ملكوت بھر روشن منور و در جودت
 مشان معطر لبس بشكرانه انفضد با بد بشيم حق
 محو كونه و نسبت كسبي ذكرى و نك خیر تمام سنايش
 ثابتين نمايند و بنايش را سين بر تنزل ليرا كمال خود و اكرانه
 نه دح نه دم نه ستايش نه كوشش لا تر و دازرة و زرافه عا ع

هو كنه جناب سيدنا ابن جابر متصفا على الله من حضرت سيد
 جعفر نقير هو الاله عاينه بآية انما
 ايها السيد كليل لذلك تسيده تسيده قمر استنفت
 راحة الوفا من جدية معاني تلك الورقة النورانية الحزينة
 النورانية الناطقة بالمشنا و ربك الالهي و اني لا انا
 على كل حقيقة نورا نيرة ثبت قراه على الصراط فر هذا اليوم الذي
 بذلت الاقدام و زعجت الابصار و اشترت الابواب و زعجت
 الفرائص و صمت الاذان و خست الاسن و غطت القلوب
 عن عبد الله و مشاة و انك نزه سحرنا و جابا بانك عظيم و ادا
 بغضبت الله و ان ذلك لك شدي انما نرا عبدك
 انشرب بعدك انما تشرف بالمثل بآية قمرتك و خرت
 عينا بمش آيات و صدقناك و ضاقت طلعت و سطت
 جبهته بنور عاينك و لكلمة فهو نسيك و شرح صدره بهار
 ربنا نيك و الله مدادة سجادة كلمات صمد نيك و انش
 فزاده نسيم مرياض احد نيك الرتب انزل عا رس
 طبقات التور من ملكوت الشهد و ارح روحه فر صدائق ملكوت

العرة و الجور و الشرح فؤاده بالفور العطر و عزز قدره في حبة النعم
 و اسقه من معين التسميم و شرفه بلعناك يا ابي الرحيم و غلب الازار
 يا عزيز يا كريم امرت ان كان شتلا خارجا كحبة موقدة
 و معتزلا بنفسي كغروب شجرة مورقة و متوقفا بذكرك كالبحار الزاهرة
 و اثباتا على ديك كجبال اسنة و مستبشرا ببن راتك كالنفوس
 اش لفة و متذكرا بذكرك بين خلقات كالظهور الصادق و حبيب
 ابنه ذاك شرف الكون و جوهرة الخزان و فرحة المتجرب على خلقه الكريم
 و سديد رده و عنصرة العظم و وفقه كما وقعت اياه على الشبريت
 على صراطك المستقيم و متمسك بعهدك القديم الذي ترغز منه
 اركان كل ضعيف و هم و جابر عليهم اجمعين عليك و على ثابست تقي
 هو الله جل جلاله حسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام و جليل
 هو الله يا من اخلص وجهه لته و وجه الوجه للذرف فطر استبر
 و الارض ما بينهما و جنييف شريف لطيف لفضله العظيم
 و انه لعل صراط مستقيم طوبى له بما قدر له في ملكوت ربه الكريم
 لعل له طلع عليه لقرت عيناه و طمئن منه فؤاد طمح سب عظيم
 و تبت صراحة في كل خيريت و هذا لفظ الوفي و القرب
 العيب لغير ابيه على الشسوت الامم الا في و حفظه في كينك
 الا في و نيت له يا حبيب و برضا انك في الامم الا في و صيام
 هو الله حاضر من لوس هو الله عليه السلام و الله
 يا من اراه الله في الرواي و تصادقه ما ثبت به قومية على الصراط
 تالله بحق ان القبل لغير سيف و ان الروح لغير ليهف و ان
 الفؤاد لغير الام شداد مما طوى على امر الله من الاغاث راع
 المشتريات من النفس مؤلفات فاشكر الله بما رال الرواي

سخن
 سخن

و فيها

و فيها عظم غلغلة فالتجدد لعمرك انه لغيري بالاركان الله و اسند الله ان
 منه فانه خير منقذ و منقذ و منقذ و وجهه و هيد به سراء التسيير و ان الله
 ايك داما مما جرس و استجدد على نار الغصاء و انوح جناح الخفا و اول
 زبل بد قد بنا زاغ عن الصواب ضللت في فيافي الارباب و ما
 فرح من سداب و تمسك بجبال من نسج العناكب و اخافت
 يوم عقاب امرت بتسم من ضغفان عباك كنجتم بقوتك و قوتك
 و جدد لهم مخلصا من البير العميقة العما و ارشد بهم الا طريق الودا
 و سبيد التفر فيسند معي فاعلم من تمسك حرمتك بالزلزال في
 المشيان فاسم عدد المجدارين بين الابر و ان روك يا رب
 صدقة هو يسر و عافا يند و حق اين نفس از اين ممالك
 سجا نكشيد و النصفان باو دهد و نفور از ذنابت مش ساند
 در اقل كذب و افترا را مدار تر و سج بعوضا ثمانية چهار مرتبه آمد و توبه
 نمود و سبوح چا شامند باز فبدر كور و شمس پوشيدم و هر يه
 كور و محبت نجوم و مراعات و فاد استم بس جز به عرصه بر اين
 عهد بعسمي نكشيد در روح و ديگان بكني منقطع كور و تير حفا
 جز به قطرات باران باريد جاره نديم جزا كركي از ارض منقصر
 متوار شوم بطرياي بقصد در فرود و حيدا روانه شدم و
 در آن كوشه باه و ناله بدم بوم نه كجبل از تنهاك روح و ديگان
 صدر كرديد و حكومت كذشت در ريت شو متصرف باي
 مناسبت انهار خوف و هر اس نمود مجيد امر حجت نجوم چون
 بجيفار سيدم ملاحظه شده اين به انصاف لغت
 و كرت و تنهاك و مصيبت منعبد كفايت نمود روایت از فضل
 كلكه نموده تحقير جبار سيارك رحمة لاجبائه الفداست و ناقص

و در برو ذکر گوید اما چون در منزل از تبر و فاسد فستق و جویبار آزاد
 تخت نمودم و هیچ فریب نکریم! و چون در آنجا محبت با او نمودم در از آن بر این
 کس که در آنجا و الله میفرماید که در آنجا طرف راست میاید و در آنجا
 لسان و آه و دغان میگویند اما در آنجا قریب است که تا آنجا این سخن شنیدند
 همگی مبارک در از دست مبارک که کفایت میبود و هر کس که در آنجا
 قطعه نماند بود رخ ج ۱۷ شبان ۱۳۱۴

تبريز هو الله جبار طالع الله عليه بها والله محمد هو الله
 يا من سمع لذكر الحكيم قد فاز انار السنياء فرار ان استواء وشمس
 احب في سائر العباد وشمس تجارة ليمس النار المضطربة في حجرة
 المباركة وناذر الرحمن من جناب الملكة اي ذروة الملكوت يا
 التاروت لشمس وغيوضات مترادفة وغيوضات باطله مياه منهم
 من كتاب الرحمة وتمام الرزق يا سماء اسطرورد يا سماه فيض و
 يا غير من ابرق ودرعدى ويا لغور الافاق تنسني ويا سماء
 يا سماء ويا روح الله تنسني طوبى للمتفوضين ويا سماء ويا لغور
 النشابين ويا شرقا وشمس من وانش انت يا ايها المتقربون الى الله
 ويا مقتبس من نيران الجنة والوفاء ودمع سحر اصين الموككين ودمع
 لفتحق المصريح تصدق المنصوص في كتاب الله مركز البشاق من بين
 الكتاب العالم بتا ديد الراجح في العلم نض صريح لا يقبل التفسير
 التا ودمع اهل العظمن في موضعهم يعبرون قرتين ارضه
 من الغز والقوم فرس كرتي يعبرون اجهاب عليك ع ع
 بمس هو الله جبار غلام حميد عليه بها والله انار
 هو الله
 يا من آمن بالله وامن الله قد اشتهق من فخر العباد في يومه فيحان
 الا على قدر توج بجا الكبرياء من الالواح العلية من جهت المومنة الكبرى
 ويقذف امواجه لئلا العطاء على سواد الاجراء وانش انت
 فالنقطه يا من جاض في بحر الكهد طفت ووزد غما من تغشج صبح بوجد
 من افق الوجوه لغد تستفيض من فضات ركب الحرد في هذه
 التا هو الوسيلة لترقى الدرجات في اليوم كشمس ع ع
 دعاء كعبت والده ميرز جلال عليه بها والله محمد
 هو الله

هو الله لعمري انه انت بحال اصوبك وصدقك بكل ما تكلمت
 بحمد عطاك وتحميت الامام في سبيلك امر تزين لرحمها حركت
 وتركف بها بفضلك وشف مرضها وشمس بفضلك
 يا لرحم الراحمين انك انت لسان الكليم ع ع
 هو الله جبار غلام حميد عليه بها والله انار
 هو الله يا من تقطرت من منافع الله انما انقصر
 مسكرا الى الملكوت الامم ويا سماء الكف الالهة الى حيرة
 الا على ان يويد عباده المخلصين بوج جديد وحمود شديدة
 الباس والتمديد من ملكوته الا على برات من الايات الكبرى
 فوفت سمع لهذا الالهة صوتا نانا في اذن واعية من
 الدور وانا انا باهرة في الافق الجبين وانش انت ستمشيت
 فيكتر ان وحين واطلق لسان بالذکر الحكيم وانش
 صراط مستقيم تبريز وانش لرب العالمين ع ع
 هو الله طلب مغفرة بجملة الالهة جبار ميرزا احمد عليه بها والله انار
 هو الله لعمري انه قامت تقديرة افق حركت طائفة
 عطفك ومغفرتك سائلة صحتك وتزيمك لامتها لرحمتك
 اليك ووفدت عليك امر تزين لرحمها وشمس بفضلك
 برحمتك يا رحم الراحمين هو الله والده نعيم ع ع
 حياي كرسن عليه بها والله هو الله الالهة
 ايها الورثة الكريمة اشكر ربك بما اداك الى الصراط المستقيم
 والتمتع القويم ومظهر خلقك العظيم مركز البشاق الغليظ لعمري انه
 مومنت لم تر عين الوجوه حسن من نسا بجا وانا في هذا القرن السعيد ع ع

يبرز ضلع جناب امام محمد موالده شفيع عليها جهاد الله المسمى
 يا امة الله قرز عيناً وشر صدراً بالطف ظلمت من ملكوت
 الرحمن الرخيم تالله حتى لو ظلمت بما قدر الله لانه لطرت فرحاً
 بفضله لولاك صبية بنا لا ما شفيع القديم مع
 عليه بس موالده هو الله الاله
 يا امة الله ان الاله طمعه الافق الاله يخرج فر الافق
 الاله يرفع السنين فاستبشر بربيات الله فزنا العصر العظيم
 لعالمته قرز فيه كل امر حكيم هو الله وهما عليك مع
 جناب عبد الله جناب عبد الله جناب الله جناب
 نعمت الله جناب لا ابراهيم امة الله والدة نبي الله محمد
 امير المؤمنين عبد الله هو الله عليه السلام
 الاله الاله كيف اذكرك ولو عوكت جميع شروعي وقواني وديواني
 وحقا تعرف بعجز قصور فكيف تسألني قرحمتها عفاك
 وكيف لا اذكرك وسهر ردي نوز دذاته لا يستريح الا بك
 وشانك ولا يتراح الا بوجه مناجاتك ولا يفرح قلبي الا
 بلذيت خطابك لرب ان عبدك الذي شرب من حوضك
 وانشرح صدره بنور الايقان فراك قد صدق بك
 وتلك عائلته كلهم مشتمعون بنا محبتك مقتبسون من نور
 معرفتك ارباب خضع في بحر الغفران وادخله في
 الشجرة المباركة في اعيان الجنان وادخله طمعة بالفلاح
 فائق الا صباح ذنوب انت الكرم الغفار مع 1411
 هو الله جناب ميرزا عليان موالده عليه السلام

يبرز

الكنوز

يبرز

المرضا

المرضا عبد الخديز بنفحات القدس وتوقد بالنار المسمومة في
 فان الحق سينار استنار وتوقد اليك خضعا شعاعا
 متصدقا ارباب الله كما اس العطاء وغفر له اسخطا واد
 عنه العطاء وادخله فرج بقة العنانية وازل به كل غراب
 في البداية والنهاية واهدوا الاله منج الهداية وازل عليه آية
 رحمتك يا رب العظيم هو الله انك على كل شيء قدير مع
 جناب حاجي محمد اود نبي الله عليه السلام
 الاله يا حاجي المخلصين ملاذ الموحدين وكف المني لفنين
 مغيب المظننين وكبر المضطربين اجر عفاك في ظلمة
 رحمتك وعنت اذفاك بفضلك وعنايتك ظلمت
 غمام حفظك وشهدكم لعمرو اطف سلطان ربوبيتك ارباب
 نوز لهم هذا المظلام الذي كبر وبتل معروهم بهيود وافرق عن
 ابصارهم سمحات النور واكشف لهم الآيات التبينان
 مطالع النظر واستنير ما كس من لاجها كافر ارباب نور
 البصائر من اية الآيات واكشف اذانهم باجمع التبينات
 وخر قلوبهم بنفحات رايض التقديس وبعش اربابهم
 بنسيم بيت من حدائق التوحيد وثبت اقرهم على الميثاق
 وتوق قلوبهم بنور طع من مطعم الاشراف ارباب افق
 عليهم الواب اسرار وادخلهم في زمرة الابرار دار جميع
 من الاثار الامتلاء الانوار حتى يصير كل واحد منهم ككرة النار
 يتلذذ وجهه من الاجار ويضيء جسمه من مشرق الاكوار
 منه روائح المسك في الاقطار ويسمع بالحق الله هو الله
 البشارات وبنات العنايات ويشهدوا بقلوبهم

يبرز

القطاعات والبراهین الواضحة من جميع الجهات انك انت
 على التمام وانت الحق القدير ع اع ارتد كذا حتى
 اليوم زلزله دراركان عالم افكاه ودلوله در قلوب عالم اضطراب
 شدید در ملازم شعور استیلا نموده و ذمیر و حیرت و احاطه
 نموده کویا جهل مبارک عمد و حیثیت آن گرفته و مرکز منقوس بر معین
 نموده و در جسیع الواح ذکر عهد نغمه و ثابت استایش و دعا
 مکرده و ناقض الفزین نغمه امر را بهم گذارشته بر صدق
 هر چه فکر محول که جسیع ابا جهل امر نموده و دستگاه خود را
 تا بیس فرسوده سبحان الله امر چون آفتاب واضح جلوه بر خود
 و غیر مشتبیه مینماید تا واضح گوید هدایت کبر بر تو مستبر بود
 از خدا و الهما علیکم براته یا اهل الجحیم ع ع
 از جناب کبریا یک اجاب حقیقتگر نوز هدایت مصلح
 لرزیدن طلوع و آفاق مکنانه سطوع ایلدر جنابانی شک
 جان و افق امکانی قبضه مشرق لامکان ایلدر ابر حیرت
 یا غدر نسیم عنایت اسی باران روشنی از ابر کائنات
 و حقائق مجزوات استغاضه و استفاده استدر ادله الا
 مش هره انوار ایلدر ادله الاذان استماع لغات ایلدی
 خفاشان محزون و مایوس او دیر و زانغان مهموم و در کج
 او دلیر کیمی دیدی کون سر کون در کیمی دیدی عید بر شعور
 جز نور کیم شمع عی قبیح سوخته در کیم در بر جنستان
 حقیقتگر ذوق و لغت بر آبر سوگم نهایت و گنگ کنگ
 بناء علیک خلعت خیر در انوار مینا در کلوز و چینه به آینه بار

طرح

کهن با تو بر قرار در صلی گفتو چو قاله ز دست هر طرف مایه نهایت کبر محرم کیمی
 محرم کیم امیدوار کیم با یوس اولدیر جناب بر باطلکوت به بانک فیه تضاد
 بزرگ نصیب ایلرک انوار لرزیدن بوز لرزیدن نورانی دکوز لرزیدن حقیقت مینای
 سوز لرزیدن نضاح رحمانی بوز لرزیدن تا حصن حصین میثاق ده جنم شیدا اولد
 و قصر مشید عمد الی طرف بویله نیر انوار بی محافظه ابره لم سوگی در سوز ع
 موانه جناب سید عمده براتق ساز عمیه به با آنکه ابر هر اله
 الی انکسر التضرع الی افکاک الاعی یا من حکمک هاش و توفیر مریش ان تحفظ عبده
 بنایه ظفر جناح رحمانیک و توزقه موانه الغزاة من سما فو شیک و تفرقه فی
 بحار رحمتک و توفیر کانت و اما قاصدها محبتک انت الکرم الوهاب ع
 ط بولسط بفرزنده براته جناب براته بفرزنده محبت علیک به با اله ابر
 یا من لظن بپشما فر ذکر تبه الا ع تسمع صریح علم ان کافه الاسماء والا حاد
 الناس من سیر القنداء بر و توفیر بوجه لدر فطر الارض و سما قاهر تنب آنا سمعنا
 منک یا ایله ایمان ان آمنو بر کفر فامنا و منهر من مستقم و قال ان هذا الا الا سطر
 الا ولی و تک انت یا ایها المنجذب منغفات رکت الاعلی عم صباها با ایلرک
 ع الا قبال و ابیت اسکبار و ابیت الا بار و ایت حقیقت الا خاز و شکوه ع
 و کلمه العزیز تجار ع جناب العزیز از قدس بنجید کیم ابر ع محرم ابلاغ فرست
 و کبر سید اباب آبر با تبه و نعم الابن ابن المنجذب منغفات التبه بس بر و ب
 عنایت جمال بر هر ظالمان کویر و ویدیتیران الهجاء علیکم ع ع

ط بولارطه جناب بر فضله برهله جناب بر انصير عليه ببار الله الابر برهله
يا تبت نيك سبريا قر شتت اليراح و حاجت غوصف لسا يار و
سفن الير في جرفستان و الفعرت شجار الوجوه من الالاع و كنه تخمين لغ
فرح عظيم و ثروت شديد و برون قهر مستبشر بر حمة بهم كبريم و مخذمين سفجات
في هذا الير شهره اكل انت يا ايها الموقن بالله و التمسك بذير دار الكبرياء و اجته
العمر في هذا لفضله العظمى و الاله ربك الرحمن بما نفع عليك بالمره كبر و العظمى
الا و الفوضات الرضائية و التخلات كبرانية موله في الكبر العظمى العظمى العظمى
ط بولارطه بر فضله جناب برهله علم خيال عير ببار الله الابر
يا من شام الانوار فرج الامسار طرقت و قر عينا و استبشر روحا و اجبر فرادا
بما ذكره لك في ساحة العفة العليا شهد الكبرياء مطاف الكبرياء على المعرك ان العظمى
و بجزو الحسين و التور الكبريم و هجاء على قطعه كثر ذكره فيك كحضرة الرضائية و الاثار الراضية
موله جناب كبريا كازان برهله عليه سبب الله الابر
الامر لغيره عذبة تعيق من قدر الغفلة و نته من بزم الله و افاق من سكر الهوى و ما
يقطه و لا تسته الا زمار من يرض توحيده كما حياه الالفحة الاسرار من صدقك تعرفه
ار رتب ان قلبه بالبلد ذكر كيك و تتر مصابه من فضلك الحسين ان انت الكبريم و جمع
در خاطر لجه و سيد در روضه مباركه استان مقدس بيار و عاشق شرفه و ستم فرانس
شبه و نخله بيده يك سرباب استيايه از شاهد بر شكنده بياغي روضه منده سقايه
موله حضرت فنا سدره مباركه موله جناب برهله ببار الله الابر

ايها الفرح السعيد من مشي المباركه عليك بالتمكيد على ركب و التمسك بذير الكبرياء
و التعقيل بدياب رداء الانقطاع عن سوا الله و التمسك في الامور و التمسك الى العزيز الغفور
و ترسيد الوجوه المحفوظ و ارق مصر برهله حضرت الفخر العظمى عليك ع
افان جناب برهله ايها الفرح السعيد برهله موله ايها الفرح السعيد برهله موله ايها الفرح
استبشر منجات اشترت بصدقة التمسك و انتم الفعرت الكبرياء من سجات فضيل
ربك و امش من خلق باطلار باطلار بها قلوب ابد التوحيد و عاشق كبرياء و عوك الابر
مصر موله جناب برهله برهله الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر
بها عبادك تصغير ارضه من الغاية و ربه فرج كبرياء و حصن الرتبة و حفظه و كلف الحكاية
و لا و لا تنك يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم يا حرم
القوة القدريه ع ع مصر موله جناب الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر
رب انت رجاء و غاية الاله اسبلك بعبودية قيرتلك التراجعت الموجودات و
رب عبيك الترحم على الكائنات ان يتدع بك هذا عبودية عبيك الرضائية و رقية
ساعة فربك الرضائية من انت الكبريم مصر موله جناب تاجر مصر الابر ع ع
عليه ببار الله موله الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر
ايها الابر الابر العاني و افزع اليك فرح الخائف المترقب العاني اسبلك التصون العون
و احكامية من طاريق و جارج و و قب و نيل كاس العفود و لصفه العفود ع ع
مصر موله جناب الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر الابر
و تبه و مقصود مستر اعل و مولى لا افزع الابر الابر و لا اترك الابر الابر و لا اجمع

الايمن يريك اسكاسك لسان احدىك ان تقدر تقدر لخير لعدك هذا لثابت من لفظ
 واقرب بخطا ياول اخره والاول مصر انك انت الكريم القواب ع ع
 جناب الامير والابن القاسم هو الله من ابر القصاد عليه السلام
 قرأته قلوب في العالم من نجات عجمت في حديقه الامم من ملكوت الامم اعظم
 وان شئت ان شاء ان يكون سيطر الوجوه في طفاك وقف حياك في سيد اولك في
 الاثار فو غمته انه لسيمة الابار وسنة الاخبار الهيب عليك ع ع مصر
 هو الله جناب صبي نغمه هو الله هو الله عليه السلام
 اني بكت في ع جوع وانا ضطراب الغواد سجد الامم لانه ان تحفظني من
 اهد الارباب شهبان كثر لزلين في كسبناق لعمته ان انفس اهل العترة من زهير
 المات تسب الحيات كنفشات احيات ع ع مصر جناب امير صفها هو الله
 الدر الامم انتم انتم الرحيم ارحم عبدك لمتجى الى باب احدك لانه
 رحمانك لمتشرب سجد الطفاك لمتتمك في عطاك ارحم ارحم العبد
 واهتم من الكاهن العذب البار قطر مصر والشرب لك انت القواب ع ع
 هو الله جناب صبي الوطاب هو الله ياتوجه الى اخره عليه السلام
 فاعلم ان جنوه رحمة ربك احاط الافاق ان انزل الهمد في اشته اشراق ان
 شم الغضد في نقطه اشراق وكلمة قلين في عمة وارتباب ورتزال في ضطراب ع ع
 قطر مصر هو الله جناب حسين هو الله صفهم واهل بيته ميراث الله
 يا له سيد و مولد ان يرحم لعديم سالك حياك التزين في اولاده جنتك في
 في بحر

بجبار حجتك وشهدوا الرحيم من الكاهن الاثني فرحمتي من عند العبد
 ارحمك بكم عضدا لهم قطر مصر هو الله جناب في الاخرة والاول ع ع
 جناب امير انزل هو الله ارحم ارحم ارحم عديما واهل الكاهن
 بخطابك واجاب بدمك ويايك وجهك لعدك واقره عرف
 بجناك ارحمك جعدا ثباتا على ميثاك ذالقا ثباتا كمتشا لعدك كمت
 الكون القدير ع ع ۳۰ اربع الاول ۱۳۱
 واستيقظ وقيظ كلنا في ائمة ونبه كل غاف وسمع وسمع كل زلي اذن ع ع
 واهجر كشف الغطاء عن عينك في بصيرة عالية تالله حتى ان حمامة الصبر قد عديت
 في هذه الرياض ان لبيدت حتى قررت في هذه الفيض والحق جنان العرفان قد
 سحت في هذه السجود انك انت شكر الله ربنا ايدك على التو غاف في هذا الفضاء
 هو اسع اسع التوقد من هذه النار الموقدة الالهية فمنا الرجاء الاصح
 اسعد الله ان يهد بك نفوس قدسية روحانية كسرتنا لطيفة باثنية وحقائق
 رقائق حكوتية انه هو الله على كل خير قدير ع ع
 يا عي ان الله قد راحته سفاهات فرجعت لقلب وانشرون ودعاهم الى الحق
 واهل حتر برزقهم مما يشتهون امرهم باخلاق واطهار عملهم بنجذب بها قلوب
 الموحد ووسع لهم طرق ومهد لهم اسبواب وقدم لهم اسباب الهدى وقديما
 ما هم يشكرون وانك انت توتنا بالعودة اليه فورا لتسب الاقرب وذيروا
 الكبرياء واهدوا انزل العظمة انك سرت على سلم البور وندخدر دار السلام

جناب امير انزل هو الله ارحم ارحم ارحم عديما واهل الكاهن

اسعد الله ان يهد بك نفوس قدسية روحانية كسرتنا لطيفة باثنية وحقائق

فیه العفتنة لعظم
 هو السلام علی مرتبه الهی
 هو بتریز جاب حبیب ابن جاب صبی محمد حسین علیه السلام
 هو له اجرب جاب البحر و بحر غربت و کربت طرکان وارد و بزیارت بقعه
 فائز و دکنده انکوکان حاضر شد و چون ذکر تو میمان آید بیار تو این رقم مرقوم شد تا
 بدان چه پرچه قرمز برایت آنگاه صحت او تنها حاضر و زبانه و جوهر از شفا و افکار
 بحر این سینه بر ختم و از خدا میطلب هر چه میخواهی باغ هدایت بارش در این روز ولادت
 ق هر که بستاند و بخویش منم سواد الهی که در این سینه با دانه الی
 هو الله ای باران و خویش منم تصاعده الهی که بسنگام چشم دلگشا
 و خورشید جانها و اجتماع بانگ سر و شکر ای باران جان ناب و نوره
 الهیته برافروزید جان روحانی در افق رحمانی بوجد و طرب در آید و نون
 و شغف با بدو که یاران من خویشند نه بیکانه فرزانه لذت دین دانه هوشمند
 نه مجنون تشنه مند نه مغتور نه مقترب از نور پدیدند نه مجتهد ظلمت کربان
 میاقتد و پروانگان شمع آفاق در سیر همان جانشند و در طریق رحمان
 روان و در آن از صورت مرغ گنج نهر در آید ترانند و از اسکان غنای رحمان
 در شکر و لذت از طوفان آسمان سحابت یاسد در آید فستان امان
 جویند بیان همان حافظند بگشت عهد احاسر طوبی لهم و لهم فی الشری
 لمن استغفر فی ظن رایة الهی که گفته شده علی صرح الجذب ثم العفیم الهی که در این سینه
 اشتیاق دارد هر که از بر و اما اوله علی همین کلامه ذکر

هو الابرار اخذوا ذلک ب نیاز این دلمار بار از خویش و از یکانه جو
 به نیاز فرما از جام صبر و در صبر احدیت بشون و از صبا و است بر من بنا
 این سبک نه اله و حیران تانند و این شتاقان شفته و پشیمان تو سرگشته که تو تانند
 و بر جذب در در تو و کله آه تو در میان این لطف بر کوهان ستم و در لعل حیران
 بریش نیز بر ترقه غایت لغزمت یک هدایت بران تا بوی از کوز تو بمشام در آید
 و بر تو را از رویت و کبریه حیران این سرت زوکان فتنه ظلمت و بحر تبدیلی نو که در حیران
 کلشن کوه تو اولی و دنیا و شنوا و نتر یا جابر الکرکف استبشر العفین
 و استجیر و اتريدون من لطف الله استعدوا لغیض سحاب الرزق علیکم
 مولایکم العفیم نشروا صدرا و زیدوا قدرا و استعدوا ثوبا و تنسوا ثوبا و نروا قلبا
 بما فضلکم الله علی کثیر من خلقه و استعدوا صطفی کل من علی سحبه انه کبر لرو و فجمیم ع غنم
 ک هر که بستاند جاب الابرار علیه السلام
 از حسن است الهی هر چند تجلیات جمال قدیم در لعل این بقعه مبارکه جویند شمع
 و ظهور است و بعضی از لبر که بر بصیرت ما مجرب است که شمع آفتاب بر زور غیر که در سحاب
 دلم این لبر و صبا و لذت از آن لاسعون بساگر کس کسیر برام لاشیر و چه ضعیف را از ق
 عد صفر پس نظر بحقارت نشو نباید نموه بلکه نیز کولار در حقیقت است را بلند کنید
 در سینه است کبر ستمند بر بند تا هوشمند کعبه و در این لبر از چند صبح آفتاب
 عنایت هر چند در پس همه غیبت اما بمنتهای قوت تابش در خورشید ظاهر و شمس حقیقت
 و در این سینه سحاب تاب در این استعداد را بنات نماید که در این صحن بر ویانند و میگویند

و نوبت بار اولی و حاجت چمن بیاراید از زمین لاه عبید تو تهر الی و جبرئیل و شمشیر
فوقینک و تمسکوا به ربه الوثقی نیز لاه انضمام لهما و ما جوک فرخنیات قلوبهم و در کتب
ان نوبت همی ذکر شایسته و توفیق بر علی شرف آنرا که ظهور آیتیک در بر زمینت و اعلام
از ترسانه بصار هم نوبت فرنگ و نور بصار هم بصیاء مشاء آیت توحید که است
المقدر علی شایسته و اینک لغیا شرف قریب ع بهر یک از چهار کلاس در کتب معتبره
رق منشور پسند تا به کمال است نماید و شرف مشهور است در خانه اگر است یک حرف است
در صحف اولین آخرین نامه نماید چونکه لهذا عذرت بر علیه را بخوانید و چهار عکس هم نوبت
ع

جناب قاسم صدر هو الابرار سبده خدا علیه السلام
موتی بوجوه در اینجا بوجوه و بزیارت استان مطاف ملا ای فائز شد مردانستان ملا فائز
و در این سبده عظیم که کور حال تو کور حق نما و جمعیت بصفتی است ایران کنیز بشغلی شوق
و بعضی ماکوف است که در حق تو در روضه مقدسه دعای سنانیم و طلب فیض و برکت منانیم که محبوب
و صایا عمد نماید این دعا مقبول بود و این التماس استجاب همیست علیک ع

ک جناب مخرج الله هو الابرار علیه السلام
از فریب حاجت قدس در سبده ایات مبارکه شوقم و بندگی ماکوف آن غلام شوقم
و نوبت شایسته یا بار ایام در علق در حق تیرا مانی شرف بگویم و در کتب معتبره است
در مشاهده نمونه سید دارم در این تیرا مانی در اوقات حیران و غریبه و صبحگاه و ماه تابان
یعنی سبده محبت الله و نوبت معرفت الله چنان با فردی در حیات او نام هرگز نزل میشتان را
عبد شرفته بفراکت آیت و سقینه کاسا و اما قاضی العراق و خمر صاکن و بدیهه الی شایسته

بصا

البتبار بگویم بکنک لطیفانک از ترس جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل
انک از ترس لبت شوب الفخار حشره مع الابرار و ادخله فی نوره الابرار المقتدر العزیز
هو الله جناب خیر الله هو الابرار علیه السلام
فصد و عنایت ملاحظه نماه تو در کتب عدم بوجوه و در عرصه تاریک بکنک چون قدم بر حن عالم
نهادی را در راهی آن غیر و پدر سر عزیز تر از جان هر روز پستان عنایت شیرین و نوبت در راه
رفت ترا سر بالین بر بند و پر که است و جبرئیل در نشو و نما نمود تو را بر داشته بموطن که بقعه مبارکه
جواد ادیمن طور سینا آورد و مدتی در خط عنایت الهیه است نمونه در دوران الطاف طفل
سبقتون شد تغییر خط گرفت و در سن سبقت خواند حاصل بدیاری که عازم و قلم هر روز
زیست و در این روض مقدسه خلاصه شرفها و دیگر حق شغف کرد تا موقوف نشود ع

احمد له الذر استشرق الفؤاد بنور الرمال و نور القدر لطلوع

آیات القدس بکبر روح و سداد و هم المخلصین الی معین العرفان منینات
خبرت فی حقیقه الآیات و الکلمات و اخرج تطالین الی عالم التورم و کبریه
الضلمات و الضلوة و التوحیه و التمشاء علی التورم طع فرج حقه لقلب القدس
الطاف بپشارات و نزل الروح الامین علی نواده بالآیات الکلمات الاله الطیبین
اول البرامین و کجج البالغة بین المکنات و وسائل فیض سخی بین المرحوات فاعلم یا مهالرا
فی صراط الله المستقیم الی الله و المقتبس من النور معرفة الله بان الآیه المبارکه انزلت فی
انفوان بصحیح القرآن قوله تعالی ما کذب الفؤاد ما رأی العاصر کتوبه در کتب معتبره
و حقیقه ملا سبده و جامع منینات و اضنه و حبه بالغة فی نوره الابرار و انزلت شجر و شجاعت

هو الميزان العقل المصدق المتبين لما خلفه من الحقائق والادراكات
والادراكات فبسبب اختلافها وتباينها ثبت ان الميزان العقلي ليس بكافياً
ميراثاً تاماً لوزنات بها مادة الفلسفة لثقلها لا تفوقها ككتيبة قدم تفاقم
برهان كافي على احتمال الميزان العقلي وثالثه الميزان المنطق وهذا ايضا محتمل
يقدر الانسان ان يعتمد عليه لا يعتمد على غيره كالتفكير والمردون ميزانه فاذا كان
الصدق الميزان العقلي فكيف يمكن ان يكونه المنطق يوافق الحقيقة في الحقيقة
هذا امر واضح مبين واما الميزان الرابع فهو ميزان الالهام فالالهام هو عبارة عن
خطوات قلبية والرواسيس شيطانية ايضا عبارة عن خطوات نفسانية
من واردات نفسه فاذا خطر لقلب احد معجزاته او مسكنه او له من العلم
انها الهامات رحمانية فلعلمها ما وس شيطانية فاذا ثبت ان الميزان الرابع
المقوم كلها محتلة لا يعتمد عليها في الادراكات بل اصغاف اصطلاحاً ونظنون وادراك
لا يردو المظان لا يغير نظار للبرهان واما الميزان الحقيقي الاله الذي لا يخفى
ينفك يدرك الحقائق الكونية المعاني العظيمة فهو ميزان الفؤاد الذي ذكره الله في الآيات
المباركة لانه من سمات سلوة انوار الفيض الاله والسر الرخاوي والظهور الوبداني
والرتر الرائي وانه لفيض قديم ولوزن بسين وجو عظيم فاذا انعم الله به على احد من اصغاف
وفاخر على الموقنين من اجزاء عند ذلك يصعد الى المقام الذي قال عنه عليه السلام
لرشف الغطاء ما اردت يقيناً لان النظر والاستدلال فرغاية ودرجته
المضعف والادراك فان ينجبه منوطة بمقتضيات الهيمنة والكبر فمهما جعلت

بما حقيقتها لثبت تصديق من ملاميزه الادراك عند القوم وشهدوا صحتها حتى ظهر وحققت
ان الميزان الاله هو الفؤاد منبع الرضا فاعلم بان عند القوم من جميع الظواهر اربعة ميزان
يزنون بها الحقائق المعاني الالهية ككتبا ناقصة لا تروى في العبد ولا تفهم في العبد
كل واحد منها وبين نقصه وعدم صدق فاول الموازين ميزان اجتهاد وهذا ميزان جمهور فلا
الاخراج فهذا العصر ويقولون بانه ميزان تام كما في حكمه في غير فليس فيه شبهة وارتباب
واكمال استدلالاته في الميزان بل في الميزان كالميزان في رابعة النهار فانك اذا نظرت الى
تراها عذبا وشربها واذا نظرت الى الكلي اترو فيها صورا تتفق انما محققة الوجوه
معدنية الحقيقة استدلالاتها في المظلمات فظننتها دائرة او خطا ممتداً وكمالها ليس لها وجود
تيرا الله بصبار واذا نظرت الى السماء ونجومها الزاهرة رايت انها اجرام صغيرة كمالها
ووجه منها متواز اشكالها وضعاف كورة الارض بالاف وترى المظلم كمالها انما مشترك
والاشعاع مستمر وكمالها انما منقطع والارض سيطرة مستوية وكمالها انما كروية فاذا ثبت
الحسن التميز هو القوة الباصرة وكمالها انما في القواء المحسنة ناقصة الميزان محتلة البرهان فكيف
عليها فعرعان الحقائق الالهية والانا الرحمانية والتشؤون الكونية واما الميزان الثاني
اعتمد عليه بالادراك وكمالها انما في الميزان العقلي وكذلك هو طرف انقطاع
الاول من القرون الالهية والوسطى واعتمد عليه وقالوا انما الحكم القوي فهو الثابت الواضح المميز
ليس فيه ريب ولا شك وشبهة صلا وقطعا فهو لاد الطول ان كلهم اجتمعوا على اعتماده
على الميزان العقلي فانفقوا جميعاً في اشتداد ادراكهم في تلك الحقائق فلو كان الميزان

ان الحقائق الاربعة اذا نظرت الى المظلمات

و اکبر منتج منها نتیجه لایکن الاعمال علیها حیث خفیف اراء حکماء فاذا یا تها
 المتوجه الی الله طر الفواد عن کل شئ من نفعه عن سداد حقیقه الرضا و
 کلام الالهیه بهذا المیزان العادل لصدق العظم الذمیرة الشیخ المقران حکیم
 و تبا العظیم لشر من عن البتین و متمتع سخی البتین و تبا العظیم
 المستقیم و کفر النبیج المقیم و کلمه رب العالمین

عشق ابد هو کلمه جناب سر براتمه تیمور علیه السلام
 یا رب علم حقائق الاسرار و تطلع تخفیات الافکار و تهرار الضمائر و تهر
 المستجبه فریضه انوار تعلیم شریعت عبدک الذمیرة لکلمه رب العالمین
 الی ملکوت جبرئیلک ارتباز وجه شعاع طمع و لاج من صبح حدیث
 و اشغاد قلبه بکر جمال فیوض نیتک و ارج روحه بنفحات اشهرت من حدائق حجاب
 و انطقه بذکرک و نامک بین برکتک انک انت المقدر علی کل شئ و کل شئ فی قدرک
 ع ع

عشق ابد هو کلمه جناب اتا علیه السلام
 ابرورد کار بزرگوار این بنده کنه کار بزرگوار احدیت پناه او دره و در
 رحمانیت از مرید و از شهید محبت پییده و از غبار کرمه و با من عفو یار در آینه
 انچه سرور بزرگواریت در بیان فدا انک انت الکریم ع ع
 اسم جناب میرزا براتمه عنایت علیه السلام
 از تابت بر عهد و در سنج بر مشیاق اگر چه نظر هر چه در و هر چه در و کحقیقت در محفل
 حضور و از کاس الفت حنجر جوهر موقر باله و بنجر بیکو انچه و تابت بر مشیاق بکر
 درستان

درستان حجاب مبارک در حجابیه العفوا فی هر دو در بحر الطاف سرفرازین
 این مقام البطل و انیز محبت را بجز قادر زرف بقا استقامت یای ع ع
 اسکندریه هر کلمه جناب اتا براتمه علیه السلام
 از نظر الی الله توجه حاجت کبریا نماید که ابرورد کار این کینه کار در سینه
 شجره مبارک منزل بخشش و از جمیع افاضات محفوظ و مضمون دار ابر حجت بر شرف
 اسطر عجایب در شجاعت سربست سبذ دل داشته ما را محروم مفرات انک انت الکریم

الرحیم مهر سوره جناب اتا علیه السلام
 هر کلمه از سوره حق هر چه مکاتیب متعدده این عهد بنو شامه در جو دل باز گفت
 درستان دارد محبت باید یار این ساعت در مشغول به پایان و حجاب
 و قلب و خفقان بعضی از این بیار بار بار شغف و تحریر لوف سپردان
 درستان در این هر صده باره چه قدر حاجت بجا می آید علیه السلام
 ع ع

اسکندریه جناب اتا براتمه علیه السلام
 از سوره درگاه شکر کن حضرت عزیزان در درویم حکیم حکایتین ا
 و عظیم اما فایز کثر در حلقه شیدانیا در صورت آدم و در زمره سوانیان
 و خد کشته محمود الی عرفان شد مقهور سلطان سریز کشته ترین قدر ایل
 و محو سبت را بدان و بنزیر مشایخ جناب تمک بواره اهل مکان این ما انصهر
 بمهر براتمه جناب اتا براتمه علیه السلام
 اشتغاد منار بر راهی حجاب سمجور و منزل البقان و کعبه عرفان رسید از باغ

برایت میوه غایت چید روز هفت سب فرستیم سخن جرات استنشق و موعود
دست حیرت دست گرفت از در طه خذلان ابد سرجات ولو دیر تعزیت حیرت
ز روشن و متون نغمه سر دشر کوشش رسید ابر بر عین مستطع کویر جام عطا بود
لکه آنکه در کعبه سرت شد بمبستر طوبی لک مرزنا افند العظیم ع

بنام خدا مهنتر بهرام معتز در شیر مهنتر ابدان جانش نسال با خفت
بنام برورد کار مهنتر ایوان یغانه منایش که نوازه در در کعبه ان خرد
که که همیشه بهر جان رسید مهنتر که ان زنده شدند و کوران بینا کشنده و کله سوزنا
کنگان سخن از نصد هزار مرغ دم بسته آغاز ساز از نغمه صد هزار مهنتر
زنده کشنده همیشه آغاز کوی پر شمار از این به سینه در این چنانه مریست
سرت شویید و آغاز کهنک ترانه نمایی تا دیگران نیز کهنش آیند و از پیش
عذر از ان فریش به نصیب نمانند نیز ع ع جان تا خورشید

بروالمه جناب حاج میرزا حسین بروالمه عیبه سب و الله ان
اشرا بربت عید آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه کویر حمد خدا ان نجات قوم از ان
در انشراست در انکه ثبوت در سنج و در طوع معلومت ارباب شهبات ان
از پنج بر انرا زنده سنده بر بر بر بر بر که سید منش بهات بین است
بر انرا زنده قصر شید و ز بر حدید او کات تا وید قصر سنج قاطع را
و نسیم بر بهوت نسیم کلزار ملکوت از افاق منقطع نماید و اما انزین فر تو بر کن
فترت با تش بر نهما بنقص قاطع و سرج و صبح مبین آیات مفصوم و حاضر دل

انزدام

ابدان نام در پی ترویج شهبات جمع شمیم و در کتاب الکبراجها نامیم و آنچه بودیم
لواک کسیر اسدین الله قرار و سیم فاطمه اسم یعلمون سوز قیصر تقسیر
و تر سب سگاه چهار بمیان آمده یک کوید بیاید کتاب را در میان نسیم و آنچه او را
نکسیر انرا میزان قرار نسیم و سبنا کتاب انه حقیق ممتین منصوص نامیم و دیگر
کوید بیاید جمهره درین عقلا تشکیک نمایند تا بحر و قطره هر چه کسیر شده
و شمس درین درجه عقلا کوید فباطله نسیم نظیر ان با در انجاب باید
اجرا هر را بر ثبوت در سنج عهد میناق دلالت نمایند مصلح شهبات
بر شد حکم القیان خرد بر کعبه و نحو اهدت بهات را غرق نماید ع
نیز بروالمه ارشاد انرا این مشتاق

در هر ستان از روز و چنانست بهر یک از ان باری نشسته مفصود مرقوم داد
و انجا حقیق سب ابدان نصیبت لهذا قلم بزرگتر تا جمعا شفق کویر ای
منجذبان حقیق مهنتر نمایند تا اوج شهبات از ان دیار منقطع گردد
و انوار استقامت به تیر بدت کسیر با عظمی و حلا حلا کعبه خرد
ملکوت مهنتر نماید و ملاک اولای عی سعادت بر ماید جان موقوف گردید

رویان در سلاوا علی چون نسیم ساطعه خبر شد ع ع بمبستر
بروالمه بنسب انکای نور بروالمه عیبه سب و الله ان
انرا صد شکر نما در این سخن بر حسن ذکر کویوان شنید و بدین معنی
نمود در ان سخن از چشمه حیات نشوید زوایا مهنتر چشمه خرد

مبارکه در آمد و از افق بقا نور در مشرقه نمود در این هر عظیم و کور مین جبهه نما
تاقح معصیت از صد نشین محمد عرفان که در هجرت علیک ع ع

همیشه بر او خایه زب بر او است
از سر کشته چشم کور از قوم غنچه بود معصوم گوید و از مضامین را کشته
رحمن مجتوم بشمار شد در حقیقه کلمه الهیه حکم نام بر قره دارد و در هر قدم اشغ
البته شعله بر افروزد و کلمه محمودت سر زلین بسوزد و قدح کف ذریع من الطال ان
الباطل کان هو تا از ناره محبت الله و از افق شعله بر افروزد و بر او است
حمد شمع مایه است بسوزد از طیر حدیقه عرفان در ریاض عهد پیمان نغمه است آغاز
نما و احزاب و در ایقان از پر تو کوب الطاف دیده روشن کنی ای سادس
نفسیه خفا نشانند چون از اسطوخ بد بر کربیا کنند و مخفی و نهان
حکارت محبت محمودت اند نماید جزو شیاق سپا تزلزل را غلبه نماید
و ان حینا الامم الغالبون اللهم جبر القلوب بنفحات شیاق و نور الابرار
بضمیاء الاشراف اید عبدک انما ضعیف استخاضع بیاب احد تنگ
اعمال کلماته ملک العده و تصور نشر انارک فرنگ الاقطار و جمع
فختر نورک لمبیین و شرح لصدور بطور عوالم من ملک الله
التصدیر ع رکوع هو الله داله کبریا و الهیة صغری علیه
سما و کله هو الله از متمتک لبره و فقر قدرت بیان الابرار
و بیگانه شکت الاله و انوکا الیه استنوت استقامت استبدین
مهر قلم

متب قلبک الرقیق للطف شمت رائحة از ان حسبوت و الروح من حدائق کلک
در ریاض عیار تک الناطقة بلفظ و لهماک عظیم انجذابک استدره ان یریدک خالصا
نسخه العرفان شایعین الایقان رحمة لاجناء الفداء نغمه نغمه استراض
جمع غیر ضمایم استدرت نغمه عصمت را مرکز میثاق قرارداد ع ع جنا
انحراب بیان استباق نغمه نماید و در طنبه ضعیف کبیر ع ع ابراهیم نماید چنین
سائر از با بیان هو الله جبر القلوب بنفحات شیاق و نور الابرار
هو الله احزاب کبر وقت جبات نیت و حکام است در دم حیات جبات در
جود رحمانی یوم میثاق است در نیتش از انوار نیر افق عین حیات پیمان ایم
عنایت در سیران شمع هر روشن است و جبر بقا و پرو بخش کلزار چمن روح القدس
قوة نماید است و روح الایمن منبر مین کتاب مجید فصاحت عنان کتابت است
در حق مشور و صفی الروح محفوظ است کتاب گویند امین کتابت است و کوشش
باز نماید تا اسرار ملکوت بجز شنوید و اول رفیق ای شده نماید جمال انوار
و اسرار عظمی و در مرتبه بر قره الفداء خرید از افق امکان غروب نغمه و از نور الابرار
افغان نغمه بجهان غیب شافی و در فیض مستر است و با فضائش نغمه است
و اما اسرار غیبش متوجه شوی مبارکه اش نشان در است و بقعه مقدسه اش بر اصداف
پر نور روح القدس طیفین مینماید جبر بدینش تا سید میکند پس از بیان
بالطافش نغمه چشم بعنائش کشاید محمود و کورید محزون شود پدید است
و در هر کجا که بود است نغمه نغمه صبح امید تابنده و اول ملکوت تا پدید

بریز هوامه جبار جمعی که هوامه الابر او غیا علیها الهامه الابر
 اگر گشته کفر حق بعضی از او است آن گشته است نشانی نمونده اینجا که اله بر صراط مستقیم
 ثابت و در جنت نغمه دارد در ظلمت میماند محشرید و در جنت است شراق منظوری حق
 محبت الهه ستاره رو شنید و از نجات یکدیگر ایچ حدیقه پروردگار و در میان کوشش
 درستان ان اقلیم را خطاب کن و کوهین معین است در جوار زمین عرض برین است
 و حدیقه بهشت برین است در پر از مار دریا چین است سپهر پر نور است بر تو بوی
 از غنچه است نفحات حمایه قدس است در فرخ بخش جان در احضار فرودست
 علم عدل است در بر فلز هر که بلند است نشویشان است در لوح محفوظ نیز افان است
 پس از عاشقان ارشادان خجور از پر تو سنجی جمالی است در اعظمی در روزی
 گویند ز لعل لاله الهامه محرم و مجبور نمایند و در کواکب تزلزل و در صراط می نازند
 از کجا نمایند و دم علم مشرد غیب از بدی فرق و سید کل از کربلای شین
 منصور از فرار حق محسوس نمایند بهتر منقولی البشاهات و ایت تدریسند
 تبریز هوامه جناب بنزرا هوامه علیها الهامه الابر
 یا من کتبت بنمونه تبه ستمت نعمت الهیه نیت در حیات بخشیم که حق
 شد صرف نماید پس از لطمی در سید محبت جمالی است در لعل لاله الهامه
 نماید تجلی نعمت نغمه است پس از این عجز و خطاب بسیار سرور است مقتضای قیام
 و هب و عییک و عیای خ هوامه کتبات است تقیم ع ع
 جبار و نیز با افغان ار با جان علیها الهامه الابر منظوری

ار با جان این خلق ضعیف بلکه فطرت صریح پروردگار بشود در اغوش محبت
 پرورش ده و از نده غایت شیر ده چون با جان هر سر بر سر ملج شود و در ضعیف
 این نفس مطوع غایت حجاب مبارکند در هر لاله کسب نور لاله الهامه ذوات لاله
 آنچه در خوانین نجوم با نغمه و بد و لامعه خاضع تر کوه قوت اوت بیشتر یابد حکم پروردگار
 ترویج حضرت روح می نماید در هر لاله الهامه من برید ان کوهین لاله سید اینغیر ان کوهین
 لاله خادما و من حجاب ان کوهین اولای اینغیر ان کوهین اخرا و هب و عییک و عیای نیت تقیم
 رخ هوامه بنا سبب سیر از مد این قیام عییک عییک عییک عییک عییک عییک عییک عییک
 هوامه ار با لاله آسکان یک چند در پیش نامه ار با کتبت و کوهین جوییم جوییم جوییم
 با نغمه میکارم تا تلافی مافات کوه در هر لاله الهامه بشوید و در جوار آن در هر سرور
 نموده بگوید این خبر پر شارت جان ستره بقلوب صفت تو لقم چه که در آن
 از جیح جبات این علامه الهامه محبت الهیه احاطه نموده است هیچ دیدار سرور کوهین محبت
 در از غرض قلوب در او و او جبار حرارت است به احوال او برابر با این قلب جوییم سکون
 و تکلیف یابد و روح فرخ و سرور جوییم این ماه اول ترن عظمت و عزم خدا در مجید
 باید روز بروز اشتعال شد بدین غایت اشتداد یابد نشسته اولانظورت و زمان
 هر کارس ز لاله جانانور و هب و عییک ع ع
 هوامه جناب یاز که پاک ولد تصاعد الهامه جناب عییک عییک عییک عییک عییک عییک عییک
 هوامه ای موه اشجریه محبت الهیه حقا و شرف عراق و حسن اخلاق هر دو جمع شده
 در غنچه سر جان در امتصاع الهامه منتمه در طبایع آب کوهین عییک عییک عییک عییک عییک عییک عییک

مشهد در یافتی دالود ترا میه شکار نمودن جان آن جهان ملکوت نماند
از فرزند فرزند لبند صد فرزند مرا خوردند و سر فرزند در جیبند که در روز
در ملکوت الحشر بر شش نمودن از زبیر امیر در هر آن کس تو بنام و افتخار نامی از فرزند از جیبند
گوهر از زبیر چشم عالم قلب روشن شود و عجب عجب ع ع
خ براتمه خیر از آن حسین براتمه حکیم بن علی علیه السلام را
از حکیم حافظی تن ضعیف و جسم نحیف امکان بغایت عظیم و نهایت تحمید و امر از آن من
گشته چهار جز در یاق فاروق و در آن جز در او عظیم نیست علاج فرمود چون
مبارک در آن حضرت شریعت مقدسه حضرت احمد بن حنبل را عظمی بپوشت زیرا
جامع جمیع کمالات است و نوست چه شمع در زجابه آفاق بر افروزد و پردهای کمالات
از جمیع جهات لطاف نماید و شریعت مقدسه چه مرکب از حکام است و در آن عظیم
و مقدس از ترکیب با برتوبه اسرار عظمی و جلال و جلال شایسته عجب و عجب است
خ براتمه خیر از آن حسین براتمه اسرار عظیم استان علیه السلام را
جمال ابرو در هر علم ملک فرقی حقیقه عبد ملک کند جمیع صمد که شهر است
سلطنت بی غایمان است از آن برسد استان بر دانه چه در آن سلطنت است
و جانگیرش چون نقش بر آب جز به حقیقت نگیرد سر با بقا در هر وجودی حیات پذیرد
در سلطنت جسمانی و احیات هم نیز مغفوت و اما بنده استان حضرت احمد بن حنبل
مالی در نوحه بنویسند با نوحه و در اسرار مع شمعش ماطع علمش از نوحه طالب علمند
این کس سلطنتش در عالم خاک دیگر چنانچه فرموده در عالم نورانی و جهان انور صیر خیر ع

ع براتمه

خ براتمه خیر از آن حسین براتمه نقش عظیمی استان علیه السلام را
از نقش از لطافت عظمی در جیب لاجبانه الغداء استعدا نام در صفا مکان
نقش مطابق تصویر لامکان از آن در در خراطیه بسیطه غراء صور عالیه ملکوت است
نقش مقدسه موافق ملا اعلی تصویر صورتی در زبیر در آنچه در بالا است از حقیقت
غراء و عرصه کرده امکان حسیب بر کوه و اگر ایستاد است و الا امر بر نوحه با وفا تمام
مشهورت پس بر شتر تا در صفا نقش صورتی را با ع باید انعام حلال و هر کس ع
با کوبه بر سر خناب استان علیه السلام را
تقدیرت یا لیر عین شانه و لا حصر شایع و حضرت با مقصود و لا احد سید الکلیس
لنا سورت الا رسید الی علو لا هو تک یا یغید لایت یختص بر جبهه مرث یا لیر
اصمت و نصبت استنعمات در قافله احد یکت و ملکوت جهانتی که در نوحه است
ادامه در التضرع یکت و تمهید یکت استعداد یکت از آن یکت یا یکت یا لیر
و غافلا لارک و مرز و جلال یکت و خلا بنا بر حشمت و شعلت طعنه خرد است
از زبیر است ایام العرفان عی اعلام ملک و ظهور حشمت استان علیه السلام
بعد از حشمت و ظهور آثارک و شروق انوارک است انوارک الکریم الوهاب ع صمیم
با کوبه بر سر خناب استان علیه السلام را
به بارش ایاق لاح عی الآفاق ام کشف البراق عروج بلوح موزن اشراق
ام کوکب جمعد التوهم من شهاب العظیم مطع و ابرق و ابرق و ابرق لاح عی الآفاق عین
الشرط استقیم و تبین الرشید من القیم و متنازه لولاهم من ظلال فضل الکریم

ع براتمه

در تفسیر آیه الایات عا صروج ۱۰ لم یسئنا و یخفقن بالیستیان افریق مستبشر
بنفحات الله و فریق و لوالوجه و فردا مارین و انک انت سیب البغیر شریع
ساعده تجدد شدید ثبت الذین امنوا علی چای استیان الوشیق و تو قلوب لم یوقن حقن برودا
عک الضراط لیس فریقا المنهج العویم تالمه سخن اذ انزلت لقدم لیس لها القدر ان فریقا
و عذاب السیر الصهار علیک و عا مرتب ذنبت فریقا الرود عن المبرج ع ۱۰ ارکشان
نیز هوسه جناب لاسید مد براته عینه باه الله الایات
یا تمکن بذی الکیار اعلم ان لب الغیب من الکلمه الای برین علیک هذا شیا یقین یبرهن
ثبت القدم عا الحمد ایم و تو قلب یستیان الوشیق و شفق الاذان لم یل ذکر کتبه
الرحمن الرحیم یا مهد قرآج اعلم الرزال و الاضطراب و ما طلم التذبذب و الاضطراب
عک القدر و تطسین به المنفسر تجلی به الای بصار و بر عهد الذ ارضه الله فریقا البقا لمرکبنا
و الیوم بحمر المرزولون محبوم اجر لک و دشوا و ثوب اسباح و اذ غنمه و شمر ثواب الای
بالوید و انکدره انک لیس شتو اشد الاجاء و تیر زلال اقدم لضعفا و یضطرر
و لکن الذین راقب سیرتهم زادت لیصیرتهم و از دادت استقامتتم ثبت اجر لهم
و تعدلت فرعهم و اما لضعفا استریم ما تمین فریقا العرفه لیس لیس مکتوب
انجاب صید و از مضمون قلب مجزون شد کما تاثر حدیثت و الی ارشد قیرم
جهت قدم اکملته صراط و شیخ و لیس لاسح سراج طاع حجت بالغ و نوز
لاسع عهد لیس شریع مکره شیان موجود مریج منصرف و منبر کجمنوس شمره جهات مبارک
جابر توقف کند اشد شد کمد توید باقی نهان که امر را بر عهد اشد شد

و اقباب راجح و اب زلال را بر یک کسند بر فریق نعمته الله ثم یکنون کواکبا و جود
مبتین منصر منصرف قاطع مخالفت نماید بخو سرتا و میت بهات و القاء شهابت
پر دازد البته از اوج عرفان کخصیض خسران فتد و در غفلت و ذمیل متفر با بختنا
ناید ضعف لا حفظ فرایند در مهال القاء و عرف قدر از هر دو تو یک است کج کوش
باقولت بخردان و سید مخرجنا برین حیرت بر علیه بارک الله ع ع
هر لته دانست یا لیر تعلم صر فی وجود حیرت و شجرت فی الایمر و لا اقدار ان تشر حیرت
و شکر لفریک یا امر ان تعلم ما دور علی مر بعد تصعو و ما جنبه العیالیا بالقاصمه للفقور
از ترین مریق القدر شد البدور و انقطع الرجا و از من الداء من الداء و ع
انجفا و قدم الوفاء و سیر لضعف من کشف غنمه الیوم ادر کنز لضعفک و جود
و الهیاء الای و لفریقا الا فتق الای حیرت سیر سیر و تعویج الای اعلا و رجوم طوعن الای
فانظر الای استخفا به استخفا به و غدا و جود لیس عذابا و غدا به فی ذرا القدر
از ریز سیر الای بصودر الیک حد عقده بلان بونی علیک جعدن و عذاب
المشترکین فرجوا حیرتک المجادین لعرش غنمک از ریز خفت بوضع الای
ویرکنز سیر الایانه فریدیک یا ذی الکریم و الکریم عین سیدک الفارین بر ارتقا
الناس جبرین غم غمات سجور العیالیا و عماق محیط الرزایا و الفارین بالبعوض العظیم و
اللقاء فریقا کس الای انک انت سیر لضعف من منقذ الملهوفین و شکر کرب
المضطرین شختر شختر یا لیر لقدن لقدن یا محبوب ع ع ۱۰ شکر ۱۳۱۴
سواد کبر جناب میرزا علی حان صاحب نماز سید امیر

بر او ابرو ارشاد چنانکه تیر افاق جاب کین قلم خط مشیت و تحریر
 با هر از قریب و دور در هر وقت و در حقیقت آثار در عالم موجود گشته اند
 الا با جود نور نیست زیرا خط طش آیه آیات معانی حضرت یک گویم در دل
 چنان خوش دارد نعیم نیز بخوش ز سر در این تحاریر غنچه گوید نعیم در حیات
 جناب خط بحکمت یا معنیت نه معانی حکمت نمود خطوط از دست مستعمل و کوفه در کمال
 و اگر چنانکه نعیم خطوط پردازد چگونه کعبه بر لیدار از و هر که در نگار و نگار و پند
 و غربت مجایره نماید و در جمیع افاق نشر محبت الهی بر افروزد و حیات سبهاست سوزد اگر
 چون شاهر روز سطر بلکارد و یا کتوبه تحریر نماید و یا غیر تقریر کند بلکه ترتیب ممکن باشد
 و تمیز و ترسین خطوط تصور آنها بشما گویم هر چنانچه مهیا کن و کار خایه موجود شود نماید
 از غمده بر آید و هر روز این حرکات بکار در من نیز فرصت یابم و خطوط پردازم اما الان
 خطای نعیم باید با هر بقیر باشد تا کلمات خوانده شود معانی مفهوم گوید چه که این قلم باید
 جمیع نقاط عالم تصدیق کرب پردازد از جهت نام موقره آئینه بر افروزد و در جبهه نفیست
 مشرق کواند در قلم خوان نعیم بگردد و در کشور دانشور تربیت نماید در هر روز لوله لوله
 و در هر سیه غنچه روح جبار نماید و تشنگان را بسبب بی تادیب لایق کند در رضایان را
 در باق عظم نماید و علیان دارد اگر چه باشد با هر صد زاری باشد خطی را انجام دهد
 با وجود این خوشتر سیر ممکن خطوطی تصور لا اله الا انصافی باید بنای سبزه قانع نامیده
 کردیم جناب کس علیها به الله الابر هو الابر مع ع
 از سر سبز باطنی سانه چند در لباس ستمند سرگشته کرده و صبر را بگشاید

و در با لول و لب شند چشمه حیات و پرشده باره ثابت تا بعین نعیم برود و از باره است
 سرست کوه بر و از زمین است گذر حال یک قرصی در صبا محبت الکت بدت کبر و بر سر
 پرست صلازن و کجا چند سرگشته سرگردانید تا چند به سر سمانید تا چند گشته است
 وقت صمدت این هنگام حصصات این بر صد صمدت این آنکه شسته است وقت
 پریش از گذشت ایام نادان گذشت دشت بیابان گذشت آنکه آنکه شسته شسته حقیر از علم برده
 دشت در صدم مقصود شاد قدم ماه ملا بر امر آنکه شسته است حال وقت است در کوه
 احدیت مجایر و پاک نعیم بیدار و پرتابه گویم در جهان فکرم حشر و نشور ظاهر سازیم ای
 امید دارم در امید و دلنشین کوسر و حلیم کس با دلنشین از کوسر حشر لهدیت ادر
 استان مقدر دارد و در بخاک کوش بر انوار و مهر را بغبار شمشک بمانمور و طوف کفنان
 یکن فلان و سوزان شعرا ابد از خوانند و هر شمشک یا انرا از سرنگ بران چون بر به باران نموده
 و حمد بقعه مبارکه را با سنگ دیده آب جو یا تقیه کوه و حمد مطاف ملا اوی طواف نمور از قصد الهی
 استعدا مینایم در کتب کوفه حق گویم و سرت جام سرشار او تا سرتوب را جمع پریش از جمع نام
 دان به سر سوزان سینه سمانا در هر هو الله و الهیاء و تالیف مع
 از کله رخ ابا من ارشاد الا اعلم ار سدره سننم جانم فرار در تو ارد در طناد من
 از سر سوزان این ناله و آوازه از سر سوزان سوزان این در گشت قبله است بخاکه قبله من
 در طور حشر شعله من از سر سوزان تو لولمان غم پر زده جانهار در در سوزده از قدرت از زده
 روح سجایر تو افاق عنبر باشد سنگ خطایشه جو کبکب کلهوار کله شمشک کله سوز
 ما ز غم دلشین بین چکانه از سر سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان سوزان

در جمع اینها ابرار و بندگان کوان رخ لجوی تو ایستیم که این قلب بیایم بین
این آیه روزانم بین در سیر کیم تو این کار را برت با این نشانه است با از ترتیبها
بیک قطره از جنت تو

الله تعالی

از برود کارها این جنب مظلوم برین نماند و این جمع شفاکان تو عاقلان در روز
همه تو دعا کف کفر و در راه غرضت عنایت کن در سیر خیر صحت فراتر تا بچه ضایع
شمام و بچه متفطیر غایت منور کیم از بخوان غفران فری از تبه جان
بند دل کن برتر از بک آن خشد بخشد در بیان ما تو در جنت منور از هر محفوظ
دار ارکان غایت کیم عملی کن بر فن کن دل عنایت منور از عمل کل بر آن
و محبت و کن همب علیکم ع ع
ظهر جناب ملا علی اکبر علیه السلام الا بهر

بسم الله

از سادسین نامه که در هر جمعها که در نشانه صفا است و فقه صمدیه عرفا چه که اما را
و دلیل التحاب بنا محبت تبه جمع ملاحظه کیم مضمون معلوم و لکن هم کیم جواب بعضی از
و اینک جواب مطالب دیگر نیز در خصوص عقاید مختلفه در حق این عباد موقر و بزرگوار
جمع باران الهی در سطر احسانیت در آنچه دیده اند و فهمیده اند و فرود آورنده
منشأ شوند و آنچه در صحت و در این عبادت قبول کنند و در باب او در هر شرح را
سد فو نمایند تا حصن لبم الله از عرض فارغین و تصرف عینه علی محفوظ و صمدی از او است

رخه شود از دانه بنویسد و عقاید مختلفه که در تصدیق شود و در ایوم این عظیم
محکم و متین که در بعد صد هزار رخنه در سبب الهی بر او شود و اس شریحه از سبب
آفتاب حقیقت تو را که در همه تابان شود عالم بدین سر کون کند و قلوب تو بهر من غرض
ختم شود در همه از شیب بر شیب در شیب حجت بفرشد صد هزار شجر در روز
کود و صد هزار در فقه مستحق قضا و نور شود از نور غایت که در حکمت دهمان غایت
آیت حجت منور که در آیت حقیقت منور اند اما در ایوم است اول آن بر کون
منیع که سبب جبرال و این ممکن است خیر که کلام است متین است و اعطای
بر شمس استین بر شمس بصر جان او بویید و شمس بوضوح بر شمس او بویید
کتابت آن جهان است که در و خاشاکان را در سبب او حرف زبانه و نفس آن
از او دید و تو شرح غیر از سبب تا کل در ظاهر کلمه و صفت محسوس که در حرکت از
فوق است مجموع این اتم دور و این است علم اسرار در آنچه در هر صفا
هر روز بجز از نفس و سلا علم از شفاف نه و شمس و شفاوت اگر او را کافیت
مرجع هر روز است معمور در خط خراب و سطر که در آیت نور منور شود و لیدر که در
کلمه سبب را در هر روز و سبب منور است آن که در سبب و ابراج عبارات اینها
و اقدار در سبب و سبب حقیقت با سبب حقیقت معتقد است در سبب
و هر ملکوت بجز در سبب حقیقت ساطع از برج حقیقت و سبب حقیقت
لا مع از برج حقیقت نیز از حقیقت بصر که در سبب در این زجر حقیقت و سبب
در سبب ساطع و لام که در سبب است و لا از من نور که در سبب سبب

و صاحب موهب فاضل و در رعایت در نهایت ازین بخش خوش گذار
 در کتب خوش بخت یاد کند و اللهم علیک
 این مساجد الهی بجز تضرع و تهلیل بخواند سیر در این کتب
 هر که قاری

اللهم انی ابطأ الیک کف التضرع والابواب و اعظم و جی ستر استعینت
 عن ادراک امر کما حق و الترتیب من اول الالباب الی اخرها لا یحکمک الخاضع من شیخ مبارک
 ارضیتک بحضرات عین رحمتک و نعمه فی سائر صمد استیک در رب که
 عبدک البائس الضعیف و فقیرت الی التضرع الی سیر تهلیل الیک او مستوکل علیک
 و تضرع من یریک یا الیک و یا حیک و یا یارب الیه علا خیر جماعت و قوت
 علی جمیع من خیر ارضیتک و نور جمیع ما فی التضرع فی سائر صمد استیک و التضرع الی
 ملکوت عظمتک و حقیر بفناء فی فناء یا رب الی سیرتک و تضرع علی الموهب علی
 الاعدام فی حبه ربوبیتک در رب استغفر فی الفناء و له سیرتک الفناء و التضرع
 فی الفناء و استغفر فی الفناء و التضرع فی الفناء و التضرع فی الفناء و التضرع فی الفناء
 فی سیرتک یا رب العزة و العبادتک انت الیم المتواکله ایامیا الیک به
 ذلک العبد فی البکور و الاصلاح در رب حق امامه و نور سمراره و شرح صدره
 و اوقیر مصیبه فی خدمه امرک و جماعتک لیک لیت لکم الی رحم الوهاب و التضرع
 انت العزیز الرؤوف الرحمن معار

سوره
 جانب امام محمد و غیر عبدی عباد الله الابرار لانه نماز

بهم استجاب فی سیرتک ورق سطوح کتب حق منور شد و عبادت
 مخلوق و منظور گوید از مضامین نماز حیرانه و دروغ و غایب است
 چه که تل بر حزن قلب آن سرشته صحرای محبت است بود و حال در کرب
 و عبارات آن در کمال و کمال زینت تمام و این احزان است
 از امر سرگشته از ارض بود زیرا اقطاب بعضی تضرع منوره از سواد الله
 از نشان مر و از این جنبه امر بر توجیه ارض خالو گوید سجده است و انجان
 کما مشغول بخیالت المرشید و معنی در علامه کلمه الله این تضرع است
 در زناح مقدسه یوم یفصح فی التضرع است بار مقصد از مسافر
 از ارض و توجیه ارض حکمتها فی الفناء التضرع به در اگر انجان است که گوید
 از فلا سرور است بر کسوده پرواز خواهد نمود و سوف تر از ارض
 ان الباب و تعرف بان هذا الامر الی صدر الاقامه فرط جنتی ملک
 و عین حینت علیک و کثرت و لیس فی فصوله فی امر الله بار توجیه ارض
 خاص مقصد بر بعضی مواقع بگونه گشت و کون بعد توجیه ارض
 مستعمله در محقق در بعضی صنوف خاصه نشود بلکه برین نام
 اسرار بفتحات از مار بر در عبود و حقوق نمازیده است تمام کتابان
 مستطرد که و علیک فی هذا السفر ما به اشتغال و خفیف
 ابداع و لکن العزیز و ان کتاب الابرار و التضرع و التضرع و التضرع

الالباب الاقدية في مركز الجلال المحض وبتسليم الحنين لعمرا اذا يوك
 جنود الملكوت الابر وثمرت الناس بحمد الله وبقائه ثباتا لا يزول
 الروح العاصفات مع ع
 هو الابر
 حاجب اقاير محمود فرغ عليه بهار الله الابر حافظ نماينه
 هو الابر اسبحه بنفحات ملكوت ابر جنيا لك يد الابر
 الطفرة بصمبا موهبه الله درنيا لك هذه المائمه المائمه من ملكوت الابر
 لعمران جنود الملاء الاعلى بونيك بشديد القوت وشر نفحات ابر فتيه
 من الملكة من الافق الابر يفر في اعلاء كلمة الله كما قاله يحيى عبده
 الصديق وزيك من فقر الابر ونصر من قام على نصره امر بركن و الملاء
 الاعلى قبيد من الملكة لفر من لفر ملك من هذا المقام اعظم طوبى لك
 من الرزق الكريم لعمران حقان الابر في قباب عزة رت
 الابر باب مستجوب بركوك بصيرون عليك يستاقون اليك و متبدلان
 الاله ان يرعاك بعين الرحمانه لشد وازرك في خذته امر الله و
 و بهك بغيف عنانية الله رت هذا عبدك الذي لقطع عنك
 اشتغرت بركوك و نادر بركك و شر شرع عليك و رفع اعلام حاجب
 و بهر الناس الى سبيلك القويم و صراطك القويم ابره بتايدت
 ملكوتك و الفخ في فقه نفحات الروح الكائنات العظمى الكريم مع
 هو الله

حافظت فرغ من سر محمود عليه بهار الله الابر حافظ نماينه
 هو الابر الابر يا مفضا وجهه من افق النبوت و الروح مع
 عناق الله

ميثاق الله هنيئا لك في الكسر الطفرة بصمبا موهبه الله هنيئا لك
 هذا الماء الذي فاض من عظام موهبه الله لعمرك ان الملاء الاعلى سيطعون باب
 على كثرات راسخ على ميثاق الله بركوك و ثمرنا شر نفحات الله يستجوب
 بحمد الله العشر و الاشرار و يحدونه بمالعت و عبادهم رجالا لا يهيم
 مشون ملهفات بمنعم شهبات الاضداد لقت بهات القوت المبين
 و اصرط المستقيم و الافق القديم و انت يا تيا لمنجوب مشقة
 انت طقة من شمس الجلال المتعطر الى عذب فرات من ماء رحمة ربك
 استبشر بما يدك شديد القوت مع اعلاء كلمة الله و شر نفحات الله
 و نبات القلوب على ميثاق الله لعمرك بصيرون عليك ملائكة مقربون
 الملاء الاعلى و يدك جنود النصر ملكوت الابر فاشد و ازرا
 و شرع صدرنا و استبشر قلبا و انعش روحا و افرح فؤادا بما فاضت
 عليك تلك سما المذراعانا غدا محجلا و قد اكمل له الذي
 و فقر اينذا و انا انا اشكرين مع ع انجزم قوم فرعون
 مؤظ كوايد و مضمون مفهوما اشكر الله في جميع مواقع مظهر منصور
 بهو يد تاييد جنود ملكوت بهر بايات نصار تتابع و متراف
 بهو عنايات جلال مبارك روجي لاجاله الفدا شامر حاشه كمنيد
 و قدرت سطوت لهية در عيب مكان جنون نفوذ منصفه منصفه
 جمال الابر فردا و حيد ابضا بهر بلاناصر و حين باجان شرفن كعبه
 نوع كماله منياد و از عمده بر ميآيد حيران ميآيد اين نيت مكرمي
 از قوت عظيمة ميثاق الله و قدرت كبرية ملكوت بهر جنان تاييد
 از با قمر در عبيده الفداش بهانه لعلني ملك و ملكوك

الله قفسه نیش و آینه از خاک و سنگ تا خیزد این جهانها که آینه
 آشیان خاک و تا یک این طویر قفس در این کلنجار فلکهای مبتلای حرمان
 و محروم از فیض روحانی و نور و جلاله اسیر و در کار اسیر بنیاد و اولاد
 تو آگاه فغان و آه مصیبتی که غمناکتر از غمناک است تا جانها شستگان
 بمملکت احدیت نشتا بند دارد روح ادوار گمان در پی رحمت
 بیایانند فرقت پر حرقت جانها بگذارد و حرمان و حیران بر او نوا
 مرده و پرموده نماید بسرا صدراعظمی که آید بخشیرد تو فقیر ده
 تا از این دام و دانه بریم و بشایان رحمت بریم و در شاکر
 وحدت در صدقه غنایت با نواع سبحان مجبایه لغت در شکر
 که در جوار رحمت باید بوعون غنایت غیر فلکها هر کجالت و اجتهاد
 و نقطه ای سعوت شوند در شمع روشن چشم عالم است که گوید مظهر
 اخلاق رحمان باشند و مطالع انوار جلاله در صدق صفات آیت گوی
 گویند و در مهر و در فارایات عظمی سبب رحمت و ایام جهان در شمش
 باشند و علت عمران و ابله کشور و آفرین کردند در طاعت و رحمت
 حکومت من رب العالمین در صدق و در سبب رحمت مشهور و معروف
 نژد سروران و سبب لایان خدا از هر وقت و از هر جهت و مهربان
 و صنایع و بدایع است و ما مهران گویند و در رحمت و تجارت فائق
 بر امکان مختصر آنکه باید حضرت احدیت سروران حکومت و اهل
 مملکت که از اجزاء و اهرام حضرت باشند نه خاک ممتون باشند نه در لحن
 چه آتشها بر سر اهل اخلاق رحمان است و بنیاد و بنیان بر دانه شمش در شمش

روحانی

روحانی در دوستان چون باین محبت عظمی موقوف گویند تا خیر بر او رود
 و ایوان کیهان جهان نورش و الا کلمت انوار کلمت انوار کلمت
 و غفلت انوار غفلت اگر از عوام بیزا له خندله حرکت عقب نشین
 نمایند بر نهان گیرید و خجالت آنها را پسندید و در عجز بر از ستمکاران
 چه جو بر بر ایدان لهر واقع و از نادانان چه ان جفا بر او لیا و بر تالی
 دارد لهدا ستم روا دارند و جو جفا جو میگردانند جفا ما بر ابرام
 میکنند پر وایش یکینا هر گز نشند چه جراتی در سران دیار
 از قهر ماعد شهریار جرم او نیست که با رات بس غیر خوب
 جرم بیف چیر سب و منحط طایر آمد پرواز ارب نشسته
 فراد حضرت روح الهی عیسایین که از اسیران یکدیگر انچه طنز
 و سخر میزدند و ادبیت جفا میکردند و سب شتم و لعن و ضرب
 رو میداشتند ان جان پاک دعا بنها صحت میفرموده در خداوند این
 نغمه نوازند و از حقیقت مقصود جاها گنج نهند چنین کنند
 و اگر بدانند گفتند بسرا خداوند اسیر زنده گناشتان بیایم
 و در عین مهربان از قصودشان در گذر این سبب صفت مخلصین
 و در شرف منقطعین از خدا سجاده در این دار گمان نیز تاسی بان روح
 مقدس در جرمه الفا نمائیم مظلومیت موهبت الهیه است
 و صفت مظلومیت حضرت نوز حدقه مصطفی و نوز حدقیه
 بر تضر جناب سید الشهداء و سیر این ذکر تیا و اکثر بنیاد اولیاء
 در جرمه الفا در کمال مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در
 جلالت سپیدند بمقصود خویش رسیدند حال حاضر فرما چندان

جمع از این عالم بجهان دیگر حرکت نموند نه خدمات خاصان حق باقی و نه را
 شکر ناسی نه سرک چشم مظلومان برقرار و نه شو قوت جان نه شهید
 شاد و دل و کباب و شاد و شمع جهان تاب و نه ان شام مظلومان
 ستمدگان و سران دارکان و عسرت متمان قهر سبب مفر شد و لا حظ
 نماز چو بنام شهید و در جمله الفقه بر زبان این چه زبانه گوید و حاجت برت
 کبر رجوا و صد و ده صد کرد و در روز صد هرگز سینه از بهریت نام مبارک
 سیر کرد و صد هزار تشبیه برآورد این انار بزرگوار را در جهان ترا اید
 دیگر لاحتظ فراموش در عوالم لهر و ملا و اعی چه خبر است با در این سلسله
 شد حقیقتی حال مشهور بود واضح است حال احوال کالاهام کار جز دعا
 غایم و امید داریم که سرور است حکومت و ارکان سلطنت قاهره منقده
 و تعرض علمای و مکرده به شعور را بفرمایید زیرا اینها کم کم حارت را
 مراد نمایند و بر تهور بفرمایند در عایار صادق شهید را در نظر اول
 کتایند عاقبت بغیر حکومت بشورند و در بنیان سلطنت فکند
 علمای این طائفه محض تحصیل نفقه است و قوت و شهرت در شهرت و دیگران
 بهر اسند و اطاعت و انقیاد نمایند و بدین سبب تمام امور را در کف قدرت
 گیرند و هر چه بخواهند کنند لاحتظ نمایند در روش و طریق این علماء
 مسکوت و نیز در طریق ترویج شریعت الهیه نیست که جبهه حکومت و عظمت
 و جسد شدت و عزت است و از این روش و حرکت چه نصرت
 صد نمکود آیا این سبک موافق مسکوت اولی است یا مطابقت
 انبیا حضرت سید شهیدان و آنکه هر سبک صغیر از عزت دنیا
 پیرا و از هر چه غیر ضایع است برود کار در کنایه حال این علماء هر آنکه

دارند خرد خرد حضرت نه اجدال لکان در نره اند شبان اغنام شده
 و لیکن خرد بخوانند ادیبستان ادیان کشته اند زاغان حردند سبلا
 حدیقه و حردا غلغلی و ستم نمایند و کلاب عنقونزه آهوان بر حدیث
 صد گونه تعد مشهور کنند سپر ارکان حکومت علی حضرت شهریار
 کذاشته از عدالت بین رعیت محض ملک و ارباب باید رعایت
 عالین فرمایند و ممانعت روی سالی جا علین دست سگوز نفور بجزان
 ضار سیر از لقط اول باز دارند و هجوم چنین فتنه باغیبه را منع فرمایند
 و الا روز بروز حرب را فرمایند و در امور مملکت مداخله نمایند و
 و کشور بهم زنند مثلاً لاحتظ فرمایند چون امنیت سلامت مملکت سگوز
 گوید و قوه محافظه مغلوب رعیت بجهت یکبار خاضع نمایند و امانت
 راه غربت گیرند چنانچه از وقایع خراسان جمع کنیز بجهت کستان
 نمونه حکومت آن زمان در نهایت رعایت و حمایت سید کانون
 این یک ضرر از ضرر علماء زمانان زیرا عالم متدین بکار دین
 دولت خورد و سبب عزت و حجت امانت مملکت کرد و نه جان
 در حدیث آمان کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لیس
 مخالفان را و مطیعاً لام مولا فلعوام ان یقلده با بر مقصود این است
 در زمان درگاه علی حضرت شهریار باید حکمران کشور در نظر باشند
 نه هر که شوخوار مردم از راه استایش در در حق آن شخص
 شامخ در نظر بود صحیح و مقبول و بجا بلکه آن ذات محترم و یکانه در
 هدف حکومت مستحق اعظم ستایش است ایوه الهه و ستمه و ابد

عنه و اقباله و الاقره و الدنيا اكر حسن تهر آن در بر دیوان عدل
 و انصاف نبوه آن فاجعه عظمی لعن منازگنها غبار بران بکینان
 برسد و ظلمتش در مصداق ایزه ناک میگردد شورشیان مجاهد محفوظ
 و تبرا و ستور مهاند و مظلومان با سینه عمل شهنش ظلم صبح و سحر غفیر
 مشتم و بدنام و شهروز میگردد و تا روز رنج از این تهمت شدید و فضا
 عظیم سجات نمیدیدند لهذا خدمت نمایان در دیوان انجمن و پادشاه
 انشا الله استقر در دیوان بلند یفان است اسر در در کار رزیدار
 جدید راجعت است مدی بر سر نه و بر تخت کایم از استقر فرما
 و ان شخص خطیر بر پدیرا بر بسند عدالت و عورت و بر مروت استقر
 بخش توفیق ملکت در وادار و تایدی بهر آن ارزان فرما حکم فرما
 بمشای روح جسم گشودا فذکن حکمت حکو منشرا در بیکر اقلیم چون
 عرق شریان البص فرما محفوظ و مصون مبار و موثق و ممنون کنج خلاصه
 این آوارگان قدر این است میدیم و این غنایت را فراموش نمینماید
 جمال مبارک هفت پیش از این بعد از ظهور همتش در حق بکینان
 غنایت فرمودند و دعای خیر نمودند این دعای نیرات عظیمه خواهد
 و تایدات عجیبه تیه خواهند گشت و هذا وعد غیر مکرر حتی
 پیش از وصول به شخصی از اجابت حتی ان ذرات محترم مکالمه نمودند
 و با یک پیغام دادند و یا بالذات رساند و یا بکینان و یا کوزان
 شخص آقا سیه ابرو و اگر فیض حضورشان با ادراک فرمودید
 گنسیه در دردت هزار بر صمد مالک هم بر ملاحظه فرمائید چه
 قدر و زراء و امراء و عظاما و رؤسا و در دنیا آمده اند بهر چه

اندر

اندر خیر در سبب گشت مگر سردان حفظ و حمایت انجام نمودند
 و برادر مظلومان رسیدند و داد بر ستمدیکان نمودند خاصه در آن
 در بستان احدیت خدی نمودند آن سردان بر آن چون بر
 متور و نوبت چون بر عطر معطر و نایب در جهان ملکن ملکوت شهر
 در نایبیکه حضرت اعی رسول الله صفا در آن تشریف داشتند حضرت
 علما علم لغیان بر آن شمشیر مرحوم معفور معتمد الدوله منوچهر خان
 روز محافظه آن حضرت فرمودند بخت بردا بعضی از زوار
 ذکر خیر از او فرمودند دستش کون حال بدقت ملاحظه نماید
 در آن وزارت و دولت کینت و ثروت و شکوه کل با قدرت
 و زحمات و شقاوت هلد و ادب و اثر با تبه که این است
 خدمت خیریه چون بستان احدیت بود در دیوان الهی گشت
 و انار نور انشیر در افق عزت سرمد واضح در روز عیان و در
 ملکوت مستقر بر سر بزرگوار است و در عالم نارت نام مبارک
 در جهان کینان برقرار دبات بار ما نش و روز دعاییم تایدات
 الیه که هر هر خشنده تاج شهر بار کرد و توفیقات صمدانیه اختر
 در خشنده مرکز خیر خیر و غنایت آن تا جدار همت آن بزرگوار
 گشود و قلم رنگ ممالک روی زمین کوه و در کرب سیر ارمغان
 طالع و لایح از افق آن ملک عظیم نشو تا بوم و بر سر کوه و میان
 ظلم و ستم مظلوم حضرت باید در هر موقع و مکان ساس را نصیب نماید
 و نادانرا بصیرت بشاید جمع ملایک عالم الیوم در صفت

خویش عالفت نمایند و شب در در نهایت محنت و غیر خود عزت در
 سعادت عموم دانند و ترک سیر سلطنت را عظیم و سید سعادت
 مرز بوم نمزند لهذا تیز عظمت و استدار در افق آن مملکت روز بروز
 روشنتر گردد و سعادت اهل او یافیه تا بیشتر شود از خصیان طغیان
 بعضی بگردان در مملکت آل عثمان و بدخواه دولت خویش سیر سلطنت
 ملاحظه کند که اهل مملکت چه قدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم
 چگونه حقیر گشتند عزت اهل محوشد و ثروتشان بر باد رفت
 و لشکرشان شد بیدار گشتند بدینکین سیرای دانیان قراین
 شهر را را بمانند چه که هر است و تحت ابرو امان طلال و داد بردار
 و قهر و عدالت سرد در دست مدینه حکوم است آذر با یک است چه بیاید
 مهربان رفتار نمود و بر مسلک نو بگردان حرکت نمود این همان
 رعیت پرور است مالا و لایست بوجو حال بعول آل شهر یا کثیر
 گشت خلق همان خلق است و غیر همان غیر همان مراد سیر همان
 سبوا که که از روز ظهور شهر در آن روز بزرگوار و عظیم بود در ظاهر و
 دیگر چه میباید پس از آنکه ای کمال و کمال است گوید و خبر خود در
 گویند و نوایا خبر بگردد ای حضرت شهر را بر ارض است نمائید تا در جمیع
 مراتب ترغیب نمائید و از جمیع مقدرات توفیق قسب است و بندگان
 حضرت است منصفه حسین زیارت عتبه مبارکه بکمال عجز و نیاز و دعا
 و سر بر تاجدار بر آتایید و توفیق طلبی و الهی و علیک و علیک شربت
 علی همتان مع ع

و صدرش در هو الله اکذریه
 حضرت فرود غر فروغ مفضیشتش نایش بر لاجا، و انجاست
 چون باقیمر و سحر رسید باید دیدنی از یعقوبان
 اشتیاق فرمائید تا بنفحات جمال اهر و جزو ذالی است
 الفدا یعنی ال و فارز ابرایان چون نفوس مقدسه در
 دیار بود جهان بخش عزیز مصر بقار از بیشتر معنوی است
 و حمید اربوسف جمال اهر کردند چه که از فرزند معلوم
 از آنجا مص طالب در اضعیف است شد و باید تبلیغ شوند
 و ای کمال حکمت چه که حال در مصر و اضا تبلیغ جابر بکن
 نامه و تجویز اجاب هر کس را مصیبت بدانند تبلیغ فرمائید
 جمیع یاران اهر را کثیر رسانید ع ع محبو
 بعد از مصر در پورت سعید و صدر شد حضرت لامبراز
 من اهل الفروع علیها و الله الایمیر و صله فرمائید
 اللهم یا اکریم عیب اهد الی ملکوتک و جهنم فر ملک و ذل
 روم و هجده و قواة فر جمیع استخوان و الاحوال
 حشر تحقیق رایت الهدایه فرشت رف البسیط بقوتک و سلطان
 و تفسیر صحیح احد تک فر مطالع برو حیه بقدر تک
 و بر مانک و لم یزل بحول بحولک فر منضار بعسرنا
 و یقود بعونک عصمه الایمان فر منید ان الایقان
 حشر فرقت عینه بشا هده قللا الیوارک فر من رن الایقان
 و منار هب و شمع شعاع جلالک فی الاقلم لمین و طار

روحه فرخنده بفضله عظیم و اهنه قلبه و لهما بنده الجود
 فضا بنظر در آ و بنظر جوهرانی بنگرک و محامدک و نشانی
 علیک و ینتک من الجامع الروحانیة و یدکرک فرخنده
 الروحانیة بمحامد و فضائل و نفوس نرذری بعقود ایگان
 و قلوب حقیقان و الاکن یا محسب بجا و جد ان افن کر
 اظلم بغیوم شبهاست المترالین و اغر و جوه البلهناح
 نایر من اوام المذبذبین احترق فؤاده و استم کبده
 و اذق عظمه و لحمه و شحمه حزناً من هذه الطوارء و اسفاً
 من حب الطوارفی ابر رب سیرله دریاق الغایه و قدرله
 السنوه بظهور آثار الهدایه و شئت هذه الغیوم لهنگامه
 البجوم المتشعبة الدرهمه المشکوره و الهیب الثاقبه المتناجیه
 من کلوتک الایسر حترکتون رجوماً لکل مار و مانی و سباباً
 علی کل مارق فرغانی و تالید الکثر الثابت و توفیقاً لکل را
 انک انت لمقتدر الهزیز المهیمن المتعالی القوی الوهاب
 ع ع پروت و صندشه حضرت لایر زاحمرد
 علیه سب ابداً لایر هو الله امر نادین
 حتر بر رسول تداوت کردید مضمونه مفهوم شد بجهت
 افزود بنا بر این چون صین عربیت ریارت روضه
 مقدسه بود بوصول عقبه مقدسه بنیابت شماسیو بود
 گرفته بنیت شماسیوئی سفایه خلد بر این نمود بقصد
 قبولاً حسناً و تصحیح و عاقبت تامه حاصل کرد و عربیت

عزیمت از پروت جا نزنه باید از قفصا سیه برشت و نوز
 و طران فوچه نمود و کاشان و یزد و فارس و نیرز
 و آباده و اردستان خلاصه کافه انجمنات حتر مار نوز
 و حراسان و ابها و علیک ع ع مکانین که خورده
 عند المیسرة اربال میگردان الله فدا بزرگ است

هو الله م ع

سبحانک اللهم یا اظهر کیف اذکرک و عین اذکر نزل علی
 البقا و حقیقه الشنا و الة علی بقیة ما و هذا هو الشکر العظیم
 و الاحجاب اکتی و انفضت لیسر فوقها امید علی العجز العظیم
 و کیف انحرس عن ذکرک و اکرک عن بعتک و محامدک در ک
 فوادرو نفوس تقدیک فرح قلب و بنی تسبیح اوصافک
 فوز بعبر و تجلی طمطم اذ کارک حیات روح فرح عینک قدر
 مزامر و ذلت عن رشاد و هدایت بهما در عظیم ذموی
 و شدید فنو طی و سریع هبوط و عمیق سقوط فر و ما و اسیره و
 البت اعظیم و ذلنا بالکفر علی اصراط المستقیم من ذل الایر
 و بین لی منجا اسکک فیه یا حتر العقول و منفتح البابر العازز
 و اعظم من ذلک ملا ان المحتجین من عبادک ممد و دة اذ انهم
 لیسر قوا السمع و یخطفوا کخطفه و یعترضوا علی عبدک المنتز
 باب احدینک و یرفعوا علی الکار و رایته الایسکبار و و لول
 و ید سموادیز مرهرا کز منته الرعود من الاصفاد و لا
 اقدر یا الکهران اسمع الصم الدعاء و لا استطیع ان ارکب

الطريقة المشي والمجته ايضا وقتك وفوقك الحق بينك
 الصم ولو كان لا يسمعون انت تدر العبر ولو كان لا يهتدي
 اذ ايا الكبر ارجع من مقام الهوت والادصاف الى مقام
 الذل والاكسار والتمتع والابتهال وانا جيك من ان
 در وحر وذا تر وكنونتر واول رب رب هذا عبد قد خلقه
 من عناصر القدرة والقوه وربيه فزهد للطف والرحمه
 وارضعه من ثمر العنايه والشميه في حجر الاحسان وحسن الكلام
 حتى بلغ رشده وادرك اشده وغان من غمها المهام وتوغل
 في سفا وز الاحطار يارب لهلام وطلب العبر وسهر الليالي الدماء
 وسامر التجوم بالكرم وترك البؤس يا منسب بجهنم لوصول الى
 مراتع الفلاح والقصود الى معارج التجاح حتى فاق الاقرب
 بتأييدك يارب الرحمن وتوسد في دست اعزاه والوفاء وقصد
 في صدر العظمة والافتخار وخدمه الهدية العظمى وصدق بالاحسان
 وكان لا اول الامر صادقا واما ولمركز الحكومه القايره
 خادما مينا ونبئت افئذاه من ثمر الامور ووضع صدقه وصواب
 في خدمته مولاه الوقور لمالك العيون مع ذلك يا اله المبر عليه
 عوصف قضائك وهبت عليه فوصف تقديره حتى ترجع
 من لقبول الى الكحول ومن النشاط الى التبول الى
 اجمع شمله ولم تشعه ونبت غصنه دم طر سحابه وشركتها
 واشرح صدره وهدم قدره واز سر اجبه ولفظ زحم
 واشرق به على الآفاق بنور العدل والالضاف ومكنه

وكنه من الارض باختر اللطاف ووقفه على عظم المهام في ام
 ولي امره الهام وعمرته بلا دك وبلغ به عبادك والسنه
 في سبيح الامور يارب العيون انك انت الرب الرحيم وال
 انت الهيز الغفور ع ع هرهته هخرن فرود غره
 مبادله الابر ملاحظه فز ما يند هرهته يا من اذخره
 لشر الميثاق قد قرئت الكتاب المنشور وطبعت بمعا
 المنظوم والمنشور وقت ايتالته عبده الذر استغفار من نور
 الميثاق واستحق من غمام بعد من هذا اليوم الذي لتفت
 الساق بالساق وانك انت فذكا سر الرجوع المحتم
 وبقهبا لثرا عادات الروح الى الميت المشوم واثق
 المشاقين منها على سر ربك لتسليم بسبح قدوس رب
 الملكوت المستور والكبر المترو المخطوط والعرش المرفوع وطلب
 اللسان بعسوديه هذا الانسان من عالم الكيان ووع
 لقب لغت وبيان ومجاد وصفات ومثال داه
 وناد في كل المحاضر والاذنيه اعلميا باع النداء يا عبد الهيا
 ويا ريق الهيا حتر بهتر من ذالك اركان الارض والسموات
 لا تر بهذا الزبر اكديد قد بتيت اركان القصر المشيد
 افتخر بين ملا الاعلى من ملكوت الابر طرب ثم طرب لمن
 بالعبودية المحضه لتلك العبه المقدرته والبراهي
 ع ع

در خصوص تغیر و تفاوت بین عالم امر و ایشان فطرۃ الیه
 قول خود انتخاب همچنان انتخاب که الان فرصت بکلیست
 ولی چون قسم داد بدانشاء الله ولو مختصر باشد در مقصد
 میگرد و در سال میشود اما در خصوص سفر تفصیر اسلام
 میرزا عبد حسین و جناب سبزواری را البته شنیده اید اگر چه
 نوعی باشد که از کثرت در آنجا پروان غمزدستید و از کثرت بکثرت
 میگردید بسیار مناسب در هر صورت احتیاط را اصلاح
 باشد تا امانا و سالما بگذرید و در هر صورت اوراق را
 جناب کمال حضرت بگذارد تا بعد ایشان با دست مبارک
 دارند دیگر حضرت اسم الله را بکمال احتیاط بکس
 امیر عبد ابلاغ فرمائید و هم چنین حضرت امام
 امیر حضرت اسم الله و انبیا جناب حضرت امام
 ع

بنامه
 ق جناب آقا محمد علی الموقر علیه السلام
 بنامه ارشدی از لغت قلم از حدیث ملکوت ابر
 منتشر نام روحانی و از انوار ساطعه افق ایها ربانیان
 متوجهی که توحید از بر تو صبح عیسیست و توبت از تو
 مرقه در سه روز نیست بمقتضای این فریضه توفیق
 و قلب مجتنب با او بود نام پر در کتب توفیق

اولک انعام متکرر بنیند که بر قطره از بحر نعم محرم گشتند
 و صبر نرزد از آفتاب نور مجرمانند فیکسرت از این رخ
 این صحت بها در حقه فقاد آن طوق بلا سوی تو بود
 از خلق خوش خوی تو بود
 کواکب فرات سنج حیات بر خیزد آن جوی تو بود
 جان تشنه آب دلها به آب کدر و طلب روی تو بود
 بگو صفا روی دل ما چون قیامت سوی تو بود
 امباب جنون آماده کنون هم شرط هوای تو بود
 این گشته تو لب نشسته نو اشفته دل روی تو بود
 در کسب هر فهمه همه جان بخش همه بوی تو بود
 بر روحیان گوید عیان عیب بس ملک گوی تو بود

اولک

جناب لامیرزا ^{اللہ اعلم} اسد اللہ علیہ بہار اللہ
یا من توجہ الی ديار اللہ فی صون حماية اللہ فدیبت بروحی کل من قام
بالعبودية للعبئة التامية لعسلیا جنین معلوم میگرد که در دیار کبر
اجتای رحمانی هر یک در مقامات عرفان نسبت باین عبد پان
نیاید و نعوت و محامدی عسنوان میکند جمال قدم روح من قام
لعبودية الفداء در مقام نعت و ستایش حضرت سید اشهد اعلیه ^{سلام}
ترتبه طاهره اش را تا پیش رب الارباب فرماید و این نظرش بآن
نفس مقدس است و لای از آن جایگه مدارک عرفان مختلف اند
باید که اجتای کبر رجوع بکلمه واحده نمایند تا کلمه در خط کلمه تجید
استقرار یابند و آن کلمه پان این عبد است آنچه این عبد میکند
و یا نمویید باید بان تشکک نمایند امیر عبد از جمیع اسما و صفا
و القاب عاری و فراری و اسم و لقب و کنه و ذات و صفت
و رسم عبد البهاست بغیر عبودیت محضه صرفه تحقیق ^{تفید} لا
لا تا و لا و لا تغیر او لا تحویلا و لسان اجبارا کبر باید ترجمان
امیر عبد ^{شبه} یا فلا نیاطبیر و لا یدکر فی احد الا بهذا النعت لعظیم بداه
النعت الذی یشرح به صدر و یفصح به روح و یشر به قلب و

و حقیران ترجمان علم امیر عبد

به عودی و بتحریر به شام و مینور به و جهر و تقریر به غیر و ملتد به ادنی
 و یسر لی اسم و لا رسم و لا لغت و لا صفة و لا لقب و لا ثناء
 الا نذ الذکر حکیم از جمیع اجزاء جای این عبد نبت که شرب روز
 دعا نماید که این عبد بشر و طعوب و تیت جمال قدم موفق گردد
 و الهما علیک ع ع لودایم کزین لایحه حیرت که هم علیه ما اولاد
 و حضرت مراد علیه السلام اولاد الترتیب حیرت
 الکثر تشبه حال و تنظر بلائی و تسبح ندائی و صبحی و زفرا
 ایچ نیران احترام و تقبیر و تو جبر و تر تر زلزل اریکانی و
 ترزعغ اعضائی و بیضا من احداتی و تیره آمانی و ما و تیار
 و تا سفر قد احاطت بالبلا من کل اجهات احاطه الريح الار
 بالسر اج او الامواج لیر کا ابحال باسجوار لمن شئت با مجور با
 اعدائک الالداء و شانیک انحصاراً مجموعاً عبدک الباسر
 من کل مرصاد کا نوا فيه یخفون و سلوا علی من کل حدیب و
 و صالوا علی کا الذآب و سطوا علی کا لکلاب و لا یخافون یوم
 عقاب فیکت علی عبدک الذلید السحاب و ناحت انحام
 عن دل قلوب الاحباب و انی یا الکفر فیداً و حیداً و قعت
 فی محالین سوز کا سره و صقور صاقره من کل اهل و الاجزاء

فصل در غرضه با الهام الابرار

و الاحزاب من دون ناصر و معین با محسوبه الابرار و یار الابرار
 و اشدت علی و طاهله و الامم اسخا سره اشنداد الریح علی حبه
 صغری و ضیقت علیها حمیه ابجا بزه تضییق الذاب الکاسره علی
 اکبر الضعیف القوی و احاطت بی امته کا سر عهدک و ناقضین
 الذی بغی علیک و طغر و ستر یحجر و ربیة فی حجر العنایة الکبری احاطة
 یا اکبر بالمعاصم و دارت علی دوار الخنة العظم و ظلمت علی الایام
 و تکا ثقت عنمام الآلام و صرت متحیرا غنی امری یا اکلحی و ما نمانی
 المشقة و لمصائب المترادفة لمتمت تبعه المتو الیه من كافة اجهات
 مع احزانی فی نار الفراق و بکائی فی جنح اللیالی اسکا لکله خیرة
 الا ذیال و تمطر اسحار بن سحرین و الاسر و تندفق البهار من
 باجوی و احزن الیک حنین حمام الایک و لم یکنفیر یا الکفر هجوم فراغ
 حتر قام علی شکر ذمته من الذین یدعون الولا و صو بلالی السهام
 و رشقونی یا محبونی بنصال الا و نام و بنال یظعن و الایهام و شکر
 علی انتمصام و سلوا سیوف یظنون و لیتک کنایة و اشارة و تلویح و
 توضیح بر تصریح فی الکلام مع صبری و سکونی و تسخیر و تسجیدی یا اکلحی
 استشقرنی و جعلونی عرضة لسهام الافراء و هدفاً لبغال لیتان

و صبر و سکون

ومعرضاً للاعتراض واني استحييت كل مرمى نبيلك وتحت
مكره ورضيت بكل بلاء وتحت كل داء عضال وصبرت على كل
قال ولم تنفخ بسبب احزن ولا تنكوي ولم اتاوه وتمتفد
انوح واصرخ لئلا يطلع على بلائي الاحباء ويحتملوا وديعاً من سهام
الاحباء واذا الضجيج والصراخ ينشر فكل الارجاء والفرغ والعتل
وذاع فكل الاسماء واستند والى عبدك الاحجاف والاعتنا
والظلم وعدم الانصاف بكل اشارة واما واهيام ودلولو اوله
الصوايح والتوايح في الغراء وافتروا على عبدك بكل ما عمو اذا
وتعدوا وتجروا وافتسوا وزاعوا عن سوتي الصراط وان كنت يا
السياد تغرر فكل هذه البلايا بنفوس جهنم من كل قبر وشغفوني
حبا في كل الاوقات ولم يكن في كل بلائي حتى اشتدت على الاحرا
من صرخ وضيح في هذا الاوان فوعيتك كادت يتقطع به مني الاعضاء
والاجزاء تنفصل المفصل والاركان ارحمنا يا اكرم بفضلك وجموع
واعطف على يا محبوب بطفك واحسانك وخفف على هذه المصائب
وادفع عن هذه الرزايا والبلايا وكشف هذه الغيوم المظلمة
في آفاق القلوب وازل هذه الظلمات لتربعضها فوق

فوق بعض وشدائد الكروب اى زبت واهم لعظم منى وبتش شعر
وضعف البصر واحاط البلاء من كل الاسماء ارحم ضعف وذلي و
انكساري وعجزى وابتلائي سبحي من هذه المهالك والقدرة من ظلم
هذه البلايا اسحوالك وارفعنا الى عبتك لها منية وصعدنا الى حضرة
قدسك العاليه وارحمني من كل بلاء وخلصني من كل درد وواسني فري
وعزني في غرتي وكشف كرتي انك انت لمقتدر العزيز الغفار اى از
انك لتعلم بانى من كل قبر احب احبائك ومن كل روح انجذب
اصفياءك واريد اسم ما اردته وحب لهم ما احبته وادعوك في
خفيات سرى وخب الخياالى ان تؤيدهم على كل خير وتوقهم على كل شر
ينضي به وجوههم في ملكوتك ويعوبه ذكرهم في فضاء جبروتك و
به الفاسم الى حضرة رحمتك وكفهم به نجومهم ويوح به انوارهم
ويهب به نسيمهم يبع بعينهم ويرفع به بندهم ويشع به انارهم
به اسرارهم ويعوبه اعلامهم ينتشر به نفاهم والآن يا اظفر ليس لي
الا ارفع تحب لى وضطرم بنا ربلائي واعل ضيحي فوادى ولى
لميب ابعج بنا ابتلائي وانوح واقول رب كشف لظلمة عن ابصار
وازل عن ابصار صجبات الهرة والاقدر وطفه هذه النار الموقدة

پن الاقطار و قدس قلوبنا عن صدق الافكار و نزه ثنائنا عن
وضر الاستقام و ارتخا عن كل تشون و الآثار و طهرا فدا عن
كل ما لا ينبغي في هذا الكور الذي عا و استع على سائر الاكوار اللهم
بالغناء اللهم في مقام الالبغام اللهم حسب الى حقيقة المحو
و اسكرني من كاس الالضحل غير لمتعال اللهم انك تعلم ما
احب اسمك المحمود و تعين به قبر فكل الاحوال اللهم ارح فراد
و اسكن روضه و قلبه من كل بلا و تبدل سروره و يقدر جوده اللهم
على ما تحب و ترضى و جعله روجا لا مرك موشيا لمتياك و عهد
و مناديا باسمك و ناشرا لكلمتك انك انت الکریم المتعال
اللهم ابرار ان مسنور سکر کنیز حر قدر اکه در نظر کلمه کلمه
دارد کشته اید و بر بحر عظم وارد شده اید و از نمر اعذب شود
و نذر اگر شنیدید و بقول بی موفق گشتید از کاس است مست
و از ناده عهد مر بست در درگاه احدین مقبول شدید و از کار
الکر محبوب در زمره مقررین و اضر شدید و در کرده منصفین وارد
شهر باران ممنوع شدند و دهقانها مرزوق بزرگان محرم
شدند و پچارگان محرم را رگشدا نیز بیت کمر از بدایع فضل و

و موهب حضرت احدیت اکرم مولاه عبادت تحت عینهم
ملکوت الطافک و انجبت البصار جسم بمشاهده آیاتک و القدر
اسماعهم من استماع ندایک ای رب احرق قلوبهم بنفحات
الازنار و اشرح صدورهم بنفحات الاسحار و نور وجوههم
با نور سطعت من ملکوتک الالبصر و اروظاهم با موالج بخور مویز
الکبری اریرت ثبت اقدارهم علی دینک و حفظ قلوبهم عن شبهات
الغافلین عن ذکرک و جعلهم جمالا رائحه فی عهدک و ارباب
ثابته فی بیشتاقک انک انت القوی القدر
هو الله حضرت فروغی فروغ مقتضی شربش بر ابا
و اسخاست چون با فلیم پوسنی رسیدید باید دیدنی از تعویبات
کنعان اشتیاق بفرمائید تا بنفحات جمال بصر و صرود
لا حباه الفدا بعضی اهد و فاء از ابرانیان چون نفوس متقیه
در آن دیار بوی جان بخش فمخص عزیز مصر بقار از بشیر معنوی
متشمام نمایند و خریدار یوسف جمال ابهر گردند چه که در قرار
معلوم بعضی اشخاص طالب در تصفحات مستعد و باید تبلیغ
ولی بکمال حکمت چه که حال در مصر و ارضای تبلیغ جایز نه حکمت

و تجوز اجاب هر کس را جناب ابو الفضائل مصلحت بداند تبلیغ
فرمانید و کبر جسمی باران اطهی را کثیر برسانید ع

حضرت فروغ علیه السلام له الاجهی

البته ابهر با منادی می شاق عبودیتی المحضه فی جمیع شئون بطریق
بانک مانک بندگیست و صلا صلا عی عبودیت از جمیع اقا

عاری و از بخت اوصاف فرار عبودیت عجال اجهی است بزرگوار
از هر شانه پر زرم و از هر صفر در کنر بانک سرورم ندای یا

عبد بها است و حشر و شورم در خطره لوانر یا بهاء الاجهر سوطنت یمه
عبودیت در کاهش حشمت عظیمه بندگی استانش این صنعت منقذ

بر هر قاتر بر لرزنده و این شریف مکرّم بر هر اندامی بلند و آما
عالم امر عالم ملکوت و می شاق در تمیم آن بحر عظیم و کوه کرم عظیم

بارع از آن افق مبین و البها علیک ع ع
حضرت اقا سید علی اکبر علیه بقاء الله الاجهی الله

یا من ادخره الله لترویج می شاق از عالم استیاق بیان نوا
لهذا چون بضمیر و وجدان خوشتر تا بحال کار در برود

البته با انجام رسیده غریبت بدیار الله جزم کشته باید در این صفر

بعون و عنایت حق سرودگان را از زنده نمائی بر سرودگان را از
و تازه متر لرزان را ثابت و راسخ کنی و احمد دستور را از زخمی

نمائی نشکان را عذب فرات کردی و کشتگان را سپیل نجات کردی
پنا فرمائی که از استخوانمائی جا بلان را دانا کنی و کابلان را توانا

علیک ع ع هو الله احمد لله الذی مسح القم
وهدی الهمی و انطق الکبر و احمی الاموات و انزل لآیات و انزلت

و کشف التقاب عن وجهه ثلثا بالانوار علی کثر الحجرات و ترکها
و شق الحجاب و اخذ العهد علی کل من فی الارضین و استسوا

و صعد الی ملکوت قدسه و جبروت عزه فاما من ثبت علی عمده امن
من الردی و اما من زلت قدماه فقد هوی و اصطنی علی کلمته لعیا و آ

العظم و بقية التوراه و صحیفه الاحمد و استمر تسلیا کبیر و البها علیک ع
هو الاجهر یا من شرح صدره بنسیمی هبت مزین باض موهبه ربّه

الودود و اسئل ربی القدیم بکرامته مظهر النوره الموعود آن یبعث
روح ذلک کحیب المحمود من بین اهل الرقود من مرقد المهرود

بنفحات تعبق و تعطر افاق الوجود و تهرتها ارواح اهل السجود
بزه موهبه غیب فیها ال لعیب و اشهد و بها یوید ال وجود

کتابخانه انعام صاحبها
مکتبہ مدرسہ اسلامیہ
من قبیر مرکز العمیدہ
درجہ اولیٰ

